



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سلسله‌های حجت و ولایت شیخ الاسلام



پیشگامان کلمه

وهایان تکفیری

مؤلف: دین‌الله شاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وهابیان تکفیری

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	وهابیان تکفیری
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	دیباچه
۲۳	پیشگفتار
۲۵	ایمان در لغت
۲۵	اشاره
۲۶	ایمان در اصطلاح
۲۸	ایمان، یقین جازم
۲۹	فرق ایمان و معرفت
۲۹	عمل، شرط کمال در ایمان
۳۱	ایمان، قابل زیاده و نقصان
۳۲	زیاده و نقصان ایمان نزد اهل سنت
۳۲	اشاره
۳۵	امکان کفر بعد از ایمان
۳۶	فرق بین اسلام و ایمان
۳۶	اشاره
۳۶	۱. اسلام در مقابل ایمان
۳۷	۲. تسلیم زبانی و تصدیق قلبی
۳۷	۳. تسلیم، وراء تصدیق قلبی
۳۸	اموری که ایمان به آنها واجب است
۳۸	کفر در لغت
۴۰	وجه تسمیه کافر به کفر

- ۴۱ مفهوم «کفر» در قرآن کریم
- ۴۳ انواع کفر از نظر قرآن
- ۴۳ اشاره
- ۴۳ ۱. خروج از ملت اسلام
- ۴۷ ۲. عدم خروج از ملت اسلام
- ۴۹ قرآن ونهی از تکفیر مسلمانان
- ۵۰ پیامبر (ص) ونهی از تکفیر
- ۶۰ نهی برخی از صحابه از تکفیر
- ۶۲ علما ونهی از تکفیر
- ۷۱ خطر تکفیر
- ۷۲ افراط در تکفیر نزد غزالی
- ۷۳ وجوب نظر و تأمل در تکفیر
- ۷۵ عوامل ظهور فکر تکفیری افراطی
- ۷۵ اشاره
- ۷۵ ۱. جهل
- ۷۹ ۲. تعصب
- ۷۹ ۳. اکتفا به مطالعه کتب
- ۷۹ ۴. عجب و خودبزرگ‌بینی
- ۷۹ اشاره
- ۸۳ الف) علاقه به پیشتاز بودن و صدرنشینی
- ۸۳ ب) تزکیه نفس و ستایش بر خود
- ۸۴ آثار تکفیر
- ۸۶ علاج فکر تکفیری
- ۸۶ اشاره

۱. ریشه‌کن ساختن اسباب تکفیر ۸۶
۲. گفت‌وگوی آزاد ۸۷
۳. پر کردن خلأ فرهنگی جامعه ۸۸
۴. احترام به تخصص ۸۹
۵. برپایی کرسی نقد افکار ۹۱
۶. بالا بردن سطح عقلانیت در جامعه ۹۱
۷. تحلیل صحیح از سیره پیامبر (ص) ۹۲
۸. تحلیل صحیح از آیات قهر و غضب و جهاد ۹۲
- جوانان و خطر تکفیرگرایی ۹۳
- فکر تکفیری و مقابله پیامبر (ص) با آن ۹۵
- اشاره ۹۵
۱. خالد بن ولید ۹۵
۲. عمر بن خطاب ۹۷
- خوارج، تکفیری‌های صدر اسلام ۹۸
- صفات خوارج ۹۸
- اشاره ۹۸
۱. طعن و اعتراض به امامان عادل ۹۹
۲. سوء ظن ۹۹
۳. مبالغه در عبادت ۹۹
۴. شدت بر مسلمانان ۱۰۰
۵. کم‌خردی ۱۰۰
- خوارج و تکفیر مسلمانان ۱۰۲
- تکرار ظهور خوارج ۱۰۳
- تکفیری‌های قرن چهارم ۱۰۹

- ۱۱۷ ابن تیمیه، تکفیری قرن هشتم
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ نسب ابن تیمیه
- ۱۱۸ شروع تحصیل
- ۱۱۹ جرأت و جسارت
- ۱۲۱ عصر ظهور ابن تیمیه
- ۱۲۳ نمونه‌هایی از تکفیر ابن تیمیه
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۴ ۱. تکفیر کسی که بین خود و خدا واسطه قرار داده و او را بخواند
- ۱۲۴ ۲. تکفیر کسی که یکی از ارکان اسلام را به کلی ترک کند
- ۱۲۵ ۳. تکفیر مخالف متواتر و اجماع
- ۱۲۶ ۴. تکفیر متشبه به کفار
- ۱۲۷ ۵. تکفیر کسی که یهود و نصارا را تکفیر نکند
- ۱۲۸ ۶. تکفیر دوستان کفار
- ۱۲۸ ۷. تکفیر فلاسفه
- ۱۳۱ ۸. تکفیر قائلین به وحدت وجود و صوفیه
- ۱۳۲ ۹. تکفیر استغاثه کننده به اولیا
- ۱۳۲ نصیحت ذهبی به ابن تیمیه
- ۱۳۹ بررسی نسخه خطی نصیحت‌نامه
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۴۰ شبهه
- ۱۴۱ پاسخ
- ۱۴۳ محمد بن عبدالوهاب، تکفیری قرن دوازدهم
- ۱۴۳ اشاره

- شرح حال محمد بن عبدالوهاب ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
۱. تکفیر علمای عارض ۱۴۶
۲. نسبت شرک به علمای اسلام و اشخاص ۱۴۸
۳. تکفیر اهالی برخی مناطق ۱۵۲
- بن باز مفتی تکفیری‌های معاصر ۱۵۶
- مقایسه‌ای بین خوارج و وهابیان ۱۵۷
- وهابیان تکفیری از دیدگاه اهل سنت ۱۶۰
- اشاره ۱۶۰
۱. شیخ احمد زینی دحلان ۱۶۰
۲. شیخ محمد بن عبدالله نجدی ۱۶۱
۳. ابن عابدین حنفی ۱۶۴
۴. شیخ احمد صاوی ۱۶۵
۵. شاه فضل رسول قادری ۱۶۶
۶. ابو حامد بن مرزوق ۱۶۶
۷. خلیل احمد سهارنپوری حنفی ۱۶۸
۸. جمیل صدقی زهاوی حنفی ۱۶۸
۹. خواجه حافظ محمد حسن حنفی ۱۶۹
۱۰. شیخ محمد بن سلیمان کردی، از اساتید محمد بن عبدالوهاب ۱۷۰
۱۱. سید ابراهیم راوی رفاعی حنفی عراقی ۱۷۱
۱۲. محمد فقیه بن عبدالجبار جاوی ۱۷۳
۱۳. شیخ عبدالمتعال صعیدی مصری ۱۷۵
- اظهار ندامت و پشیمانی وهابیان ۱۷۶
- اشاره ۱۷۶

- ۱۷۶ ۱. اعتراف ابن تیمیه
- ۱۷۷ ۲. اعتراف محمد بن عبد الوهاب
- ۱۸۱ ۳. اعتراف بزرگان علمای حجاز
- ۱۸۳ ۴. اعتراف دکتر طه جابر فیاض علوانی
- ۱۸۳ ۵. اعتراف شیخ صالح بن عبدالله بن حمید
- ۱۸۶ ۷. اعتراف شیخ محمد بن صالح عثیمین
- ۱۸۶ ضوابط تکفیر
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۶ ۱. تحقیق و تفحص
- ۱۸۷ ۲. تعمد
- ۱۸۹ ۳. قصد و اختیار
- ۱۹۰ ۴. نفی اکراه
- ۱۹۱ ۵. عدم حکم به لازمه قول
- ۱۹۲ وهابیت و مسلمانان
- ۱۹۶ مراعات مدارا در دعوت به حق
- ۱۹۷ کتابنامه
- ۱۹۹ درباره مرکز

وهابیان تکفیری

مشخصات کتاب

- سرشناسه: رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۱ -
 عنوان و نام پدید آور: وهابیان تکفیری / علی اصغر رضوانی.
 مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.
 مشخصات ظاهری: ۱۶۸ص.
 فروست: سلسله مباحث و هابیت شناسی.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۱۶-۲
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 موضوع: ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۶۶۱ - ۷۲۸ق. -- نقد و تفسیر
 موضوع: وهابیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
 موضوع: تکفیر
 موضوع: تکفیر -- کشورهای اسلامی -- تاریخ
 رده بندی کنگره: BP۲۰۷/۶ ر/۵۵ و ۸۷ ۱۳۹۰
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۵۲۳۰۳
 ص: ۱

دیباچه

ص: ۱۱

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش آفرینند. در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، بر آن است تا اندیشه‌های ناستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این‌رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ص: ۱۲

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص: ۱۳

پیشگفتار

در طول تاریخ اسلام؛ افراد و فرقه‌ها و گروه‌هایی بوده‌اند که مخالفان خود از دیگر مذاهب و فرقه‌های اسلامی را تکفیر و با کوچک‌ترین عاملی آنان را از دین اسلام خارج کرده و حکم به وجوب قتل آنان می‌دادند. شروع این پدیده نامیمون دینی از خوارج آغاز شده و هم‌اکنون در دو قرن اخیر در وهابیان تجلی پیدا کرده است. اینک جا دارد این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

ص: ۱۵

ایمان در لغت

اشاره

«ایمان» در لغت به معنای تصدیق و سکون و اطمینان نفس است، و از ماده «امن» می‌باشد.

خلیل بن احمد می‌گوید: ایمان؛ یعنی تصدیق نمودن و مؤمن؛ یعنی تصدیق کننده. و اصل آن از ماده «امن» ضد خوف است. (۱)

از کلمات ابن منظور در «لسان العرب» استفاده می‌شود که ایمان دو استعمال دارد: یکی ضد کفر، و دیگری تصدیق، ضد تکذیب.

(۲)

این کلمه با لام متعدی می‌شود مثل: (وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا)؛ «تو هرگز سخن ما را باور نخواهی کرد». (یوسف: ۱۷)

و نیز مثل: (فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ)؛ «و لوط به او [ابراهیم] ایمان آورد». (عنکبوت: ۲۶)

همان گونه که با باء نیز متعدی می‌گردد مثل: (آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ)؛ «به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم». (آل عمران: ۵۳)

۱- ترتیب العین، ص ۵۶.

۲- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱.

ایمان در اصطلاح

در اصطلاح، ایمان به معنای تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، لذا عمل جزء آن نیست، بلکه شرط کمال ایمان است. این معنا مؤید مرجئه - که قائل هستند عمل اهمیتی ندارد - نیست، بلکه هدف از این تعریف آن است که بگوید: آنچه انسان را از کفر به ایمان متحول کرده و حکم به احترام جان و مالش می‌دهد تصدیق قلبی است، در صورتی که با اقرار به زبان در صورت امکان مقرون گردد. اما آنچه که انسان را از جهنم نجات می‌دهد تصدیق توأم با عمل است. و شاهد این مطلب که عمل جزء ایمان نیست، آیات و روایات است:

۱. خداوند متعال عمل صالح را عطف بر ایمان کرده است، آنجا که می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)؛ «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح به‌جای آورده‌اند.» (بقره: ۲۷۷) و می‌دانیم که مقتضای عطف، مغایرت بین معطوف و معطوف علیه است. و اگر عمل داخل در ایمان باشد در اینجا تکرار لازم می‌آید.

۲. همچنین می‌فرماید: (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ)؛ «اما آن کسی که کارهای شایسته انجام دهد، در حالیکه مومن باشد». (طه: ۱۱۲) که از این آیه نیز مغایرت بین عمل و ایمان در مفهوم استفاده می‌شود.

۳. و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ) (حجرات: ۹)

هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند. آنها را

ص: ۱۷

آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد.

مشاهده می‌نماییم که در این آیه خداوند مؤمن را بر گروه معصیت کار و ظالم اطلاق کرده است.

۴. و در آیه دیگری می‌فرماید: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بپرهیزید

و با صادقان باشید». (توبه: ۱۱۹) در این آیه خداوند مؤمنین را به تقوای الهی؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات امر نموده است.

۵. از برخی آیات نیز استفاده می‌شود که محلّ ایمان قلب است. خداوند می‌فرماید: (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ)؛ «آنان

کسانی هستند که خدا ایمان را به صفحه دل‌هایشان نوشته است». (مجادله: ۲۲)

در جایی دیگر می‌فرماید: (وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ)؛ «و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است». (حجرات: ۱۴)

۶. بخاری به سند خود از رسول خدا (ص) نقل کرده که در روز خیر فرمود: «به طور حتم پرچم را به دست کسی می‌سپارم که او

خدا و رسول را دوست دارد و خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار خواهد داد».

عمر بن خطاب گفت:

هیچ زمان به مانند آن وقت امارت را دوست نداشتیم. انتظار می‌کشیدم که پیامبر (ص) مرا صدا زند. رسول خدا (ص) علی بن ابی

طالب علیه السلام را خواست، آن‌گاه پرچم را به او داد و فرمود: پیش برو و به چیزی توجه نکن تا اینکه خداوند به دست تو فتح

و پیروزی

ص: ۱۸

حاصل کند. علی علیه السلام مقداری حرکت کرد، سپس متوقف شد و صدا زد: ای رسول خدا (ص)! تا کجا با آنان بجنگم؟ پیامبر (ص) فرمود: با آنان قتال کن تا شهادت به وحدانیت خدا و نبوت من دهند. و اگر این چنین کردند خون و اموالشان محفوظ خواهد بود. (۱)

۷. شیخ صدوق (ره) به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر (ص) و اقرار به طاعت و معرفت امام، کمتر چیزی است که انسان را به ایمان می‌رساند». (۲)

ولی وهابیان عمل به ارکان را جزو ایمان می‌دانند. ابن عثیمین می‌گوید: «الایمان: الاقرار بالقلب و النطق باللسان، و العمل بالجوارح (۳)؛ «ایمان عبارت است از اقرار به قلب و نطق به زبان و عمل به جوارح».

ایمان، یقین جازم

از آیات قرآن استفاده می‌شود که ایمان یقین جازم است و در آن گمان راه ندارد؛ خداوند متعال می‌فرماید: (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا)؛ «گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد». (یونس: ۳۶)

و نیز می‌فرماید: (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ)؛ «آنها تنها از گمان پیروی می‌نمایند». (انعام: ۱۱۶)

و می‌فرماید: (إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ)؛ «بلکه تنها حدس می‌زنند (و گمانی بی‌پایه دارند)!» (جاثیه: ۲۴)

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الایمان؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷، باب ۷ فضائل علی .

۲- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۶ به نقل از معانی الأخبار صدوق.

۳- فتاوی العقیده، ابن عثیمین، ص ۷۹.

ص: ۱۹

و می‌فرماید: (إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ)؛ «چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است». (حجرات: ۱۲)
و می‌دانیم که هرگز کسی را بر ایمان توبیخ نمی‌کنند، پس ایمان گمان نیست بلکه یقین جازم است.
و نیز می‌فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا) (حجرات: ۱۵)

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه ندادند.
و نیز می‌فرماید: (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)؛ «پس بدان که معبودی جز «الله» نیست». (محمد: ۱۹)

فرق ایمان و معرفت

خداوند متعال می‌فرماید: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ)؛ «و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند!» (نمل: ۱۴)

اینکه نفسش یقین دارد پس معرفت قلبی دارد و اینکه انکار می‌کند پس بی‌ایمان می‌باشد، در نتیجه: ایمان غیر از معرفت است.

عمل، شرط کمال در ایمان

از آیات قرآن استفاده می‌شود که ایمان تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، ولی عمل جزء آن نیست بلکه شرط کمال ایمان و مستلزم آن است:

ص: ۲۰

۱. خداوند متعال می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)؛ «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند». (بقره:

(۲۷۷)

۲. و نیز می فرماید: (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ)؛ «و آن کس که کارهای شایسته انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد».

(طه: ۱۱۲)

۳. و نیز می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (توبه: ۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید.

۴. و نیز می فرماید: (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ)؛ «آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته». (مجادله:

(۲۲)

۵. و نیز می فرماید: (وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ)؛ «اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است». (حجرات: ۱۴)

۶. خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ) (سجده: ۱۵)

تنها کسانی که به آیات ما ایمان می آورند که هر وقت این آیات به آنان یادآوری شود به سجده می افتند و تسبیح و حمد پروردگارش را بجا می آورند، و تکبر نمی کنند.

۷. و نیز می فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ) (انفال: ۲)

مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می گردد.

ایمان، قابل زیاده و نقصان

خداوند متعال می‌فرماید:

وَإِذَا تُلِيتُ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا (انفال: ۲)

و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزون‌تر می‌گردد.

و نیز می‌فرماید: (لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ)؛ «تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند». (فتح: ۴)

و می‌فرماید:

(لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (مائده: ۹۳)

بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست؛ (و نسبت به نوشیدن شراب، قبل از نزول حکم تحریم، مجازات نمی‌شوند؛) اگر تقوا پیشه کنند، و ایمان بیاورند، و اعمال صالح انجام دهند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند؛ سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند. و خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.

محمّد بن اسماعیل بخاری در عصر و زمانی زندگی می‌کرد که اهل حدیث به سرکردگی احمد بن حنبل ظهور کرده و فکر تکفیری اوج گرفته و شایع بود، و از آنجا که او مخالف با این فکر و عقیده بود لذا در صحیح خود عملاً به مقابله با این پدیده پرداخت، و در صحیح خود بابی را بدین منظور تحت عنوان «زیاده الایمان و نقصانه» منعقد نمود تا اثبات

ص: ۲۲

کند که مسلمان را تا حدّ امکان نباید از دین اسلام خارج کرده و متصف به کفر نمود، بلکه باید مسلمان را به دو طبقه کامل و ناقص تقسیم کرد؛ زیرا ایمان، زیاده و نقصان می‌پذیرد. او برای اثبات مدعای خود به روایاتی تمسک کرده از آن جمله؛ به سندش از انس نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ فِي قَلْبِهِ وَزْنُ شَعِيرَةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَ يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ وَزْنُ بُرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَ يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ فِي قَلْبِهِ وَزْنُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ. (۱)

خارج می‌شود از آتش [دوزخ] کسی که بگوید لا اله الا الله در حالی که در قلبش به اندازه جوی از خیر باشد. و خارج می‌شود از آتش کسی که در قلبش به اندازه گندمی از خیر باشد. و خارج می‌شود از آتش کسی که بگوید: لا اله الا الله در حالی که در قلبش به اندازه ذره‌ای از خیر باشد.

زیاده و نقصان ایمان نزد اهل سنت

اشاره

بسیاری از علمای اهل سنت معتقدند که ایمان دارای مراتبی است و زیاده و نقصان می‌پذیرد و لذا نباید کسانی را که در حدّ اعلای از ایمان نیستند از ایمان خارج کرده و داخل در کفر نمود.

۱. بیهقی در تفسیر آیه:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (انفال: ۲)

۱- صحیح بخاری، ج ۱، صص ۱۷ و ۱۸، کتاب الایمان، چاپ قاهره، ۱۳۷۸هـ.

ص: ۲۳

مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزوتتر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.

می‌گوید:

فاخبر ان المؤمنین هم الذین جمعوا هذه الاعمال التي بعضها يقع في القلب و بعضها باللسان و بعضها بهما و سائر البدن، و بعضها بهما او بأحدهما او بالمال. و فيما ذكر الله من هذه الاعمال تنبيه على ما لم يذكره و اخبر بزيادة ايمانهم. . .

و في كل ذلك دلالة على ان هذه الاعمال و ما نبه بها عليه من جوامع الايمان، و ان الايمان يزيد و ينقص، و اذا قبل الزيادة قبل النقصان. (۱)

پس خبر داده که مؤمنان همان کسانی هستند که این اعمال را جمع نموده‌اند؛ اعمالی که برخی از آنان در قلب واقع شده و برخی بر زبان جاری می‌شود و برخی نیز مربوط به هر دو و دیگر اعضای بدن است، و برخی نیز مربوط به هر دو یا یکی از آن دو یا به مال می‌باشد. و در آنچه خداوند از این اعمال ذکر کرده تنبیهی است بر آنچه ذکر نکرده و به زیادی ایمان آنان خبر داده است. . . و در تمام آنچه که ذکر شد دلالتی است بر اینکه این اعمال و آنچه به آن بر آنها آگاهی داده از جوامع ایمان است، و اینکه ایمان قابل زیادی و نقصان می‌باشد، و اگر زیادتی می‌پذیرد پس قابل نقصان نیز می‌باشد.

۱- الاعتقاد علی مذهب السلف، اهل السنة و الجماعة، بیهقی، صص ۷۹ و ۸۰.

ص: ۲۴

ابن تیمیه در این باره می‌گوید:

والناس فی حبّ الله یتفاوتون ما بین افضل الخلق محمد و ابراهیم، الی ادنی الناس درجه مثل من کان فی قلبه ذره من ایمان، و ما بین هذین الحدین من الدرجات ما لایحسبه إلا ربّ الأرض و السماوات. فقد اخبر الصادق المصدوق الذی لایجاوز فیما یقول: انّ الواحد من بنی آدم یكون خیراً من ملء الأرض من الأدمیین. و اذا کان الواحد منهم افضل من الملائکة، و الواحد منهم شراً من البهائم کان التفاضل فیهم اعظم من تفاضل الملائکة. (۱)

همانا مردم در مورد محبت خدا متفاوتند؛ برخی همچون برتر خلائق محمد و ابراهیم، تا پایین‌ترین مردم از حیث درجه، مثل کسی که در قلبش ذره‌ای از ایمان است. و ما بین این دو حد درجاتی است که تنها پروردگار زمین و آسمان‌ها می‌تواند آن را شماره کند. پس به طور قطع صادق تصدیق شده که در آنچه می‌گوید تجاوز نمی‌کند خبر داده که یکی از افراد بنی آدم بهتر می‌شود از تمام مردم روی زمین، و اگر یکی از آنها از فرشتگان برتر می‌شود، و یکی از آنها از چهارپایان بدتر می‌شود پس تفاضل در آنها بالاتر از تفاضل فرشتگان است.

او همچنین می‌گوید:

فاذا کان العبد یفعل بعض المأمورات و یترک بعضها کان معه من الايمان بحسب ما فعله، و الايمان یزید و ینقص، و یجتمع فی العبد ایمان و نفاق. (۲)

۱- مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۵۶۸

۲- همان، صص ۶۱۶ و ۶۱۷.

ص: ۲۵

پس اگر بنده برخی از واجبات را انجام دهد و برخی را ترک نماید ایمانش به اندازه‌ای است که انجام داده، و ایمان قابل زیادی و نقصان است، و در بنده ایمان و نفاق جمع می‌شود.

او نیز در شرح آیه (هُم لِّلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ)؛ «آنها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان» (آل عمران: ۱۶۷) می‌گوید:

فقد كان قبل ذلك فيهم نفاق مغلوب، فلما كان يوم احد غلب نفاقهم فصاروا الى الكفر اقرب. (۱)

قبل از آن در بین آنها نفاق مغلوب بود، ولی روز احد که شد نفاقشان غلبه پیدا کرده و غالب شد و لذا به کفر نزدیک‌تر شدند.

امکان کفر بعد از ایمان

خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا) (نساء: ۱۳۷)

کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، و دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند.

و نیز می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ) (آل عمران: ۱۰۰)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب، (که کارشان نفاق‌افکنی و شعله‌ور ساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر باز می‌گردانند.

فرق بین اسلام و ایمان

اشاره

غالب استعمال «اسلام» در مقابل شرک است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (انعام: ۱۴)

بگو: من مأمورم که نخستین مسلمان باشم؛ و (خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباشم.

و نیز می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (آل عمران: ۶۷)

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان بود؛ و هرگز از مشرکان نبود.

و غالب استعمال ایمان در مقابل کفر می‌باشد:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّبِدْ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (بقره: ۱۰۸)

کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است.

و نیز می‌فرماید: ﴿هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمًا أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾؛ «آنها در آن هنگام، به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان». (آل عمران: ۱۶۷)

ولی اسلام به معانی دیگری نیز آمده است؛

۱. اسلام در مقابل ایمان

خداوند متعال می‌فرماید:

ص: ۲۷

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) (حجرات: ۱۴)

عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است.

۲. تسلیم زبانی و تصدیق قلبی

خداوند متعال می‌فرماید: (الَّذِينَ آمَنُوا بِلَا يَتَّبِعُونَ آيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ)؛ «همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند». (زخرف: ۶۹)

۳. تسلیم، وراء تصدیق قلبی

خداوند متعال می‌فرماید:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (نساء: ۶۵)

به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.

و نیز می‌فرماید:

(إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (بقره: ۱۳۱)

در آن هنگام که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور! (و در برابر حق، تسلیم باش! او فرمان پروردگار را، از جان و دل پذیرفت؛ و) گفت: در برابر پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.

اموری که ایمان به آنها واجب است

همان گونه که در معنای اصطلاحی ایمان اشاره شد: تصدیق به قلب با اقرار به زبان، دو رکن اساسی ایمان است. حال بینیم که متعلق ایمان چیست؟ و به چه اموری باید تصدیق قلبی داشته باشیم؟

تصدیق قلبی بر دو گونه است: یکی اینکه اجمالا آنچه را که پیامبر اسلام (ص) به آن خبر داده، تصدیق نماییم. و مورد دیگر اموری است که باید به تفصیل تصدیق کنیم؛ از قبیل:

۱. وجود خداوند متعال و توحید او و اینکه او مثل و همتایی ندارد.
۲. توحید در خالقیت و اینکه برای عالم خالقی به جز او نیست.
۳. توحید در ربوبیت و تدبیر و اینکه برای عالم مدبری بالاستقلال، جز او نیست.
۴. توحید در عبادت و اینکه معبودی غیر از او نیست.
۵. نبوت پیامبر اسلام (ص).
۶. معاد و روز جزا.

کفر در لغت

«کفر» در لغت به معنای ستر و پوشاندن است. و کشاورز را نیز کافر می‌گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می‌سازد. خداوند متعال می‌فرماید:

(كَمْثَلٍ غَيْثٍ اَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ) (حدید: ۲۰)

همانند بارانی که محصولش، کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد.

ص: ۲۹

کفر در اصطلاح

و در اصطلاح: کفر به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است؛ مثل عدم ایمان به خدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام (ص) و روز قیامت.

۱. ابن حجر عسقلانی می گوید:

الكفر فی الشرع هو جحد المعلوم من دین الاسلام بالضرورة الشرعية. (۱)

کفر در شرع به معنای انکار چیزی است که از دین اسلام به ضرورت شرعی معلوم است.

۲. ابن تیمیه می گوید: «الكفر فی اصطلاح الشرع ضدّ الايمان» (۲)؛ «کفر در اصطلاح شرع ضد ایمان است».

۳. استاد حسن هضیبی می گوید:

الكفر فی الشرع هو صفة من جحد شيئاً مما افترض الله تعالى الايمان به بعد قيام الحجّة و بلوغ الحق. (۳)

کفر در شرع، صفت کسی است که انکار کرده چیزی را که خداوند متعال ایمان بر آن را واجب کرده بعد از قیام حجت و رسیدن حق.

۴. ابن الوزیر می گوید:

انّ اصل الكفر هو التکذیب المتعمد لشيء من كتب الله تعالى المعلومه او لأحد من رسله عليهم السلام او لشيء مما جاؤا به، اذا كان ذلك الأمر المكذب به معلوماً بالضرورة من الدين. (۴)

۱- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۰، ص ۴۶۶، مکتبه الرياض.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۷، ص ۶۳۹.

۳- دعاء لا قضاء، هضیبی، ص ۶۱، دار السلام بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۸ هـ.

۴- ایثار الحق علی الخلق، محمد بن مرتضی یمانی، مشهور به ابن الوزیر، ص ۴۱۵، چاپ الآداب و المؤید، مصر، سال ۱۳۱۸.

ص: ۳۰

همانا اصل کفر به معنای تکذیب عمدی چیزی است از کتاب‌های خداوند متعال که معلوم است، یا برای یکی از رسولان او علیهم السلام یا برای چیزی از آنچه آورده‌اند، در صورتی که آن امر تکذیب شده به ضرورت از دین معلوم باشد.

۵. قاضی ایجی می‌گوید:

کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر (ص) در برخی از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبر (ص) رسیده است. (۱)

۶. ابن میثم بحرانی می‌گوید: «کفر عبارت است از انکار صدق پیامبر (ص) و انکار چیزی که علم داریم از جانب پیامبر (ص) رسیده است». (۲)

۷. فاضل مقداد نیز می‌گوید: «کفر در اصطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضروری حاصل شده که از جانب پیامبر (ص) رسیده است». (۳)

۸. سید یزدی (ره) به اموری که رسول خدا (ص) به آن خبر داده اشاره کرده، می‌فرماید:

کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین شود، با توجه به اینکه ضروری است، به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود. (۴)

وجه تسمیه کافر به کفر

در وجه تسمیه کافر و اتصاف او به صفت «کفر» توجیهاتی ذکر شده است.

۱- المواقف، ۳۸۸.

۲- قواعد المرام، ص ۱۷۱.

۳- ارشاد الطالین، ص ۴۴۳.

۴- العروة الوثقی، کتاب الطهارة، مبحث النجاسات.

ص: ۳۱

برخی می‌گویند:

سَمِيَ الْكَافِرَ كَافِرًا؛ لَأَنَّهُ سَتَرَ نِعْمَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ نِعْمَهُ: آیات الدالّة علی توحیده. و النعم التي سترها الكافر هي الآيات التي ابانت لذوى التمييز أنّ خالقها واحد لا شريك له، و كذا ارساله الرسل بالآيات المعجزة و الكتب المنزلة و البراهين الواضحة، نعمه منه ظاهرة، فمن لم يصدق بها و ردّها فقد كفر نعمه الله ای سترها و حجبتها عن نفسه. (۱)

کافر را کافر نامیده‌اند به جهت آنکه نعمت‌های خداوند عزوجل را پوشانده است. و نعمت‌های او همان آیاتی است که دلالت بر توحیدش دارد. و نعمت‌هایی که کافر آنها را پوشانده همان آیاتی است که برای صاحبان تمییز [عقل و خرد] روشن شده که خالق آنها یکی است و شریک و همتایی ندارد، و نیز فرستادن رسولان با نشانه‌های اعجاز‌آمیز و کتاب‌های نازل شده و براهین واضح، نعمتی از او که آشکار است، پس هرکس که آن را تصدیق نکند و ردّ نماید به طور حتم نعمت خدا را کافر شده یعنی پوشانده و از نفسش محجوب کرده است.

مفهوم «کفر» در قرآن کریم

اصل «کفر» به معنای پوشاندن چیزی است به نحوی که دیده نشود و اگر به زارع کافر گفته می‌شود به جهت آن است که او دانه را در خاک مستور می‌سازد.

۱- معجم مقایس اللغة، ج ۵، ص ۱۹۱، مفردات راغب، ص ۴۳۵.

ص: ۳۲

خداوند متعال می‌فرماید:

(كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا) (حدید: ۲۰)

همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به گاه می‌شود.

و نیز در مورد تکفیر گناهان به کار می‌رود که به معنای پوشیده شدن آنهاست.

خداوند متعال می‌فرماید: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ) (مائده: ۶۵)؛ «اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند گناهان آنان را می‌بخشیم».

و نیز در مورد پوشاندن الفت و موذت سابق به کار رفته است.

قبیله اوس و خزرج زمانی به یاد نزاع‌های جاهلی خود افتادند و لذا بر روی یکدیگر شمشیر کشیدند، در آن هنگام بود که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

(وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ) (آل عمران: ۱۰۱)

و چگونه ممکن است شما کافر شوید، با اینکه (در دامان وحی قرار گرفته‌اید، و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود، و پیامبر او در میان شماست؟!

و نیز می‌فرماید: (يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ)؛ «سپس روز قیامت از یکدیگر بیزار می‌جویید». (عنکبوت: ۲۵)

ص: ۳۳۰

و نیز از قول شیطان می‌فرماید:

(إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (ابراهیم: ۲۲)

من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا هم‌ردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافرم! مسلماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند!

انواع کفر از نظر قرآن

اشاره

در آیات قرآن که سخن از کفر به میان آمده آن را بر دو نوع اطلاق نموده است؛

۱. خروج از ملت اسلام

خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) (بقره: ۶)

کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.

طبری در تفسیر این آیه می‌گوید:

و اما معنی الکفر فی الآیه فأنه الجحود، و ذلك ان الأخبار من يهود المدينة جحدوا نبوة محمد (ص) و ستروه عن الناس، و کتموا امره و هم يعرفونه كما يعرفون ابناءهم. و اصل الکفر عند العرب: تغطية الشيء... فكذاك الأخبار من اليهود غطوا امر محمد (ص) و کتموه عن الناس مع علمهم بنبوته و وجود صفته فی کتبهم. (۱)

۱- تفسیر جامع البیان، طبری، ج ۱، ص ۱۰، دار الفکر، بیروت.

ص: ۳۴

و اما معنای کفر در این آیه به معنای جحود و انکار است، و دلیل آن اینکه دانشمندان از یهود مدینه نبوت محمّد (ص) را انکار کرده و از مردم مخفی داشتند و امر او را مکتوم نمودند، و حال آنکه او را می‌شناختند آن‌گونه که فرزندان‌شان را می‌شناختند، و اصل کفر نزد عرب پوشاندن چیزی است. پس همچنین است دانشمندان از یهود که امر محمّد (ص) را پوشانده و آن را از مردم کتمان نمودند با آگاهی آنان به نبوت او و وجود صفت او در کتاب‌هایشان.

و نیز می‌فرماید:

(وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (بقره: ۳۴)

و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید! همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد.

و می‌فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (بقره: ۲۵۸)

آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی [نمرود] که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود؛ (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود؛) هنگامی که ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!

ص: ۳۵

(و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد؛ (اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی)، خورشید را از مغرب بیاور! (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

و می فرماید:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (مائده: ۱۷)

آنها که گفتند: «خدا، همان مسیح بن مریم است»، به طور مسلم کافر شدند؛ بگو: اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می تواند جلوگیری کند؟ (آری)، حکومت آسمانها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار دارد از آن خداست؛ هر چه بخواهد، می آفریند؛ (حتی انسانی بدون پدر، مانند مسیح؛) و او، بر هر چیزی تواناست.

و می فرماید:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (مائده: ۷۳)

آنها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست. (نیز) به یقین کافر شدند؛ معبودی جز معبود یگانه نیست؛ و اگر از آنچه می گویند

ص: ۳۶

دست بر ندارند، عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند) ، خواهد رسید.

ومی فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُفْقَهُنَّهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ) (انفال: ۳۶)

آنها که کافر شدند، اموالشان را برای بازداشتن (مردم) از راه خدا خرج می‌کنند؛ آنان این اموال را (که برای به دست آوردنش زحمت کشیده‌اند، در این راه) مصرف می‌کنند، اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد؛ و سپس شکست خواهند خورد؛ و (در جهان دیگر) کافران همگی به سوی دوزخ گردآوری خواهند شد.

ومی فرماید:

(إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (توبه: ۴۰)

اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکل‌ترین ساعات، او را تنها نگذاشت)؛ آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دوّمین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت) ؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می‌گفت: غم مخور، خدا با ماست! در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین

ص: ۳۷

قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت؛) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است؛ و خداوند عزیز و حکیم است! و می‌فرماید:

(وَسَيَقُالُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمْرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ) (زمر: ۷۱)

و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می‌شوند؛ وقتی به دوزخ می‌رسند، درهای آن گشوده می‌شود و نگهبانان دوزخ به آنها می‌گویند: آیا رسولانی از میان شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را بر حذر دارند؟! می‌گویند: آری، (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند، و ما مخالفت کردیم!) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است.

۲. عدم خروج از ملت اسلام

در قرآن کریم گاهی کلمه کفر در مورد دیگر غیر از خروج از ملت اسلام به کار رفته است.

خداوند متعال می‌فرماید:

(فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ) (بقره: ۱۵۲)

پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوید و (در برابر نعمت‌هایم) کفران نکنید.

ص: ۳۸

مفسران بسیاری کفر در این آیه را به معنای پوشاندن نعمت دانسته‌اند نه تکذیب آیات الهی. (۱)

قرطبی در معنای آن می‌گوید:

والمعنی: لاتجحدوا احسانی الیکم، ولاتکفروا نعمتی وایادی. (۲)

و معنا این است: انکار نکنید احسان مرا به شما و کفر نورزید به نعمت‌ها و عنایات من.

و نیز می‌فرماید:

(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ * وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (آل عمران: ۱۰۰ و ۱۰۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب، (که کارشان نفاق‌افکنی و شعله‌ور ساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر بازمی‌گردانند. و چگونه ممکن است شما کافر شوید، با اینکه (در دامان وحی قرار گرفته‌اید، و) آیات خدا بر شما خوانده می‌شود، و پیامبر او در میان شماست؟! (بنابر این، به خدا تمسک جوید!) و هر کس به خدا تمسک جوید، به راهی راست، هدایت شده است.

با مراجعه به سبب نزول آیه استفاده می‌شود که کفر در این آیه به معنای ارتداد و خروج از ملت اسلام نیست، بلکه مقصود به آن عمل به

۱- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۲۲، فتح القدیر، شوکانی، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲- همان.

ص: ۳۹

اخلاق و اعمال کفران است که با اخلاق و اعمال اسلام سازگاری ندارد. (۱)

و نیز از زبان حضرت سلیمان علیه السلام می‌فرماید:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ
أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (نمل: ۴۰)

(آیا) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد! و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پایبرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا کفران می‌کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند؛ و هر کس کفران نماید (بزیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است!

مقصود به کفر در این آیه عدم شکرگزاری بر نعمت‌ها و فضل الهی است نه به معنای تکذیب، همان‌گونه که شوکانی، طبرانی و صابونی در تفاسیرشان ذیل این آیه به آن اشاره کرده‌اند.

قرآن ونهی از تکفیر مسلمانان

خداوند متعال می‌فرماید: (وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا)؛ «به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگوئید: مسلمان نیستی». (نساء: ۹۴)

۱- تفسیر طبری، ج ۳، ص ۵، اسباب النزول، نیشابوری، ص ۸۵، چاپ دار زهران، قاهره، سال ۱۴۰۴ه، فتح القدير، شوکانی، ج ۱، صص ۳۶۷ و ۳۶۸.

ص: ۴۰

در این آیه، خداوند متعال مسلمانان را از نسبت دادن کفر به دیگران به بهانه‌های مختلف، نهی کرده است.

پیامبر (ص) ونهی از تکفیر

۱. ابن عمر از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

أَيُّهَا امْرَأُيُّ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا، إِنَّ كَانَ كَمَا قَالَ وَإِلَّا رَجَعْتُ عَلَيْهِ. (۱)

هر گاه کسی که به برادرش بگوید: ای کافر یکی از این دو حالت بر اوست، اگر نسبت درست باشد که هیچ و گرنه به خودش باز می‌گردد.

۲. ابن مسعود از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

مَا مِنْ مُسْلِمِينَ إِلَّا وَبَيْنَهُمَا سِتْرٌ مِنْ اللَّهِ فَإِذَا قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ كَلِمَةً هَجَرَ خَرَقَ سِتْرَ اللَّهِ، وَإِذَا قَالَ يَا كَافِرُ فَقَدْ كَفَرَ أَحَدُهُمَا. (۲)

هیچ دو مسلمانی نیست جز آنکه بینشان ستری از جانب خداوند است، و چون یکی از آن دو به رفیقش کلمه زشتی بگوید ستر الهی را پاره کرده است و چون بگوید: ای کافر یکی از آن دو کافرند.

۳. عمران بن حصین از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَهُوَ كَقَتْلِهِ. (۳)

هر گاه کسی به برادر دینی خود بگوید: ای کافر مثل آن است که او را به قتل رسانده باشد.

۱- صحیح مسلم، کتاب الایمان، رقم ۷۱.

۲- مجمع الزوائد، ج ۱۲، ص ۷۶.

۳- همان، ج ۸، ص ۷۶.

ص: ۴۱

۴. از انس نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

من صَلَّى صَلَاتِنَا وَاسْتَقْبَل قِبَلْتَنَا وَآكَل ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمَ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفَرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ. (۱)

هر کس که نماز ما را به جای آورد و رو به قبله ما نماز گذارد و از ذبیحه ما استفاده کند او مسلمانی است که در ذمه خدا و رسولش می‌باشد. لذا نباید نسبت به کسی که در ذمه خداست حيله نمود.

۵. و نیز نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا وَصَلُّوا صَلَاتِنَا وَاسْتَقْبَلُوا قِبَلْتَنَا وَآكَلُوا ذَبِيحَتَنَا فَقَدْ حَرَمْتُ عَلَيْنَا دِمَاؤَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحَسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ. (۲)

من مأمورم که با مردم بجنگم تا معتقد به توحید شوند، و چون چنین اعتقادی پیدا کردند و نماز ما را به جای آورده و رو به قبله ما نماز گذارند و از ذبیحه ما استفاده نمایند، بر ماست که از خون‌ها و اموالشان به جز در موارد حقّ محافظت نمایم و حساب آنها با خداست.

۶. و نیز حمید نقل کرده که گفت: میمون بن سیاه از انس بن مالک سؤال کرد:

يَا أَبَا حَمْزَةَ! مَا يَحْرِمُ دِمَّ الْعَبْدِ وَمَالَهُ؟ قَالَ: مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَقْبَلَ قِبَلْتَنَا وَصَلَّى صَلَاتِنَا وَآكَل ذَبِيحَتَنَا فَهُوَ الْمُسْلِمُ، لَهُ مَا لِلْمُسْلِمِ وَعَلَيْهِ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ. (۳)

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة؛ باب فضل استقبال القبلة، رقم ۳۹۱.

۲- همان، رقم ۳۹۲.

۳- همان، رقم ۳۹۳.

ص: ۴۲

ای ابو حمزه! چه چیز باعث حرمت خون بنده و مالش می‌شود؟ گفت: هر کس که شهادت به وحدانیت خدا داده و رو به قبله ما بایستد و نماز ما را بخواند و از ذبیحه ما استفاده کند او مسلمان است و احکام مسلمانان بر او بار می‌شود.

ابن حجر در تعلیقه خود بر حدیث اول از انس می‌گوید:

من صَلَّى صَلَاتِنَا. . . الْحَدِيثُ: وَفِيهِ أَنَّ أُمُورَ النَّاسِ مَحْمُولَةٌ عَلَى الظَّاهِرِ، فَمَنْ أَظْهَرَ شِعَارَ الدِّينِ أُجْرِيَتْ عَلَيْهِ أَحْكَامُ أَهْلِهِ مَا لَمْ يَظْهَرَ مِنْهُ خِلَافٌ ذَلِكُ. (۱)

معنای حدیث این است که امور مردم حمل بر ظاهر می‌شود. لذا هر کس شعار دین را اظهار کند احکام اهل دین بر او جاری می‌گردد مادامی که خلاف آن از او ظاهر نگردد.

۷. از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

... وَ مِنْ دَعَا رَجُلًا بِالْكَفْرِ أَوْ قَالَ عَدُوًّا لِلَّهِ، وَ لَيْسَ كَذَلِكَ، إِلَّا حَارَ عَلَيْهِ أَيْ رَجَعَ الْكُفْرَ عَلَيْهِ. (۲)

... کسی که مردی را به کفر بخواند یا کسی را به عنوان دشمن خدا صدا زند در حالی که چنین نباشد، کفر بر او باز می‌گردد.

۸. از عمر بن خطاب نقل شده که جبرئیل علیه السلام از پیامبر (ص) درباره اسلام سؤال کرد. حضرت فرمود:

الإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ تَقِيمَ الصَّلَاةَ وَ تَوْتِيَ الزَّكَاةَ وَ تَصُومَ رَمَضَانَ وَ تَحُجَّ الْبَيْتَ أَنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا. قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَعَجَبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَ يَصَدِّقُهُ.

۱- فتح الباری، ج ۱، ص ۴۹۷.

۲- مختصر صحیح مسلم، حافظ منذری، ج ۱، ص ۱۹۰.

ص: ۴۳

قال: فاخبرنی عن الإیمان؟ قال: ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و تؤمن بالقدر خیره و شرّه. قال: صدقت.

قال: فاخبرنی عن الإحسان؟ قال: ان تعبد الله کأنک تراہ فان لم تکن تراہ فأنه یراک. . . (۱)

اسلام آن است که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد از جانب خدا دهی، و نماز را برپا داشته و زکات بپرداز و روزه ماه رمضان را به جای آورده و حج خانه خدا را انجام دهی، اگر راه برای تو هموار بود. جبرئیل گفت: راست گفتی. او گفت: ما تعجب کردیم از اینکه جبرئیل از پیامبر (ص) می پرسید و سپس او را تصدیق می کرد. جبرئیل گفت: خبر بده مرا از ایمان؟ گفت: اینکه به خدا و فرشتگان و کتابها و رسولان خدا و روز قیامت ایمان آوری، و به قدر خیر و شرش ایمان داشته باشی. جبرئیل گفت: خبر بده مرا از احسان؟ گفت: اینکه خدا را عبادت کنی گویا تو را می بیند و اگر تو او را مشاهده نمی کنی [بدانی] که او تو را می بیند. .

۹. بخاری نیز مثل این روایت را از ابوهریره در کتاب «الایمان» باب «سؤال جبریل النبى (ص) عن الایمان و الاسلام و الاحسان» نقل

کرده است. (۲)

۱۰. عبدالله بن عمر می گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود:

بنی الإسلام علی خمس: شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله، و أقام الصلاة و ایتاء الزکاة و الحج و صوم رمضان. (۳)

اسلام بر پنج چیز استوار است: گواهی بر وحدانیت خدا، و رسالت

۱- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۸.

۳- همان، ص ۸؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۴.

ص: ۴۴

محمد (ص) از جانب او و برپایی نماز و پرداختن زکات و [انجام] حج و روزه ماه رمضان.

۱۱. بخاری به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت:

ان وفد عبد القیس لما اتوا النبی (ص) قال: من القوم؟ أو من الوفد؟ قالوا: ربيعة. قال: مرحباً بالقوم أو بالوفد غیر خزایا ولا ندامی. قالوا: یا رسول الله! انا لانستطیع ان تأتیک إلا فی الشهر الحرام و بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر، فمُرنا بامر فصل نُخیر به من ورائنا و ندخل به الجنة. . . امرهم بالإیمان بالله وحده. قال: اتدرون ما الإیمان بالله وحده؟ قالوا: الله و رسوله اعلم. قال: شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله، و أقام الصلاة و ایتاء الزکاة و صیام شهر رمضان و ان تعطوا من المغنم الخمس. . . (۱)

همانا جماعت عبدالقیس چون خدمت پیامبر (ص) رسیدند حضرت فرمود: این قوم کیستند؟ یا فرمود: این قافله کیست؟ عرض کردند: قوم ربيعة. حضرت فرمود: مرحبا به این قوم یا گروه، خوار و پشیمان نباشید. عرض کردند: ای رسول خدا! ما نمی توانیم جز در ماه حرام نزد شما بیاییم، و بین ما و بین تو این قبیله از کفار مضر است، ما را به امری دستور ده که فاصله [بین حق و باطل] باشد، تا به دیگران که پشت سر ما هستند [و خدمت شما نرسیده اند] خبر دهیم و با آن وارد بهشت گردیم. . . حضرت آنان را به ایمان به خدای یگانه دستور داد، و فرمود: آیا می دانید که ایمان به خدای

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵.

ص: ۴۵

یگانه چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناتر است. فرمود: گواهی به وحدانیت خدا و اینکه محمد رسول خداست، و برپایی نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان، و اینکه از غنائم خمس پردازید. . .

۱۲. از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا (ص) به معاذ بن جبل هنگام فرستادن او به سوی یمن فرمود:

انک ستأتی قوماً اهل کتاب، فإذا جئتم فادعهم إلی أن یشهدوا أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله، فإن هم اطاعوا لک بذلک فأخبرهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی کلّ یوم و لیلۃ، فان هم اطاعوا لک بذلک فأخبرهم ان الله قد فرض علیهم صدقة تؤخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم. . . (۱)

تو به زودی به سوی قومی از اهل کتاب روانه می‌شوی، چون نزد آنان آمدی دعوت کن آنها را به گواهی به وحدانیت خدا و اینکه محمد فرستاده اوست، و اگر آنان تو را در این دعوت اطاعت کردند خبر بده به اینکه خداوند بر آنان پنج وعده نماز در شبانه روز واجب کرده است، و چون تو را در این امر اطاعت کردند خبر بده آنان را به اینکه خداوند صدقه‌ای بر ایشان واجب کرده که از ثروتمندان گرفته و به فقیران داده می‌شود. . .

۱۳. عبیدالله بن عدی بن خیار می‌گوید:

ان رجلاً من الأنصار حدّثه انه أتى النبی (ص) فی مجلس فساّره یستأذنه فی قتل رجل من المنافقین. فجهر رسول الله (ص) فقال:

ص: ۴۶

الیس یشهد أن لا- إله إلا- الله؟ فقال الأنصاری: بلی یا رسول الله، ولا شهادة له. فقال: ألیس یشهد أن محمداً رسول الله (ص)؟ قال: بلی، ولا شهادة. قال: أو لیس یصلی؟ قال: بلی، ولا صلاة له. قال: أولئك الذین نهی الله عن قتلهم. (۱)

همانا مردی از انصار این مطلب را گفت که به خدمت پیامبر (ص) در مجلسی رسیده و مخفیانه از حضرت درباره کشتن مردی از منافقین اذن خواست. حضرت به طور آشکارا فرمود: آیا او گواهی به وحدانیت خدا نمی‌دهد؟ مرد انصاری گفت: آری ای رسول خدا ولی گواهی او بی‌فایده است. حضرت فرمود: آیا او گواهی به رسالت محمد از جانب خدا نمی‌دهد؟ عرض کرد: آری ولی گواهی او بی‌فایده است. حضرت فرمود: آیا او نماز نمی‌گذارد؟ عرض کرد: آری، ولی نماز او بی‌فایده است. حضرت فرمود: او و امثالش کسانی هستند که خداوند از کشتن آنها نهی فرموده است.

۱۴. بخاری به سندش از انس نقل کرده که گفت:

کان رسول الله (ص) إذا غزا قوماً لم یُعْزِ حَتَّى یُصْبِحَ، فإذا سمع اذاناً أمسک، و ان لم یسمع اذاناً اغار بعد ما یصبح. فنزلنا خیر لیلاً. (۲)

رسول خدا (ص) چون با قومی می‌خواست بجنگد جنگ را شروع نمی‌کرد تا صبح شود، و چون صدای اذان را می‌شنید دست از جنگ برمی‌داشت، و اگر صدای اذان را نمی‌شنید بعد از صبح حمله را شروع می‌کرد و ما شبانه وارد بر خیر شدیم.

۱- مسند شافعی، ج ۱، ص ۱۳، مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵.

ص: ۴۷

از این روایت استفاده می‌شود از آنجا که اذان نشانه اسلام و مسلمانی بوده و با مسلمان نباید جنگید، لذا پیامبر اسلام (ص) به مجرد شنیدن صدای اذان از بین مردم محل، دست از جنگ می‌کشید.

۱۵. مسلم نیز از انس نقل کرده که گفت:

كان رسول الله (ص) يُغیر إذا طلع الفجر، و كان يستمع الأذان، فان سمع اذانا أمسك و إلا اغار. فسمع رجلا يقول: الله اكبر الله اكبر، فقال رسول الله (ص) على الفطره. ثم قال: أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله. فقال رسول الله (ص): خرجت من النار.

فانظروا فإذا هو راعي معزى. (۱)

رسول خدا (ص) هرگاه فجر طلوع می‌کرد حمله را شروع می‌نمود، و به اذان گوش فرا می‌داد و چون صدای اذان را می‌شنید دست می‌کشید و گرنه حمله می‌کرد. از مردی شنید که می‌گوید: الله اكبر الله اكبر. رسول خدا (ص) فرمود: مطابق فطرت. آن‌گاه گفت: اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله. رسول خدا (ص) فرمود: از آتش [دوزخ] خارج شدی. نگاه کردند دیدند چوپان بزهاست.

۱۶. از عبدالله بن عمر نقل شده که گفت:

بعث النبي (ص) خالد بن الوليد إلى بني جذيمه فدعاهم إلى الإسلام فلم يحسنوا ان يقولوا: اسلمنا، فجعلوا يقولون: صباأنا، صباأنا، فجعل خالد يقتل منهم و يأسر، و دفع إلى كل رجل منا اسيره، حتى إذا كان يوم امر خالد ان يقتل كل رجل منا اسيره. فقلت: والله لا

اقتل اسيري و لا يقتل رجل من اصحابي اسيره

ص: ۴۸

حَتَّىٰ قَدَمْنَا عَلَىٰ النَّبِيِّ (ص)، فذکرناه فرفع النبی (ص) یدیه فقال: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَبْرَأُ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ مَّرْتِنًا. (۱)

پیامبر (ص) خالد بن ولید را به سوی قبیله بنی جذیمه فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند، ولی آنان نتوانستند به خوبی بگویند: ما اسلام آوردیم و شروع کردند به گفتن: تسلیم شدیم تسلیم شدیم. خالد شروع به کشتن و اسیر گرفتن از آنها نمود و به هر یک از ما اسیری داد، تا اینکه روز فرا رسید و خالد دستور داد هر یک از ما اسیر خود را به قتل برساند. من گفتم: به خدا سوگند اسیرم را به قتل نمی‌رسانم و هیچ یک از اصحاب من نباید اسیرش را به قتل برساند تا بر پیامبر (ص) وارد شویم. قصه را به حضرت عرض کردیم، او دست‌هایش را بالا برد و دو بار عرض کرد: بارالها! من از کاری که خالد کرده بیزارم.

۱۷. عصام مزنی می‌گوید:

كان النبی (ص) إذا بعث السریة یقول: إذا رأیتم مسجداً أو سمعتم منادياً فلا تقاتلوا احداً. (۲)

پیامبر (ص) هرگاه لشکری را می‌فرستاد می‌فرمود: چون مسجدی مشاهده کردیده یا از منادی [اذان] را شنیدید کسی را به قتل نرسانید.

۱۸. عباده بن صامت از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

من شهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله، و أن عيسى عبد الله و رسوله و كلمته القاها إلى مريم و

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۰۷.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۸.

ص: ۴۹

روح منه، و انّ الجنّة حق و النار حق ادخله الله الجنّة علی ما كان من العمل. (۱)

هر کس شهادت به وحدانیت خداوندی دهد که شریکی برای او نیست، و اینکه محمد بنده او و رسولش می‌باشد، و اینکه عیسی بنده خدا و رسول او و کلمه اوست که آن را به مریم القا نموده و روح او است، و اینکه بهشت و دوزخ حق می‌باشد خداوند او را وارد بهشت می‌کند با هر عملی که انجام داده است.

۱۹. از انس بن مالک نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

ثلاث من اصل الايمان: الكف عمّن قال: لا إله إلاّ الله لانكفره بذنب ولا نخرجه من الإسلام بعمل. . . (۲)

سه عمل از اصل ایمان است: دست کشیدن از کسی که شهادت به وحدانیت خدا داده است، و ما او را به جهت گناه تکفیر نمی‌کنیم، و او را به جهت هیچ کاری از اسلام خارج نمی‌نماییم. . .

۲۰. ابوهیره می‌گوید:

قيل: يا رسول الله! من اسعد الناس بشفاعتك يوم القيمة؟ قال رسول الله (ص): لقد ظننت يا أباهريرة ان لا يسألني عن هذا الحديث أحد اول منك، لَمَّا رأيت من حرصك على الحديث. اسعد الناس بشفاعتي من قال: لا إله إلاّ الله خالصاً من قلبه و نفسه. (۳)

عرض شد: ای رسول خدا! چه کسی در روز قیامت به شفاعت شما

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳.

۲- سنن ابوداود، ج ۳، ص ۸.

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۳.

ص: ۵۰

سعادت‌مندتر خواهد بود؟ رسول خدا (ص) فرمود: ای ابوهریره! من گمان نمودم کسی از این حدیث قبل از تو سؤال نکنند، چون حرص تو بر حدیث را مشاهده کردم، کسی به سعادت شفاعت من خواهد رسید که از روی اخلاص، قلب و نفسش لا اله الا الله بگوید.

از مجموعه این روایات استفاده می‌شود که برای ورود در اسلام که موجب حفظ جان و مال و ناموس افراد می‌شود تنها اقرار به شهادتین کافی است و بر ما وظیفه نیست که از نیت افراد تفتیش و تجسس نماییم و با توجیحات واهی آنان را تکفیر کرده و خونشان را بریزیم، خصوصاً آنکه همه سخن از اسلام و ایمان و توحید دارند، و اعمالی که انجام می‌دهند خلاف توحید و ایمان نمی‌دانند.

نهی برخی از صحابه از تکفیر

۱. ابویعلی در «مسند» و طبرانی در «معجم کبیر» نقل کرده‌اند:

ان رجلا سأل جابراً: هل كنتم تدعون احداً من اهل القبلة مشركاً؟ قال معاذ الله. ففزع لذلك. قال: هل كنتم تدعون احداً منهم كافراً؟ قال: لا. (۱)

شخصی از جابر سؤال کرد: آیا شما فردی که رو به قبله نماز می‌خواند را مشرک می‌خوانید؟ جابر گفت: پناه بر خدا. او از این مطلب تعجب نمود. دوباره پرسید: آیا شما یکی از اهل قبله را کافر می‌نامید؟ گفت: هرگز.

۲. ابویعلی از یزید رقاشی نقل کرده که به انس بن مالک گفت:

۱- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷.

ص: ۵۱

یا ابا حمزه! انّ ناساً یشهدون علینا بالکفر والشرک؟ قال: أولئک شرّ الخلق والخلیقه. (۱)

ای ابو حمزه! برخی از مردم بر ما گواهی به کفر و شرک می‌دهند؟ او گفت: آنان بدترین مردم هستند.

۳. سیره و روش امام علی بن ابی طالب علیه السلام با خوارج بهترین درس برای ما می‌باشد. حضرت علی علیه السلام در ابتدا خودش با آنان مناظره و گفت‌وگو کرد و سپس ابن عباس را برای مناظره با آنان فرستاد. حضرت شبهاً آنان را گوش داد و با حجت و برهان آنها را پاسخ داد. لذا تعداد بسیاری که بنا بر نقلی دو هزار نفر بودند به راه راست برگشته و از افکار غلو و افراطی‌گری دست برداشتند.

حضرت علی علیه السلام به آنان فرمود:

انّ لکم علینا ثلاثاً: ألاّ تمنعکم فیئاً مادامت ایدیکم معنا. و ألاّ تمنعکم مساجد الله، و ألاّ نبداکم بالقتال حتّی تبدؤنا. (۲)

همانا برای شما بر عهده ما سه چیز است؛ اینکه شما را از سهم بیت‌المال دور نکنیم مادامی که دست‌های شما با ما می‌باشد. و اینکه شما را از مساجد خدا منع نکنیم، و اینکه با شما شروع به جنگ نکنیم تا شما شروع کننده به جنگ باشید. آری، هنگامی که خوارج از حدود فکر تجاوز کرده و دست به اقدامات عملی زدند و خون ریخته و هتک حرمت محارم کرده و راه‌ها را بر مردم بسته و ناامن کرده و در زمین فساد نمودند، حضرت علی علیه السلام به جهت جلوگیری از تجاوزات آنان به مقابله پرداخت.

۱- مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲- البدایة و النهایة، ج ۷، صص ۲۸۲ و ۲۸۵.

علمای و نهی از تکفیر

۱. از احمد بن حنبل نقل شده که می گفت:

انَّ الإيجاب والتحریم والثواب والعقاب والتكفير والتفسيق هو إلى الله ورسوله، ليس لأحد في هذا حكم وإنما على الناس إيجاب ما أوجبه الله ورسوله، وتحريم ما حرّمه الله ورسوله، وتصديق ما أخبر الله به ورسوله. (۱)

ایجاب و تحريم و ثواب و عقاب و تکفیر و تفسيق تنها از ناحیه خدا و رسول اوست و کسی نمی تواند در این امور حکم کند، آری بر مردم است آنچه را خداوند و رسولش واجب کرده واجب کنند و آنچه را خدا و رسولش حرام نموده حرام نمایند و آنچه را خداوند و رسولش به آن خبر داده تصدیق نمایند.

۲. طحاوی می گوید:

هم أهل القبلة ولا نشهد عليهم بكفر ولا بشرك ولا بنفاق ما لم يظهر منهم شيء من ذلك، ونذر سرائرهم إلى الله تعالى؛ وذلك لأننا قد أمرنا بالحكم الظاهر ونهينا عن الظنّ واتباع ما ليس لنا به من علم. (۲)

آنان اهل قبله هستند و ما بر ضدّشان شهادت به کفر و شرک و نفاق نمی دهیم مادامی که از آنان چیزی از این امور ظاهر نگردد، و اعتقاد قلبی آنان با خدای متعال است؛ زیرا ما مأمور به حکم ظاهریم و از گمان و پیروی غیر علم نهی شده ایم.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۵۵۴.

۲- العقیده الطحاویة، ص ۴۲۷.

ص: ۵۳

۳. غزالی می گوید:

وَأَلْذَى يَنْبَغِي أَنْ يَمِيلَ الْمَحْصَلُ إِلَيْهِ: الْإِحْتِرَازُ مِنَ التَّكْفِيرِ مَا وَجَدَ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ فَإِنَّ اسْتِبَاحَةَ الدَّمَاءِ وَالْأَمْوَالِ مِنَ الْمَصْلُوحِينَ إِلَى الْقِبْلَةِ الْمَصْرُوحِينَ يَقُولُ: [لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ] خَطَأً، وَالْخَطَأُ فِي تَرْكِ الْكَافِرِ فِي الْحَيَاةِ أَهْوَنُ مِنَ الْخَطَأِ فِي سَفْكَ مَحْجَمَةٍ مِنْ دَمِ مُسْلِمٍ. (۱)

انسان تحصیل کرده باید میل به پرهیز از تکفیر داشته باشد مادامی که توجیهی برای عمل دیگران وجود دارد؛ زیرا مباح کردن خون‌ها و اموال نمازگزاران به سوی قبله که تصریح به شهادتین دارند اشتباه است، و اشتباه در ترک هزار کافر در حیات آسان‌تر از خطا در ریختن خون یک فرد مسلمان است.

۴. ابن بطین می گوید:

وَبِالْجُمْلَةِ فَيَجِبُ عَلَى مَنْ نَصَحَ نَفْسَهُ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ إِلَّا بِعِلْمٍ وَبِرَهَانٍ مِنَ اللَّهِ، وَلِيَحْذَرَ مَنْ أَخْرَجَ رَجُلًا مِنَ الْإِسْلَامِ لِمَجْرَدِ فَهْمِهِ وَاسْتِحْسَانِ عَقْلِهِ؛ فَإِنَّ أَخْرَاجَ رَجُلٍ مِنَ الْإِسْلَامِ أَوْ ادْخَالَه فِيهِ اعْظَمُ أُمُورِ الدِّينِ. . . (۲)

خلاصه اینکه واجب است بر کسی که دلسوز خود است اینکه در این مسأله به جز با علم و برهان از جانب خدا سخن نگوید، و باید برحذر باشد از بیرون کردن شخصی از اسلام به مجرد فهم و حسن شمردن عقلش؛ زیرا بیرون کردن شخصی از اسلام یا وارد کردن در آن بزرگ‌ترین امور دین است. . .

۱- الاقتصاد في الاعتقاد، ص ۱۵۷.

۲- رسالة الكفر، ص ۲۱.

ص: ۵۴

۵. ابن حزم می گوید:

ذهبت طائفه إلى انه لا- يُكْفَر ولا- يفسق مسلم بقول قال في اعتقاد أو فتيا، وان كل من اجتهد في شيء من ذلك فدان بما رأى أنه الحق؛ فإنه مأجور على كل حال، ان اصاب فأجران وان اخطأ فأجر واحد. وهذا قول ابن ابي لیلی وابی حنیفه و الشافعی وسفیان الثوری وداود بن علی، وهو قول كل من عرفنا له قولاً في هذه المسألة من الصحابة لا نعلم منهم خلافاً في ذلك اصلاً. (۱) اگر اعتقاد یا فتوای خاصی دارد، واینکه هر کس در مسأله‌ای اجتهاد کرده و به این نتیجه رسیده که آن، حق است، او به هر حال مأجور می‌باشد؛ اگر به واقع رسیده دو اجر دارد وگرنه دارای یک اجر است. واین، قول ابن ابي لیلی و ابوحنیفه و شافعی و سفیان ثوری و داود بن علی و هر کسی از صحابه است که قول او را در این مسأله شناخته‌ایم، و در آن اختلافی از آنها نمی‌بینیم.

۷. تقی الدین سبکی می گوید:

ان الإقدام على تكفير المؤمنين عسرٌ جداً، وكل من كان في قلبه إيمان يستعظم القول بتكفير اهل الأهواء والبدع، مع قولهم: لا إله إلا الله، محمّد رسول الله؛ فإنّ التكفير امر هائل عظیم الخطر. . . (۲)

اقدام به تکفیر مؤمنان جداً دشوار است، و هر کس در قلبش ایمان است تکفیر اهل هواهای نفسانی و بدعت‌ها را سخت می‌شمارد، در

۱- الفِصل، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲- اليواقیت والجواهر، ص ۵۸ به نقل از او .

ص: ۵۵

صورتی که شهادتین می‌گویند؛ زیرا تکفیر، مسأله‌ای مهم و دارای خطری بزرگ است. . .

۷. سید محمد رشید رضا می‌گوید:

انّ من اعظم ما بلیت به الفرق الإسلامیة رمی بعضهم بعضاً بالفسق والكفر مع انّ قصد الكل الوصول للحق بما بذلوا جهدهم لتأییدہ واعتقاده والدعوة اليه، والمجتهد وان اخطأ معذور. (۱)

از عظیم‌ترین مصائبی که فرقه‌های اسلامی به آن مبتلا هستند نسبت فسق و کفر به یکدیگر است با اینکه قصد همه رسیدن به حقّ به مقدار کوششی است که به جهت تأیید و اعتقاد و دعوت به آن انجام داده‌اند، و مجتهد گرچه خطا کرده مأجور است.

۸. دکتر طاها جابر فیاض علوانی استاد فقه و اصول دانشگاه محمد بن سعود می‌گوید:

بدأنا نرى شباباً ينتسبون إلى السلفية وآخرين ينتسبون إلى اهل الحديث وفريقاً ينتسبون إلى المذهبية وآخرين يدعون اللامذهبية، وبين هؤلاء وأولئك تبادل الاتهامات المختلفة من التكفير والتفسيق والنسبة إلى البدعة والانحراف والعمالة والتجسس ونحو ذلك، ممّا لا يليق بمسلم ان ينسب اخاه اليه بحال، فضلا عن ان يُعلنه للناس بكلّ ما لديه من وسائل، غافلين أو متغافلين عن انّ ما يتعرض له الإسلام من محاولات استئصال اخطر على الأمة من تلك الاختلافات. . . (۲)

۱- المنار، ج ۷، ص ۴۴.

۲- التحذير من المجازفة بالتكفير، محمد بن علوی مالکی، صص ۶ و ۷ به نقل از او .

ص: ۵۶

ملاحظه می‌کنیم جوانانی را که خود را به سلفیه نسبت داده و عده‌ای دیگر خود را به اهل حدیث نسبت می‌دهند و برخی دیگر انتساب به مذهبی گری دارند و بعضی ادعای لامذهبی می‌کنند، و بین این افراد اتهامات مختلف از قبیل تکفیر و تفسیق و نسبت به بدعت و انحراف و اجیر دشمن بودن و جاسوسی و امثال این امور مبادله می‌شود که هرگز مصلحت نیست مسلمان به برادر خود چنین نسبتی در هیچ یک از احوال دهد، تا چه رسد به اینکه به طور علنی با هر وسیله‌ای که در دست دارد این اتهامات را بین مردم منتشر سازد، در حالی که غافل بوده یا خود را به غفلت زده است که ضرر این گونه امور بر اسلام و مسلمانان از این اتهامات و اختلافات بیشتر است. . .

۹. محمد بن علوی مالکی می‌گوید:

لقد ابتلينا بجماعة تخصصت في توزيع الكفر والشرك واصدار الأحكام بالألقاب واوصاف لا يصح ولا يليق ان تطلق على مسلم يشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمداً رسول الله. . . (۱)

ما مبتلا به گروهی شده‌ایم که متخصص در توزیع کفر و شرک و صادر کردن احکام با القاب و اوصافی است که هرگز صحیح و لایق مسلمانی نیست که شهادتین می‌گوید. . .

او همچنین می‌گوید:

يخطئ كثير من الناس - اصلحهم الله - في فهم حقيقة الأسباب التي تخرج صاحبها عن دائرة الإسلام و توجب عليه الحكم بالكفر، فتراهم يسارعون إلى الحكم على المسلم بالكفر لمجرد

۱- التحذير من المجازفة بالتكفير، ص ۸.

ص: ۵۷

المخالفة حتى لم يبق من المسلمين على وجه الأرض إلا قليل. ونحن نلتمس لهؤلاء العذر تحسیناً للظنّ و نقول: لعلّ نيتهم حسنة من دافع واجب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، و لكن فاتهم أنّ واجب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر لابدّ في ادائه من الحكمة و الموعظة الحسنه، و إذا اقتضى الأمر المجادلة يجب ان تكون هي احسن، كما قوله تعالى: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) ،

وذلك ادعى إلى القبول و اقرب للحصول على المأمول، و مخالفته خطأ و حماقة.

وإذا دعوت مسلماً يصلّي و يؤدّي فرائض الله و يجتنب محارمه و ينشر دعوته و يشيد مساجده و يقيم معاهده، إلى أمر تراه حقاً و يراه هو على خلافك، و الرأي فيه بين العلماء مختلف قديماً اقراراً و انكاراً، فلم يطاوعك في رأيك، فرميتك بالكفر لمجرد مخالفته لرأيك فقد قارفت عزيمة نكراء، و اتيت امراً إدأً، نهاك عنه الله و دعاك إلى الأخذ فيه بالحكمة و الحسنی. (۱)

بسیاری از مردم - که خداوند آنان را اصلاح کند - در فهم حقیقت اسبابی که صاحبش را از دایره اسلام خارج می کند و موجب حکم به کفر بر او می گردد، به خطا می روند، و شما آنان را مشاهده می کنید که در حکم کردن بر مسلمان به کفر به مجرد مخالفت سرعت می نمایند، به حدی که جز اندکی از مسلمانان در روی زمین باقی نمی ماند. و ما به جهت حسن ظن برای آنان عذر می تراشیم و

۱- التحذیر من المجازفة بالتکفیر، ص ۳۱.

ص: ۵۸

می‌گوییم: شاید نیت آنان پاک باشد و به انگیزه وجوب امر به معروف و نهی از منکر دست به این کار زده‌اند، ولی نمی‌دانند که ادای تکلیف امر به معروف و نهی از منکر باید از روی حکمت و موعظه حسنه باشد، و اگر این تکلیف به مجادله کشید باید به نحو احسن باشد آن‌گونه که خداوند متعال فرمود: (دعوت کن به راه پروردگارت با حکمت و موعظه حسنه و به نحو احسن با آنان جدال کن) و این در پذیرش حق مؤثرتر و به حصول نتیجه نزدیک‌تر است، و مخالفت با آنان اشتباه و حماقت می‌باشد. و هرگاه مسلمانی را که نماز می‌گذارد و واجبات الهی را انجام می‌دهد و از محارم اجتناب می‌کند و دعوت خدا را منتشر کرده و مساجدش را بنا می‌سازد و عهدهای او را برپا می‌کند، به امری دعوت کردی که تو آن را حق می‌پنداری ولی او آن را بر خلاف رأی تو می‌داند - که رأی علما از قدیم در اقرار و انکار مختلف است - و رأی تو را نپذیرفت، اگر تو او را به کفر نسبت دهی به مجرد اینکه با رأی تو مخالفت کرده مرتکب گناه بزرگی شده‌ای، و کار ناشایست انجام داده‌ای که خداوند تو را از آن نهی کرده و دعوت به پیگیری حکمت و کار نیک نموده است.

وی همچنین می‌گوید:

فاتضح لنا ممّا سبق من نصوص الكتاب و السنه، و اقوال الصحابه و من سار على طريق السلف من العلماء المتقدمين و المتأخرين، أنّ الحكم على المسلم بالخروج عن دين الإسلام أو الدخول في الكفر لا ينبغي ان يُقَدِّم عليه مسلم يؤمن بالله و اليوم الآخر إلا ببرهان اوضح من شمس النهار، و حتّى من ثبت لنا

ص: ۵۹

کفره برهان واضح فرأینا منه کفراً بواحاً، فأتانا نحکم علیه بالكفر مع احتیاط و تحرز فی اللفظ، فلانتعدی الإطلاق الذی اطلقه الکتاب و السنه و لانتعدی منهج السلف فی التکفیر، فقد کانوا يعرضون ما ظهر من الناس علی ما جاء فی الکتاب و السنه؛ فان وجدوا فیهما إطلاق الکفر اطلقوه، و ان لم يجدوا توقفوا و حکموا علی القائل أو الفاعل بالخطأ و الذنب العظیم. ثم أنه يستفسر هذا القائل أو الفاعل عن مراده؛ فان اتضح أنه يريد الکفر حکم علیه به، و إلا- اکتفی بإطلاق الخطأ أو المخالفه أو الفسق علیه دون التکفیر الإعتقادی. (۱)

برای ما از آنچه گذشت از نصوص قرآن و سنت و اقوال صحابه و کسانی که از علمای پیشین و متأخرین از طریق سلف پیروی کرده‌اند واضح شد که حکم کردن بر مسلمان به خروج از دین اسلام یا دخول در کفر سزاوار نیست مؤمن به خدا و روز قیامت دست به اقدام آن زند، مگر با برهانی که از خورشید در روز روشن تر است، و حتی کسی که برای ما کفرش به برهان واضح ثابت شده و از او کفر صریح مشاهده کردیم باید با احتیاط حکم به کفر او نماییم و از هر لفظی احتراز جوییم و از اطلاعاتی که قرآن و سنت به کار برده تعدی ننماییم، و از روش سلف در تکفیر تجاوز نکنیم، زیرا سلف آنچه از مردم ظاهر می‌شد بر قرآن و سنت عرضه می‌کردند و اگر در قرآن و سنت اطلاق کفر را بر آن مورد می‌یافتند اطلاق می‌کردند، و اگر نمی‌یافتند توقف می‌کردند و بر گوینده یا انجام دهنده، حکم به اشتباه و گناه بزرگ می‌نمودند. پس

۱- التحذیر من المجازفة بالتکفیر، صص ۳۹ و ۴۰.

ص: ۶۰

از آن گوینده یا انجام‌دهنده پرسیده می‌شود که مقصودش چیست؛ پس اگر به طور واضح گفت که مقصودش کفر است بر او حکم می‌شود، و گرنه به اطلاق خطا و مخالفت یا فسق بر او اکتفا می‌گردد، نه آنکه او را تکفیر اعتقادی نمایند.

۱۰. محمد قطب درباره تکفیر مسلمانان می‌گوید:

شغلت هذه القضية اكبر مساحة من الخلاف والجدل بين الفرق المختلفة... وذهب فيها الناس إلى حدّ التطرف من الجهتين؛ فقال بعضهم: من قال: لا إله إلا الله فهو مؤمن ولو لم يعمل عملاً واحداً من أعمال الإسلام. وقال آخرون: إن الأصل في الناس اليوم الكفر ما لم يثبت عكس ذلك. الأولون يحكمون على الناس بالتيه وحدها دون العمل، والآخرون يحكمون بالعمل وحده بصرف النظر عن النيء، ووقف آخرون في مواقف مختلفة بين هذا الطرف وذاك... (۱)

این قضیه بیشترین سهم را در اختلاف و مجادله بین فرقه‌های مختلف داشته است... و مردم در این باره از هر دو طرف به حدّ تندی رفته‌اند؛ برخی می‌گویند: هر کس کلمه توحید را بر زبان جاری سازد گرچه هیچ عملی از اعمال اسلام را انجام ندهد مؤمن است. وعده‌ای دیگر می‌گویند: اصل در مردم امروز کفر است مگر آنکه عکس آن ثابت شود. دسته اول تنها حکم به نیت می‌کنند نه عمل، ولی دسته دوم تنها حکم به عمل می‌کنند صرف نظر از نیت. وعده‌ای دیگر در مواقف مختلف بین این دو دسته توقف کرده‌اند...

ص: ۶۱

وهابیان در تقسیم‌بندی سید قطب در دسته دوم هستند که به افراطگری متهمند.

خطر تکفیر

شوکانی می گوید:

قال العلماء: و باب التکفیر باب خطر و لا نعدل بالسلامة شیئاً. (۱)

علما گفته‌اند: و باب تکفیر بابی خطرناک است و هرگز آن را با سلامت و صلح معاوضه نمی کنیم.

ابوحامد غزالی می گوید:

كفّ لسانك عن اهل القبلة ما امکنك ماداموا قائلين: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، غير مناقضين لها، و المناقضة تجوز الكذب

على رسول الله (ص)؛ فانّ التکفیر فيه خطر و السکوت لاخطر فيه. (۲)

زبان‌ت را از اهل قبله آن مقدار که می توانی باز دار مادامی که گوینده لا-إله إلا-الله و محمد رسول الله هستند، و آن را نقض

نموده‌اند، و نقض آن به تکذیب بر رسول خدا است؛ زیرا در تکفیر خطر بزرگی است و در سکوت خطری نمی باشد.

وی همچنین در این باره می گوید: «مهما حصل من تردد فالوقف فيه عن التکفیر أولى» (۳) «هرچه که تردد حاصل شود توقف در آن

از تکفیر اولی است».

۱- نیل الأوطار، شوکانی، ج ۷، ص ۳۵۳.

۲- فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقه، ابوحامد غزالی، ص ۸۵.

۳- همان، ص ۹۰.

افراط در تکفیر نزد غزالی

ابوحامد غزالی می‌گوید:

کل فرقه تکفر مخالفها و تنسب إليه تکذیب الرسول (ص): فالحنبلی یکفر الأشعری زاعماً أنه کذب الرسول اثبات الفوق لله تعالی، و فی الاستواء علی العرش. و الأشعری یکفره زاعماً أنه مشبه و کذب الرسول (ص) فی أنه لیس کمثله شیء. و الأشعری یکفر المعتزلی زاعماً أنه کذب الرسول (ص) فی جواز رؤیه الله تعالی، و فی اثبات العلم و القدرة و الصفات له. و المعتزلی یکفر الأشعری زاعماً انّ اثبات الصفات تکثیر للقدمات و تکذیب للرسول (ص) فی التوحید. و هذا کله غلو و اسراف فی التکفیر. (۱)

هر فرقه‌ای مخالفش را تکفیر می‌کند و به او نسبت تکذیب پیامبر (ص) می‌دهد، مثل اینکه حنبلی، اشعری را تکفیر می‌کند به گمان اینکه او با اثبات فوقیت برای خداوند متعال و در استوای بر عرش پیامبر (ص) را تکذیب کرده است.

و اشعری حنبلی را تکفیر می‌کند به گمان اینکه او پیامبر (ص) را تکذیب کرده؛ زیرا خدا را تشبیه به خلق نموده و حال آنکه همانند او موجودی نیست.

و اشعری معتزلی را تکفیر می‌کند به گمان اینکه او پیامبر (ص) را تکذیب کرده در جواز رؤیت باری تعالی، و در اثبات علم و قدرت و صفات برای او.

و معتزلی اشعری را تکفیر می‌کند به گمان اینکه اثبات صفات موجب تکثیر قدمات و تکذیب پیامبر (ص) در توحید است.

ص: ۶۳

همه اینها غلو و اسراف در تکفیر است.

وی همچنین می گوید:

من اشدّ الناس غلوّاً و اسرافاً طائفة من المتكلمين كفّروا عوام المسلمين و زعموا أنّ من لا يعرف الكلام بمعرفتهم ولم يعرفوا العقائد الشرعية بأدلتهم التي حرروها فهو كافر. فهؤلاء ضيقوا رحمة الله الواسعة على عباده اولاً و جعلوا الجنة وقفاً على شرذمة يسيرة من المتكلمين، ثم جهلوا ما تواتر من السنة ثانياً. . (۱)

و از تندروترین مردم در غلو و اسراف کاری طائفه‌ای از متکلمان‌اند که عوام مسلمانان را تکفیر نموده و گمان کرده‌اند که هر کس همانند آنان به کلام معرفت پیدا نکند و عقائد شرعی را با ادله‌ای که آنان تحریر کرده‌اند شناسد او کافر است. آنان رحمت واسعه الهی را اولاً بر بندگان تضییق کرده و بهشت را وقف دسته‌ای کوچک از متکلمان نموده‌اند، و ثانیاً جاهل به سنت متواترند. . .

وجوب نظر و تأمل در تکفیر

ابوحامد غزالی در این باره می گوید:

انّ النظر فی التکفیر یتعلق بامور؛

الأمر الأول: انّ النصّ الشرعی الذی عدل به عن ظاهره هل یمتثل التأویل أم لا؟ فان احتمل التأویل فهل هو قریب أم بعید؟ و معرفه ما یقبل التأویل و مالا یقبل التأویل لیس بالهین، بل لا یستقلّ به إلاّ الماهر الحاذق فی علم اللغه العارف بأصولها ثم بعادة العرب فی الإستعمال.

۱- فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقه، ص ۹۷.

ص: ۶۴

الأمر الثاني: هل النص المتروك متواتر أم آحاد أم عليه اجماع؟ ولا يستقل بادراك ذلك إلا الباحثون عن كتب التواريخ و احوال القرون و كتب الأحاديث و احوال الرجال. أما الإجماع فادراكه من اغمض الأشياء.

الأمر الثالث: هل المنكر وصله التواتر و الإجماع أم لا؟

الأمر الرابع: النظر في دليله الباعث له على مخالفة الظاهر أهو على شرط البرهان أم لا؟ فإن البرهان ان كان قاطعاً رخص في التأويل و ان كان بعيداً؛ فإذا لم يكن قاطعاً لم يرخص في تأويل سابق إلى الفهم.

الأمر الخامس: النظر في ان ذكر تلك المقالة هل يعظم ضررها في الدين أم لا؟ فإن ما لا يعظم ضرره في الدين فالأمر فيه اسهل، و ان كان القول شنيعاً و ظاهر البطلان. و المقصود: أنه لا ينبغي ان يكفر بكلّ هذيان و ان كان ظاهر البطلان. (۱)

مناقشه در صدور تكفير به اموری تعلق می گیرد؛

امر اول: اینکه نص شرعی که عدول شده به آن از ظاهرش آیا احتمال تأویل در آن می رود یا نمی رود؟ اگر احتمال تأویل داده می شود، آیا قریب است یا بعید؟ و شناخت آنچه قبول تأویل می کند و آنچه قبول تأویل نمی کند آسان نیست، بلکه تنها شخص ماهر کاردان در علم لغت و عارف به اصول علم لغت و عادت عرب در استعمال به آن مطلع است.

امر دوم: آیا نصی که ترک شده خبر متواتر است یا خبر واحد یا بر

ص: ۶۵

آن اجماع می‌باشد؟ و آن را درک نمی‌کند، مگر کسانی که در کتاب‌های تاریخ و احوال قرن‌ها و کتاب‌های احادیث و احوال رجال تفحص و جستجو می‌نمایند. اما اجماع، پس درک آن از دشوارترین کارهاست.

امر سوم: آیا به منکر بودن به حد، تواتر و اجماع رسیده یا نرسیده؟

امر چهارم: نظر در دلیلش باید کرد، دلیلی که موجب مخالفت با ظاهر شده، آیا شرط برهان را دارد یا ندارد؟ زیرا اگر برهان قاطع باشد رخصت در تأویل داده شده اگرچه دور باشد. ولی اگر قاطع نباشد رخصت در تأویل سابق به فهم داده نشده است.

امر پنجم: نظر در اینکه ذکر آن گفتار آیا ضرر عظیمی در دین دارد یا ندارد؟ زیرا آنچه که ضرر عظیمی در دین ندارد امر در آن آسان‌تر می‌باشد، گرچه گفته شنیع بوده و در ظاهر باطل است و مقصود این است که سزاوار نیست که با هر هذیانی کسی را تکفیر کرد گرچه در ظاهر باطل باشد.

با توجه به این شرایط نمی‌توان گفتار هر کسی را حمل بر کفرگویی نموده و وی را تکفیر کرد.

عوامل ظهور فکر تکفیری افراطی

اشاره

فکر تکفیری افراطی عوامل گوناگونی دارد:

۱. جهل

یکی از عوامل داخلی پیدایش فکر تکفیری جهل به قرآن و آیات و

ص: ۶۶

روایات پیامبر (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام و حتی کلمات علما و دانشمندان صاحب نظر است، و این جهل باعث می شود که هر کسی که هم عقیده او نیست را تکفیر کرده و حکم به قتل او بنماید، و آن را به اجرا بگذارد. ابو حامد غزالی می گوید:

والمبادرة إلى التكفير إنما تغلب على طبع من يغلب عليهم الجهل. (۱)
و مبادرت ورزیدن به تکفیر غلبه بر طبع‌هایی دارد که جهل بر آنها حاکم است.
وی همچنین می گوید:

فإذا رأيت الفقيه الذي بضاعته مجرد الفقه يخوض في التكفير والتضليل فاعرض عنه ولا تشغل به قلبك و لسانك؛ فإنّ التحدى بالعلوم غريزة بالطبع، لا يصبر عنه الجهال، ولأجله كثر الخلاف بين الناس. (۲)
هرگاه مشاهده کردی فقیهی را که بضاعتش تنها فقه است و در تکفیر و نسبت گمراهی دادن [به مردم] فرو رفته از او اعراض کن، و قلب و زبانت را به آن مشغول نکن؛ زیرا مبارزه طلبی با علوم غریزی طبع است و جاهلان بر آن صبر ندارند، و بدین جهت است که اختلاف بین مردم بسیار است.

محمد بن علوی مالکی می گوید:

من اعظم الفتن التي بلينا بها ممن يدعى السلفية، و هم ابعده

۱- فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقه، ص ۹۰.

۲- همان، ص ۹۵.

ص: ۶۷

الناس عن حقائقها و آدابها ما يظهر على الساحة اليوم من كتب و محاضرات تشغل الناس و اكثرهم من العوام، تشغلهم بمباحث عويصة و مشكلة في العقيدة، مباحث زلت فيها الأقدام، و ضلت فيها الأفهام، و ما ثبت فيها إلا الأئمة الأعلام. . . (۱)

و از بزرگ‌ترین فتنه‌ها که ما به آن مبتلا شده‌ایم از کسانی است که ادعای سلفی‌گری دارند، در حالی که آنان دورترین مردم از حقایق و آداب سلفیت هستند، چیزی است که امروزه در جامعه از کتاب‌ها و سخنرانی‌ها ظاهر شده و مردم را که اکثر آنها عوام‌اند به خود مشغول کرده است، و آنان را به مباحثی مشکل و مشکلاتی در عقیده مشغول ساخته‌اند، مباحثی که قدم‌ها در آن به لغزش افتاده و فهم‌ها در آن گمراه شده و به جز پیشوایان بلندقدر در آن ثابت قدم نبوده‌اند. . .

وی همچنین می‌گوید:

فاشتغال العوام بمسائل العقيدة العلمية التي تحتاج إلى اهلية من اعظم الآفات، و هو من المثيرات للفتن، فيجب دفعهم و منعهم من ذلك. . .

قال العلماء: و ليس المراد بالعوام السوقية و الأجلاف من اهل السواد فقط، بل في معنى العوام الأديب و النحوى و الفيلسوف و المتكلم، بل كل عالم سوى المتجردين لعلم السباحة في بحار المعرفة، القاصرين اعمارهم عليه، الصارفين وجوههم عن الدنيا و الشهوات، المعرضين عن المال و الجاه و الخلق و سائر

۱- التحذير من المجازفة بالتكفير، ص ۵۲.

ص: ۶۸

اللذات، المخلصین لله تعالی فی العلوم و الأعمال، القائمین بجمیع حدود الشریعۃ و آدابها فی القیام بالطاعات و ترک المنکرات، المفرغین قلوبهم بالجملة عن غیرالله، المستحقین للدنیا بل للآخرة فی جنب محبة الله تعالی، فهؤلاء هم اهل المعرفة و الأهلیة، و هم مع ذلك كله على خطر عظیم یهلك من العشرة تسعة إلى ان یسعد واحد منهم بالمعرفة و الفقه و الدین و الفتح المبین. (۱)

پس اشتغال عوام به مسائل عقیده علمی، که احتیاج به اهلیت دارد از بزرگ‌ترین آفات است، و از جمله اموری است که فتنه‌ها را بر می‌انگیزاند، پس دفع آنها و منعشان [از وارد شدن در این امور] واجب می‌باشد. . .

علما گفته‌اند: مقصود به عوام تنها بازاری‌ها و افراد ساده از عموم مردم نیست، بلکه در معنای عوام است ادیب و نحوی و فیلسوف و متکلم، بلکه هر عالمی، غیر از کسانی که در دریاهای معرفت و علم غوطه‌ور شده و به تجرد رسیده و عمر خود را در آن صرف کرده‌اند و روی خود را از دنیا و شهوات برگردانده، و از مال و جاه و خلق و دیگر لذت‌ها اعراض نموده و در علوم و اعمال اخلاص برای خداوند متعال داشته و به تمام حدود شریعت و آداب آن در قیام به طاعات و ترک منکرات قیام نموده، و قلوب خود را به طور کلی از غیر خدا فارغ کرده، و دنیا بلکه آخرت را در کنار محبت خداوند متعال حقیر دانسته‌اند. اینها همان اهل معرفت و اهلیتند، ولی آنان در

۱- التحذیر من المجازفة بالتکفیر، ص ۵۴.

ص: ۶۹

عین حال و با تمام آنچه درباره آنان گفته شد در برابر خطر بزرگی هستند که از هر ده نفر نه نفر هلاک می‌شوند و تنها یک نفر از آنها به جهت معرفت و فقه و دین و فتح آشکاری که برای او می‌شود به سعادت می‌رسد.

۲. تعصب

بین تعصب و تصلب دینی فرق است، اگر انسان به حق رسید باید بر حق پافشاری داشته باشد، ولی تعصب دینی مذموم است، به اینکه گمان‌ها و اوهام خود را حق دانسته بدون آنکه از مجاری صحیح آنها را به دست آورده باشد و هرچه که دیگران می‌گویند را اوهام و باطل بداند و در نتیجه همه را تکفیر کرده و خود را مسلمان پنداشته و دست به قتل و کشتار مخالفان خود بزند، این کار به طور حتم مورد مذمت خدا و رسول بوده و عقل نیز آن را محکوم می‌نماید.

۳. اکتفا به مطالعه کتب

یکی از مشکلات اساسی که باعث تکفیر دیگران می‌گردد اکتفا به مطالعه قرآن و سنت و تکیه بر برداشت‌های شخصی است بدون آنکه ابزار لازم برای رسیدن به این درجه را به دست آورده باشد و از افکار بزرگان دین و متخصصان اسلامی استفاده کند که این امر عامل بزرگی در رسیدن به فکر تکفیری افراطی است.

۴. عجب و خودبزرگ‌بینی

اشاره

یکی دیگر از عوامل داخلی تکفیر خودبزرگ‌بینی و اعجاب به خود و اعمال و علم خویش است.

ص: ۷۰

محمد بن علوی مالکی در این باره می‌گوید:

من الظواهر الواضحة التي تميز بها هؤلاء المكفرون للمسلمين أو قل: هؤلاء المسارعون إلى تكفير كل من يخالفهم أو يعارضهم فيما يرون أو يعتقدون؛ من الظواهر التي لا تنكر، اعجابهم بانفسهم و اعمالهم. و العجب هو بداية خطيرة لأقبح خلق نهى عنه الإسلام و حذر منه، أنه الكبر الذي تميز به أول كافر في الخلق و هو ابليس حيث رأى أنه خير من آدم و أعجب بعمله، و كان له فيه رصيد كبير و اجتهاد عظيم. (۱)

از امور ظاهر و واضحی که تکفیری‌های مسلمانان به آن شناخته می‌شوند، یا بگو: آن کسانی که در تکفیر هر کس که مخالف آنان یا معارض با آنها در رأی یا اعتقادند؛ از پدیده‌هایی که جای انکار نیست، عجب آنان نسبت به خود و اعمالشان می‌باشد. و عجب همان شروع خطرناکی است برای قبیح‌ترین صفتی که اسلام از آن نهی کرده و مردم را از آن برحذر داشته است. عجب همان کبری است که اولین کافر در بین مخلوقات به آن شناخته شد که همان ابلیس (شیطان) باشد، آنجا که خود را از آدم برتر دید و به عمل خود عجب نمود، و کمینگاه به دام افتادن شیطان همین صفت و تلاش بزرگش در همین جهت بود.

وی همچنین در ادامه می‌گوید:

وهذا العجب هو الذي دعاه إلى رؤيته نفسه فقال: (أنا خيرٌ منه خلقتني من نارٍ) و إلى احتقار آدم و الاستهانة به فقال: (وَ خَلَقْتُهُ

۱- التحذير من المجازفة بالتكفير، ص ۵۵.

ص: ۷۱

مِنْ طِينٍ) فتکبر و کان من الکافرین کما قال تعالی: (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ). (۱)

و این عجب همان صفتی است که او را به خودبینی کشاند و گفت: (من از او برترم، مرا از آتش آفریدی)، و به حقیر شمردن آدم و اهانت به او کشاند. سپس گفت: (او را از گل آفریدی)، پس او تکبر کرد و از کافران شد همان گونه که خداوند متعال فرمود: (و یادآور زمانی را که به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید، پس همه سجده کردند به جز شیطان که سر باز زده و تکبر ورزید، و او از کافران بود).

بدین جهت است که متکبر دشمن خدا شمرده شده و خداوند او را دوست ندارد آنجا که در قرآن می‌فرماید: (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ)؛ «او مستکبران را دوست نمی‌دارد!» (نحل: ۲۳) و نیز می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا) (نساء: ۳۶)

زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است، (و از ادای حقوق دیگران سر باز می‌زند)، دوست نمی‌دارد. و می‌فرماید: (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا)؛ «این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می‌نهد!» (غافر: ۳۵) و می‌فرماید:

(سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ) (اعراف: ۱۴۶)

ص: ۷۲

به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می‌سازم!
و می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) (غافر: ۶۰)

کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!

ابوهریره از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

يقول الله تعالى: الكبرياء ردائي والعظمة إزاري، فمن نازعني واحداً منها القيته في جهنم ولا ابالي. (۱)

خداوند متعال می‌فرماید: کبریایی ردای من و عظمت لباس من است، پس هر که با من در یکی از آنها نزاع کند او را در دوزخ افکنم و باکی هم ندارم.

مسلم به سندش از عبدالله بن مسعود نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود:

لا يدخل النار أحد في قلبه مثقال حبة من إيمان، ولا يدخل الجنة أحد في قلبه مثقال حبة خردل من كبرياء. (۲)

داخل دوزخ نمی‌شود کسی که در قلبش به اندازه حبه‌ای از ایمان باشد، و داخل بهشت نمی‌شود کسی که در قلبش به اندازه حبه ارزنی از تکبر باشد.

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۹۸.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۵.

ص: ۷۳

کبر و تکبر و عجب گرچه جایگاهش در قلب است، ولی دارای علاماتی در ظاهر است که بر آن دلالت می‌کند از جمله:

الف) علاقه به پیشتاز بودن و صدرنشینی

متکبر می‌خواهد جلودار همه بوده و از اینکه کسی سخنانش را ردّ کند ناراحت می‌شود و انتقاد را نمی‌پذیرد و دیگران را خوار و ضعیف می‌شمرد.

ب) تزکیه نفس و ستایش بر خود

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجْمِي وَلَا لِعَجْمِي عَلَيَّ عَرَبِيٍّ،

وَلَا لَأَسْوَدَ عَلَيَّ أَحْمَرَ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَيَّ أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى. (۱)

آگاه باشید! هرگز افتخاری برای عرب بر عجم، و عجم بر عرب، و سیاه بر قرمز و قرمز بر سیاه نیست، مگر به تقوا.

عُجِبَ أَنْ قَدَرَ مَذْمُومٌ اسْتِ كَمَا خَدَاوَنَدَ مُتَعَالٍ مِي فَرَمَايِد:

(وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا) (توبه: ۲۵)

و در روز حنین (نیز یاری نمود)؛ در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیت) هیچ به دردتان نخورد.

و نیز در ردّ کفار به جهت اعجابشان نسبت به دیوارها و شوکتشان می‌فرماید:

(و ظُنُّوا أَنَّهُمْ مَانَعَتْهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا) (حشر: ۲)

ص: ۷۴

گمان نمی‌کردید آنان خارج شوند، و خودشان نیز گمان می‌کردند که دژهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می‌شود؛ اما خداوند از آنجا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد.

و نیز در مورد عجب در عمل می‌فرماید: (وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسَبُونَ صِينَةً)؛ «با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند!» (کهف: ۱۰۴)

از فتنه‌های این امت، عجب در رأی خطایی است. از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

فإذا رأيت شحاً مطاعاً و هوى متبعاً و دنیا مؤثره و اعجاب کل ذی برأیه فعلیک بخاصه نفسک. (۱)

هرگاه بخل و حرص اطاعت شده و هوای [نفس] پیروی گشته و اعجاب هر صاحب اجرتی در رأی خودش را مشاهده کردی پس بر تو باد به اصلاح خصوصیات نفسانی و اخلاقی خود.

آثار تکفیر

فکر تکفیری در جامعه آثاری را بر جای می‌گذارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حکم به مباح بودن خون و جان افرادی که تکفیر شده‌اند، و لذا دست به اقدام عملی زده و افراد تکفیر شده، کشته می‌شوند.
۲. به غارت بردن اموال افراد تکفیر شده.
۳. هتک حرمت نسبت به نوامیس افراد تکفیر شده از آن جهت که

ص: ۷۵

شخص کافر عقدش باطل شده و سلطه‌ای بر همسر و دختران خود ندارد.

۴. خارج شدن اولاد او از سلطه‌اش.

۵. از بین رفتن سلطه او در جامعه اسلامی در صورتی که حاکم باشد.

۶. وجوب محاکمه در برابر محکمه قضای اسلامی به جهت اجرای حدّ مرتد برای او.

۷. عدم اجرای احکام مسلمانان برای بعد از مرگ او، از غسل و کفن و دفن و ارث.

۸. حکم به طرد از رحمت الهی بعد از مرگ و خلود در جهنم.

۹. ضرر رساندن به جامعه و ایجاد ناامنی در آن، به جای اصلاح و پیشرفت.

۱۰. جلوگیری کردن از شرکت در امور نظام اجتماعی و وجوب ترک وظایف حکومتی از آن جهت که باعث تقویت حکومت کفر می‌شود.

۱۱. ترک دشمن خارجی و مشغول شدن به مبارزه با حکومت کفر و افراد پشتیبان از آن.

۱۲. رها کردن اصلاح جامعه و کار مثبت نکردن و به جای آن تکفیر و حکم به قتل کردن.

۱۳. ایجاد اختلاف و دو دستگی در جامعه.

۱۴. بیزار کردن مردم از اصل دین و بد جلوه دادن آن.

۱۵. استفاده ابزاری کفار و دشمنان اسلام از این گونه افراد به جهت ضربه زدن به اسلام و مشوّه ساختن چهره واقعی آن.

ص: ۷۶

علاج فکر تکفیری

اشاره

برای برداشتن و از بین بردن فکر تکفیری افراطی به راه حل‌هایی اشاره می‌شود:

۱. ریشه‌کن ساختن اسباب تکفیر

یکی از راه‌های علاج یک درد در فرد یا جامعه آن است که اسباب پدید آمدن آن را خشکاند و نابود نمود، و مهم‌ترین اسباب پدید آمدن فکر تکفیری حکم به غیر ما انزل الله، و پشتیبانی از افکار انحرافی و مطالعه بدون استاد در کتاب‌ها خصوصاً کتاب‌های مخالفان است که در مرحله اول این موضوعات باید اصلاح شود تا فکر تکفیری از افراد جامعه زدوده گردد. سید قطب خطاب به دولت مصر می‌گوید:

يجب ان يستقر في اذهاننا بوضوح انه لا يمكن القضاء على التطرف إلا بازالة اسبابه الحقيقية الدافعة إليه، أي باستجابة الحكام لأمر الله لهم ان يحكموا بما انزل الله أو في أقل القليل الكف عن المعاملة الوحشية التي يعاملون بها الذين يطالبون بتحكيم شريعته الله. و ان كل مذبحه تقام للمسلمين في الأرض هي وقود جديد للتطرف يمتد إلى ما شاء الله. (۱)

واجب است که در اذهان ما به طور آشکار استقرار یابد که نمی‌توان افراطگری را از بین برد، مگر با زایل کردن اسباب حقیقی آن، که افراد را به این فکر کشانده است، یعنی به اجابت کردن حاکمان امر

۱- واقعا المعاصر، محمد قطب، ص ۵۲۲.

ص: ۷۷

الهی را، به اینکه حکم به ما انزل الله کرده و یا حدّ اقلّش دست از اعمال وحشیانه‌ای بردارند که با افرادی انجام می‌دهند که درخواست پیاده‌شدن شریعت خدا را دارند. و اینکه هر قربانگاهی که برای مسلمانان در روی زمین برپا می‌شود هیزم جدیدی است برای افراطی‌گری و تا آنجا که خدا بخواهد ادامه می‌یابد.

۲. گفت‌وگوی آزاد

از جمله امور مهم برای برطرف کردن فکر تکفیری افراطی از جامعه، گفت‌وگوی رو در رو و آزاد با این گونه افراد است. شیخ الازهر جاد الحق در این باره می‌گوید: «علاج التطرف بالمعاشة و الحوار لا بالمحاضرات»^(۱)؛ «علاج تندروی در معاشرت و گفت‌وگوست نه برپایی نشست‌ها».

و نیز از تعدادی علمای الازهر نقل شده که گفته‌اند:

أما العلاج الأمثل هو ما يسمّى بالحوار، وهو ما اتبعه الرسل في دعوة اقوامهم.^(۲)

همانا بهترین علاج چیزی است که به آن گفت‌وگو می‌گویند، و آن کاری است که رسولان در دعوت اقوامشان از آن پیروی کردند.

از اعضای ندوة العلماء نقل شده که گفته‌اند: «الحوار مع الشباب افضل طريق لتصحيح ما يعتقدونه»^(۳)؛ «گفت‌وگو با جوانان بهترین راه برای تصحیح اعتقادات آنان است».

۱- جريدة الجمهورية، تاريخ ۲/۴/۱۹۹۲ م.

۲- بيان للناس، جامعة الازهر، ص ۴۱.

۳- مجلة حریتی، تاريخ ۱۴/۱۲/۱۹۹۲ م.

۳. پر کردن خلأ فرهنگی جامعه

فکر تکفیری افراطی در بین جوامع و افراد و جوانانی رسوخ می‌کند که ذهن‌های آنان خالی بوده و دست نخورده است و هرگز از فرهنگ ناب و خط اعتدال اطلاعی ندارند. لذا گسترش فرهنگ اصیل اسلامی در سطوح مختلف جامعه خصوصاً جوانان تأثیر بسزایی در جلوگیری و نفوذ فکر تکفیری در جامعه دارد.

عبداللطیف فاید از شخصیت‌های مصر می‌گوید:

سبب التطرف غياب الثقافة الإسلامية في الجامعات. لذلك فإن اتحاد الجامعات العربية قد اصدر توصية في المؤتمر المنعقد عام

۱۹۷۸م بتدریس مناهج الثقافة الإسلامية لكل الكليات العملية و النظرية (۱)

سبب افراطگری غایب شدن فرهنگ اسلامی در دانشگاه‌هاست. لذا اتحاد دانشگاه‌های عربی بیانیه‌ای در کنفراسی در سال ۱۹۷۸م صادر کرد مبنی بر تدریس روش‌های فرهنگ اسلامی برای تمام دانشکده‌های عملی و نظری.

شیخ الازهر جاد الحق درباره افراطگری و اسباب و علاج آن می‌گوید:

العناية بالتربية الدينية مطلوبة في المدارس و الجامعات لعلاج هذه الظاهرة. (۲)

عنایت به تربیت دینی در مدارس و دانشگاه‌ها به جهت علاج فکر تکفیری مطلوب است.

۱- جریده الجمهوریه، تاریخ ۱۸/۱۰/۱۹۹۱م.

۲- همان، تاریخ ۲/۴/۱۹۹۲م.

۴. احترام به تخصص

یکی دیگر از راه‌های علاج فکر تکفیری در جامعه، احترام به نظر متخصص در امور دین و شریعت است، و حکم به کفر و ارتداد و فسق و گناه از امور شرعی است. از این رو باید در آن به علمای متخصص رجوع کرد و بدون تخصص و علم و یقین نباید وارد آن شد.

بنابراین گفته شده:

التدين للمسلمين جميعاً، و لكن بيان الأحكام و الحلال و الحرام لأهل الإختصاص به و هم العلماء. (۱)

دینداری وظیفه تمام مسلمانان است، ولی بیان احکام و حرام و حلال گفتن مختص به اهل تخصص است که علما می‌باشند. دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید:

ولا يجوز ان يكون علم الشريعة كلا مباحاً لكلّ هب و درج من الناس بدعوى ان الإسلام ليس حكراً على فئة من الناس. (۲)

جایز نیست که علم شریعت همگی برای هر طبقه از مردم مباح باشد به ادعای اینکه اسلام بر گروهی از مردم احتکار نشده است. خداوند متعال اقوامی را این‌گونه نصیحت می‌کند:

(وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ) (نساء: ۸۳)

اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد.

۱- ردّ المفتی علی کتیب الفریضه الغائبه فی الفتاوی الاسلامیه، ج ۱۰، ص ۳۷۳۵.

۲- الصحوه الاسلامیه بین الجحود و التطرف، یوسف قرضاوی، ص ۲۰۳.

ص: ۸۰

ابن قیم جوزیه می گوید:

انّ الافتاء فی دین الله امانة، و قد تحدث العلماء عن ثقلها و خطورة شأنها، فینبغی ان یقدر للأمر قدره. (۱)

همانا فتوا دادن در دین خدا امانتی است، و علما از اهمیت و سنگینی شأن آن سخن گفته‌اند. لذا سزاوار است که برای آن، قدر و اندازه‌ای فرض شود.

دکتر یوسف قرضاوی در نصیحت خود به افراطگرایان می گوید:

فینبغی ان یدرک اصحاب الظاهرة انّ لطلب العلم أبواباً، كما انّ له آداباً، و انّ للعلم الشرعی ادوات لم یتوفروا علی تحصیلها، و اصولاً لم یتمسوا بمعرفتها و استیعابها، و فروعاً و مکملات لاتسعهفهم اوقاتهم ولا اعمالهم ان یتفرغوا لها. . . و انه لا غنی لمن یرید ان یفهم الکتاب و السنه عن تفسیر المفسرین و شرح الشراح، و فقه الفقهاء، ممّن خدموا الکتاب و السنه، و اصلوا الأصول، و فرّعوا الفروع، و خلفوا لنا تراثاً عریضاً لا یرض إلا جاهل او مغرور. (۲)

باید اصحاب ظاهرگرایی (آنان که به ظاهر حدیث اخذ نموده و اهل اجتهاد نیستند) بدانند که طلب علم ابوابی دارد، همان گونه که برای آن آدابی است، و نیز برای علم شرعی ادواتی است که بر آنها دسترسی پیدا نکرده‌اند، و اصولی دارد که به شناخت و فراگیری آنها ممارست نیافته‌اند، و فروع و تکمیلی‌هایی دارد که اوقات و اعمال آنها فرصت نداده تا مشغول آن گردند. . . و اینکه هرکس

۱- اعلام الموقعین، ابن قیم جوزیه، ج ۱، ص ۱۱.

۲- الصحوة الاسلامیة بین الجحود و التطرف، یوسف قرضاوی، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.

ص: ۸۱

می‌خواهد قرآن و سنت را بفهمد بی‌نیاز از تفسیر مفسران و شرح شارحان و فقه فقیهان نیست؛ از کسانی که به قرآن و سنت خدمت کرده و اصول را تأسیس نموده و به فروع پرداخته‌اند، و برای ما از خود میراث گرانبهایی بر جای گذاشته‌اند که جز جاهل و یا مغرور از آنها اعراض نمی‌کند.

۵. برپایی کرسی نقد افکار

یکی دیگر از راه کارهای جلوگیری از پدیده پیدایش و گسترش فکر تکفیری افراطی، برپایی کرسی نقد افکار و مناظره در ملاء عام با استفاده از وسایل ارتباط جمعی است، تا همگان گفته‌ها و برداشت‌های مختلف را شنیده و سخن بهتر را برگزینند، و در ضمن، سخن ناصواب از صواب جدا شده و باطل نقد گشته و ابطال گردد.

۶. بالا بردن سطح عقلانیت در جامعه

یکی دیگر از راه کارهای برخورد با دیدگاه‌ها و عملکرد افراطی در جامعه بالا بردن سطح عقلانیت در جامعه است. مردم را باید توجیه کرد که مصالح اهمّ و مهمّ وجود دارد که باید در نظر گرفته شده و سپس قضاوت نمود. همه باید بدانند که هرکس اگر مخالف خود را از آن جهت که افکارش با او موافق نیست تکفیر کرده و به قتل برساند دیگر مسلمانی نخواهد بود، و همه به دست هم کشته خواهند شد. از جانب دیگر از کجا حرف آنها صحیح و حرف دیگر مسلمانان همه باطل و ناصحیح است؟ از کجا که حرف آنها باطل نباشد؟!

۷. تحلیل صحیح از سیره پیامبر (ص)

تکفیری‌ها باید ابعاد و زوایای مختلف از سیره پیامبر (ص) را در نظر بگیرند. آنها باید ملاحظه کنند که پیامبر (ص) هر کس را که شهادتین بر زبان جاری می‌ساخت می‌پذیرفت، حتی منافقان را نیز در بین اصحاب خود داشت همانان که خداوند درباره آنان می‌فرماید: (لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ)؛ «تو از آنان آگاهی نداری ولی ما آنان را می‌شناسیم». (توبه: ۱۰۱)

افرادی همراه پیامبر (ص) بودند که حضرت از عملکرد آنان ناراضی بود و به آنان تذکر می‌داد ولی حکم به قتل یا تکفیر آنان نمی‌نمود و حتی کسانی بودند که نسبت‌های ناروا همچون بی‌عدالتی به پیامبر (ص) دادند و برخی خواستند او را به قتل برسانند ولی پیامبر (ص) مانع از انجام آن شد و در برخی موارد فرمود: شاید او نماز می‌خواند.

۸. تحلیل صحیح از آیات قهر و غضب و جهاد

افراد تندرو و خشونت‌طلب و تکفیری یک‌سو نگرند و تنها آیاتی را می‌خوانند و مورد توجه قرار می‌دهند که دلالت بر قهر و غضب و جهاد دارد و آنها را بر مسلمانان تطبیق می‌کنند در حالی که نمی‌دانند این گونه آیات مربوط به مشرکان است. وانگهی در رتبه سابق احتیاج به تبلیغ گروهی برای دین و ابلاغ احکام آن در سطح جامعه است، و این گونه افراد آیات دیگر را مورد توجه قرار نمی‌دهند که نهی از اکراه و اجبار دارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (بقره: ۲۵۶)

در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.

ص: ۸۳

و نیز می‌فرماید:

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (انسان: ۳)

ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!

و نیز می‌فرماید:

(فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ) (غاشیه: ۲۱ و ۲۲)

پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای! تو سلطه‌گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی.

جوانان و خطر تکفیرگرایی

با مشاهده گروه‌های تکفیری پی برده می‌شود که بسیاری از پیروان آنان جوانانی هستند که عالم و فقیه نبوده و در کاری که وارد شده‌اند خبرویت ندارند، بلکه عموماً افرادی عاطفی و احساسی هستند؛ لذا این گونه افراد هنگامی که با عوامل بیرونی به ظاهر تکفیر مواجه می‌شوند شدیداً به فکر تکفیری روی می‌آورند. و بدین جهت وظیفه علما و مسئولان و معتمدان جامعه است تا با برخورد عاقلانه با آنان و توجیه و تحلیل عقلانی مسایل، حالت اعتدال را در آنان زنده نمایند.

زیرا اینان یا جاهل‌اند و یا تنها به مطالعه برخی از کتاب‌ها خصوصاً کتاب‌های افراد تندرو و هابیت پرداخته و یا با افراد افراطی آنان در ارتباط هستند. لذا درصدد تکفیر دیگران برآمده و تنها خود را بر حق می‌دانند و به این هم اکتفا نکرده و دست به ترور و قتل و غارت سایر مسلمانان می‌زنند با این عنوان که الآن عصر جاهلیت است که دوباره بازگشته

ص: ۸۴

است. این موضوعی است که گویا رسول خدا (ص) از قرن‌ها قبل آن را پیش‌بینی کرده است.

بخاری به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

إِذَا حَدَّثَكُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَا تَنْزِعَنَّ مِنْ السَّمَاءِ حَبًّا إِلَى مَنْ أَنْكَرَ عَلَيْهِ، وَإِذَا حَدَّثَكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ؛ فَإِنَّ الْحَرْبَ خُدَعَةٌ. سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ حَدَّثَاءُ الْأَسْنَانِ، سَفَهَاءُ الْأَحْلَامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لَا يَجَاوِزُ إِيمَانَهُمْ حُنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

هرگاه برای شما حدیثی از رسول خدا (ص) نقل می‌کنم اگر از آسمان سقوط نمایم برای من بهتر است از آنکه بر او دروغ ببندم، و چون برای شما حدیث گویم بین خودم و شماست، و به طور حتم جنگ خدعه و نیرنگ است. از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: در آخر الزمان قومی پیدا خواهند شد با سنی کم و فکری سفیهانه، و از بهترین گفتار مرد روزگار سخن می‌گویند، از اسلام خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود و ایمان از حنجره آنان تجاوز نمی‌کند، هر کجا که آنان را یافتید به قتل رسانید؛ چرا که کشتن آنها اجری است در روز قیامت برای کسانی که آنان را به قتل می‌رسانند.

۱- صحیح البخاری، کتاب المناقب.

فکر تکفیری و مقابله پیامبر (ص) با آن

اشاره

از تاریخ و کتب حدیث استفاده می‌شود که برخی از صحابه فکر تکفیری داشتند، و پیامبر (ص) با فکر آنان مخالف بوده و از اقدام عملی آنان بر اساس تکفیر جلوگیری کرده است. اینک به نمونه‌هایی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱. خالد بن ولید

ابوسعید خدری می‌گوید:

بعث علی [علیه السلام] إلى النبی (ص) بذهیبة فقسّمها بین الأربعة: الأفرع بن حابس الحنظلی ثم المجاشعی، و عیینة بن بدرالفزاری و زید الطائی، ثم احد بنی نبهان و علقمة بن علاثة العامری، ثم احد بنی کلاب، فغضبت قریش و الأنصار، قالوا: يعطى صنادید أهل نجد و یدعنا! قال: انما أتألفهم. فاقبل رجل غائر العینین، مشرف الوجنتین، ناتئ الجبین، کث اللحية، محلوق، فقال: اتق الله یا محمد! فقال: من یطع الله ان عصیت، أیامنی الله علی أهل الأرض فلا تأمنونی. فسأله رجل قتله، احسبه خالد بن الولید،

ص: ۸۶

فمنعه، فلما ولی قال: انّ من ضئضئ هذا - أو فی عقب هذا - قوماً یقرؤن القرآن لایجاوز حناجرهم، یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیة، یقتلون أهل الإسلام، و یدعون أهل الأوثان، لئن انا ادرکتهم لأقتلنهم قتل عاد. (۱)

علی [علیه السلام] برای پیامبر (ص) قطعه کوچکی از طلا فرستاد و حضرت آن را بین چهار نفر تقسیم کرد: اقرع بن حابس حنظلی سپس مجاشعی، و عیینة بن بدر فزاری، و زید طائی، سپس یکی از بنی نیهان و علقمة بن علاثة عامری، سپس یکی از بنی کلاب. قریش و انصار [از این تقسیم] غضبناک شده و گفتند: به گردن کشان اهل نجد می‌دهد و ما را رها می‌کند؟ حضرت فرمود: من [با این کار] باعث تألیف [قلوب] آنان می‌شوم. پس مردی چشم فرو رفته و گونه‌ها برافروخته، پیشانی برآمده، با محاسنی پرپشت، و سری تراشیده آمد و گفت: ای محمد! تقوا پیشه کن. حضرت فرمود: چه کسی خدا را اطاعت می‌کند اگر من نافرمانی کنم؟ آیا خداوند مرا بر اهل زمین امین قرار داده، ولی شما مرا امین نمی‌دانید؟! شخصی که گمانم خالد بن ولید بود از حضرت تقاضا کرد تا او را به قتل برساند، حضرت از آن جلوگیری کرد و چون او پشت نمود پیامبر (ص) فرمود: بر طرفداری او قومی خارج می‌شوند که قرآن تلاوت می‌کنند، ولی از حنجره آنان نمی‌گذرد، آنان از دین خارج می‌شوند آن گونه که تیر از کمان بیرون می‌آید، آنان اهل اسلام را به قتل می‌رسانند و بت پرستان را رها می‌کنند و اگر من آنان را درک کنم همانند قوم عاد به قتل می‌رسانم.

۱- صحیح بخاری، ح ۳۳۴۴ و ۴۶۶۷؛ صحیح مسلم، ح ۱۰۶۴.

۲. عمر بن خطاب

جابر بن عبدالله می گوید:

أتى رجل رسول الله بالجعرانة منصرفه من حنين و فى ثوب بلال فضة، و رسول الله (ص) يقبض منها يعطى الناس. فقال: يا محمد! اعدل. قال: ويلك! و من يعدل إذا لم اكن اعدل؟ لقد خبت و خسرت ان لم اكن اعدل. فقال عمر بن الخطاب: دعنى يا رسول الله فاقتل هذا المنافق. فقال: معاذ الله ان يتحدث الناس إننى اقتل اصحابى، ان هذا و اصحابه يقرءون القرآن لا يجاوز حناجرهم، يمرقون منه كما يمرق السهم من الرمية. (۱)

مردی در جعرانه خدمت رسول خدا (ص) آمد هنگامی که از حنین باز می گشت، در آن وقت در لباس بلال نقره بود و رسول خدا (ص) از آن مشت مشت بر می داشت و به مردم می داد. آن مرد گفت: ای محمد! به عدالت رفتار کن. حضرت فرمود: وای بر تو! چه کسی به عدالت رفتار می کند اگر من به عدالت رفتار ننمایم؟ تو زیان و خسران دیدی اگر من به عدالت رفتار نکنم. عمر بن خطاب گفت: بگذار تا من این منافق را به قتل رسانم. حضرت فرمود: پناه می برم به خدا از اینکه مردم بگویند من اصحابم را به قتل رسانده‌ام، همانا این مرد و اصحابش قرآن را تلاوت می کنند ولی از حنجره آنان تجاوز نمی کند، و از دین خارج می شوند همان گونه که تیر از کمان خارج می شود.

خوارج، تکفیری‌های صدر اسلام

شهرستانی در تعریف «خوارج» می‌نویسد:

کل من خرج علی الإمام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی خارجياً. (۱)

هر کس بر امام به حق که جماعت بر او اتفاق کرده خروج کند خارجی نامیده می‌شود.

دکتر عمر عبدالله کامل درباره خوارج می‌نویسد:

فالمراد منهم هنا طائفة و جماعة مخصوصة کان أول خروجهم علی أمير المؤمنين و رابع الخلفاء الراشدين سيدنا علی بن أبي طالب

[عليه السلام]، و قد بین لنا القرآن الکریم هويتهم و فضحت السنة النبویة المطهرة فرقهم و مسالكهم التي یسلکونها فی تضلیل الأمة. .

(۲)

مراد از آنها طایفه و جماعتی مخصوص هستند که اول خروجشان بر امیرمؤمنان و چهارمین خلیفه از خلفای راشدین، سرور ما علی

بن ابی طالب [علیه السلام] بوده است. و قرآن کریم برای ما هویت آنان را تبیین کرده و سنت نبوی مطهر فرقه‌ها و مسلک‌های آنان

را که در گمراه کردن امت می‌پیمایند مفتضح نموده است. . .

صفات خوارج

اشاره

با مطالعه تاریخ خوارج پی به وجود صفاتی در آنان می‌بریم که منشأ خروج آنان از اسلام شده است، صفاتی که در وهابیان امروز

نیز مشاهده می‌کنیم. اینک به برخی از این صفات اشاره کرده و با وهابیان این عصر مقایسه می‌کنیم:

۱- الملل و النحل، شهرستانی، ص ۱۰۵.

۲- المتطرفون خوارج العصر، عمر عبدالله کامل، صص ۲۹ و ۳۰.

۱. طعن و اعتراض به امامان عادل

از جمله خصوصیات خوارج طعن زدن و اعتراض نمودن به امامان عادل است همان گونه که ذوالخویصره به رسول خدا (ص) اعتراض کرده و گفت: عدالت پیشه کن. و نیز خوارج به حضرت علی علیه السلام طعن وارد کرده و او را بر توبه و اداری نمودند. و ما در مورد وهابیان کنونی مشاهده می‌کنیم که آنان هنوز بر حضرت علی علیه السلام به سبب جنگ‌هایش ایراد گرفته و بر او انتقاد می‌کنند.

۲. سوء ظن

یکی دیگر از خصوصیات خوارج سوء ظن به مؤمنان است همان گونه که ذوالخویصره در تقسیم بیت‌المال سوء ظن پیدا کرده و نیز خوارج به عملکرد حضرت علی علیه السلام در صلح با معاویه سوء ظن پیدا نمودند، وهابیان امروز نیز به تمام مسلمانان سوء ظن داشته و آنان را که بر غیر عقیده‌شان باشند به کفر و فسق نسبت می‌دهند، و هرگز فعل آنان را حمل بر صحت نمی‌کنند.

۳. مبالغه در عبادت

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

يُخْرِجُ قَوْمَ مِنْ أُمَّتِي؛ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ، لَيْسَ قِرَاءَتُكُمْ إِلَيَّ قِرَاءَتِهِمْ بَشْيَءٍ، وَلَا صَلَاتُكُمْ إِلَيَّ صَلَاتِهِمْ بَشْيَءٍ، وَلَا صِيَامُكُمْ إِلَيَّ صِيَامِهِمْ بَشْيَءٍ. (۱)

ص: ۹۰

گروهی از امتم خروج می‌کنند، آنان قرآن تلاوت می‌کنند و قرائت شما در برابر قرائت آنها چیزی به حساب نمی‌آید، و نیز نماز و روزه شما در برابر نماز و روزه آنها چیزی نیست.

این حال را در وهابیان حاضر نیز مشاهده می‌نماییم، همان‌گونه که خوارج عصر حضرت علی علیه السلام چنین بودند.

۴. شدت بر مسلمانان

خوارج به غلظت و جفاکاری و قساوت بر مسلمانان شناخته شده‌اند. لذا بسیاری از مخالفان خود را به قتل رسانده و اموال آنان را به غارت می‌بردند.

از پیامبر (ص) نقل شده که در مورد این صفت خوارج فرمود: «یقتلون أهل الإسلام و یدعون أهل الأوثان»^(۱)؛ «آنان اهل اسلام را می‌کشند و بت پرستان را رها می‌سازند».

همان‌گونه که این خصوصیت را نیز در وهابیان امروز مشاهده می‌کنیم. آنان و طرفداران آنان در عراق و پاکستان و افغانستان و ایران مسلمانان را با بمب گذاری می‌کشند، ولی تا به حال شنیده نشده یک صهیونیست را کشته باشند.

۵. کم‌خردی

از خصوصیات خوارج این بود که آنان کم‌خرد و کم‌فهم و کج‌فهم بودند. لذا آیاتی را که مربوط به کفار و مشرکان است آنها را حمل بر مؤمنان و مسلمانان می‌نمودند.

۱- صحیح بخاری، ح ۳۳۴۴ و ۴۶۶۷.

ص: ۹۱

ابن حجر در شرح این جمله از حدیث «یقرؤون القرآن لایجاوز حناجرهم»؛ «قرآن می خوانند ولی از حنجره‌های آنها تجاوز نمی کند» .

از نووی نقل کرده که می گوید:

المراد انهم لیس لهم فيه حظّ إلاّ- مروره علی لسانهم، لایصل إلی حلقومهم، فضلا عن ان یصل إلی قلوبهم؛ لانّ المطلوب تعقله و تدبّره و وقوعه فی القلب. قلت: و هو مثل قوله فیهم أيضاً: (لایجاوز ایمانهم حناجرهم) ، ای ینطقون بالشهادتین و لایعرفونها بقلوبهم. (۱)

مراد آن است که آنان در قرآن بهره‌ای جز مرور دادن بر زبانشان ندارند، و قرآن به حلقوم آنان نمی رسد تا چه رسد به اینکه به قلب هایشان بنشیند؛ زیرا هدف تعقل و تدبّر قرآن و به دل نشستن آن در قلب است. می گویم: مثل همین گفتار است که فرمود: (ایمان آنان از حنجره هایشان تجاوز نمی کند) ؛ یعنی آنان نطق به شهادتین می کنند ولی با قلب به آن معرفت ندارند.

از نافع نقل شده که گفت:

انّ ابن عمر کان إذا سئل عن الحرورة قال: یکفرون المسلمین و یستحلون دماءهم و اموالهم، و ینکحون النساء فی عِددهم، تأتیهم المرأة فینکحها الرجل منهم و لها زوج، فلا اعلم احق بالقتال منهم. (۲)

چون از عبدالله بن عمر درباره حروره [که یکی از فرقه‌های خوارج بوده] سؤال می شد می گفت: آنان مسلمانان را تکفیر کرده و خون‌ها

۱- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۹۳.

۲- الاعتصام، ج ۲، ص ۱۸۳.

ص: ۹۲

و اموالشان را حلال می‌شمارند، و با زن‌های مسلمانان در حال عدّه نکاح می‌کنند. زنی نزد آنها می‌آید و یکی از آنها با او نکاح می‌کند در حالی که آن زن شوهر دارد. پس کسی را سزاوارتر به کشتن از آنها نمی‌دانم.

خوارج و تکفیر مسلمانان

البانی می‌گوید:

فانّ مسألة التكفير عموماً -لا للحكام فقط بل وللمحكومين أيضاً- هي فتنة عظيمة قديمة تبتتها فرقة من الفرق الاسلامية القديمة وهي المعروفة ب- (الخوارج). (۱)

مسئله تکفیر به طور عموم، نه تنها برای حاکمان، بلکه برای محکومان نیز فتنه بزرگ و قدیمی است که فرقه‌ای از فرقه‌های اسلامی قدیمی آن را بنا کرده که موسوم به خوارج است.

امین حاج محمد احمد می‌گوید:

ظاهرة التكفير من اوائل البدع التي ظهرت في الإسلام على يد الخوارج، وكان ذلك في النصف الأول من القرن الهجري الأول؛ فقد خرجوا على الإمام علي بعد التحكيم الذي حدث بعد موقعة صفين، فقد انطلقوا إلى آيات قرآنية نزلت في الكفار ففصّلوها حسب أهوائهم على كبار أئمة المسلمين. فقد كفروا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب [عليه السلام]. . . (۲)

۱- فتنة التكفير، ص ۱۴.

۲- ظاهرة التكفير، ص ۹.

ص: ۹۳

مسأله تکفیر از بدعت‌های اولیه‌ای است که در نیمه اول قرن اول هجری در اسلام به توسط خوارج ظاهر شده است، آنان کسانی بودند که بعد از واقعه صفین و قضیه تحکیم بر امام علی علیه السلام خروج کرده و آیاتی را که در شأن کفار نازل شده بود تفصیل داده و بر حسب هواهای نفسانی خود، بر بزرگان امامان مسلمانان تطبیق نمودند، و بر این اساس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب [علیه السلام] را تکفیر کردند. . .

وی همچنین می‌گوید:

ومن ترهات الخوارج التي اخذوها على الإمام علي أنه حكم الرجال ولا حكم إلا الله. . . (۱)

از حرف‌های زشت خوارج که بر ضد امام علی علیه السلام به کار بردند اینکه او مردان را حکم قرار داده است در حالی که حکومتی به جز برای خدا نیست. . .

تکرار ظهور خوارج

به ابو برزه اسلمی گفته شد:

هل سمعت رسول الله (ص) يذكر الخوارج؟ فقال: نعم سمعت رسول الله (ص) بأذني و رأيته بعيني، أتى رسول الله (ص) بمال فقسمه، فأعطى من على يمينه و من على شماله، ولم يعط من ورائه شيئاً. فقام رجل من ورائه فقال: يا محمد! ما عدلت في القسمة - رجل اسوط مظموم الشعر عليه ثوبان ابيضان - فغضب رسول الله غضباً شديداً و قال: (والله لا تجدون بعدى رجلاً هو

۱- ظاهرة التكفير، ص ۱۲.

ص: ۹۴

اعدل منی). ثم قال: (یخرج فی آخر الزمان قوم کأنّ هذا منهم، یقرؤون القرآن لایجاوز تراقیهم، یمرقون من الإسلام كما یمرق السهم من الرمیة، سیماهم التحلیق، لایزالون یخرجون حتّی یرجع آخرهم مع المسیح الدجال، فإذا لقیتموهم فاقتلوهم هم شرّ الخلق و الخلیفة. (۱)

آیا از رسول خدا (ص) شنیده‌ای که یادی از خوارج کند؟ گفت: آری از رسول خدا (ص) با دو گوشم شنیدم و با دو چشمانم دیدم که مالی را برای حضرت آوردند و او آن را تقسیم کرد و به کسانی که طرف راست و چپ او بودند داد و به پشت سری‌هایش چیزی نداد. مردی سیاه رو و پر مو که دو لباس سفید پوشیده بود از پشت سر حضرت برخاست و گفت: ای محمد! در تقسیم به عدالت رفتار نکردی؟! رسول خدا (ص) به شدت غضبناک شد و فرمود: (به خدا سوگند! بعد از من کسی را عادل‌تر از من نخواهید یافت). سپس فرمود: در آخر الزمان قومی خروج می‌کنند گویا این مرد از آنان است؛ قرآن می‌خوانند، ولی از گلوی آنان تجاوز نمی‌کند، آنان از اسلام خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود، و نشانه آنها تراشیدن [موی سر] است. آنان دائماً در حال خروج از دینند تا آخر آنها با مسیح دجال خروج کند، چون آنها را مشاهده کردید به قتل رسانید؛ چرا که آنان بدترین افراد خلق و مخلوقاتند.

هیثمی به سندش از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

۱- سنن نسایی، ج ۷، ص ۱۹۹؛ جامع الاصول، ج ۱۰، صص ۹۱ و ۹۲.

ص: ۹۵

یخرج من امتی قوم یسیئون الأعمال، یقرؤون القرآن لایجاوز حناجرهم. قال یزید: لاعلمه إلا أنه قال: یحقر احدکم عمله إلى عملهم، یقتلون أهل الإسلام، فإذا خرجوا فاقتلوهم، إذا خرجوا فاقتلوهم، ثم إذا خرجوا فاقتلوهم. فطوبی لمن قتلهم و طوبی لمن قتلوه، کلما طلع منهم قرن قطعہ الله عزوجل. فردد ذلك رسول الله (ص) عشرين مرّة و أنا اسمع. (۱)

از بین امتم قومی خارج می‌شوند که اعمال بد انجام می‌دهند؛ قرآن می‌خوانند، ولی از حنجره‌های آنان تجاوز نمی‌کند. یزید گفت: نمی‌دانم جز آنکه او فرمود: عمل یکی از شما کنار عمل آنها حقیر و کوچک جلوه می‌کند. آنان اهل اسلام را می‌کشند، و چون خروج کردند آنان را به قتل برسانید. چون خروج کردند آنان را به قتل برسانید. باز اگر خروج کردند آنان را به قتل برسانید. خوشا به حال کسی که آنان را به قتل برساند، و خوشا به حال کسی که آنان او را به قتل رسانند، و هر زمان که از آنها شاخی طلوع کند خداوند عزوجل آن را خواهد شکست. رسول خدا (ص) این مطلب را بیست بار تکرار کرد و من آن را می‌شنیدم.

عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید:

سمعت رسول الله (ص) یقول: سیخرج اناس من امتی قبل المشرق، یقرؤون القرآن لایجاوز تراقیهم، کلما خرج منهم قرن قطع حتی یخرج الدجال فی بقیتهم. (۲)

۱- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۹.

۲- مسند احمد، ح ۶۸۸۵.

ص: ۹۶

از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: زود است که مردانی از امتم از ناحیه مشرق خروج کنند، آنان قرآن می‌خوانند ولی از گلوهایشان تجاوز نمی‌کند؛ و چون شاخی از آنها خروج کند شکسته شود تا دجال در میان بقیه آنها خروج نماید.

ابوجعفر فراء از موالیان حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

شهدت مع علی علی النهر، فلما فرغ عن قتلهم قال: اطلبوا المخدج، فطلبوه فلم یجدوه، و امر ان یوضع علی کل قتیل قصه فوجدوه فی وهده فی منتقع ماء، رجل اسود منتن الريح، فی موضع یده کهیئه الثدی علیه شعریات، فلما نظر الیه قال: صدق الله و رسوله، فسمع أحدى بنیه اما الحسن او الحسین یقول: الحمد لله الذی اراح محمداً (ص) من هذه العصابة. فقال: لو لم یبق من امه محمد (ص) إلا ثلاثة لکان احدهم علی رأی هؤلاء انهم لفی اصلاب الرجال و ارحام النساء. (۱)

با علی علیه السلام در کنار نهر حاضر بودم، و چون حضرت از کشتن آنها فارغ شد فرمود: (مخدج) را دنبال کنید. گشتند و او را نیافتند، حضرت دستور داد تا بر هر کشته‌ای کسی گذاشته شود و او را در چاله‌ای یافتند که آب گندیده در آن جمع شده بود، او مردی سیاه چهره و با بوی بد بود، و در موضع دستش همانند پستانی بود با موهایی. و چون حضرت به او نظر کرد فرمود: خدا و رسولش راست گفته‌اند. پس از یکی از دو فرزندش حسن یا حسین علیهما السلام شنیدم که می‌گوید: ستایش خدایی را سزااست که محمد (ص) را از این

ص: ۹۷

جماعت راحت نمود. حضرت فرمود: اگر از امت محمد (ص) تنها سه نفر باقی مانده باشد یکی از آنها بر عقیده آنان‌اند، آنان در صلب‌های مردان و رحم‌های زنان می‌باشند.

تکفیری‌های قرن چهارم

مرحله سوم از ظهور فکر تکفیری که باعث اذیت و آزار بسیاری از مسلمانان و علمای اسلامی شدند تکفیری‌های قرن چهارم هجری است که معروف به حنابله بغداد بودند.

محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ه. ق) که مورد توجه خاص بزرگان اهل سنت بوده از آزار و اذیت و محنت‌های حنابله و اهل حدیث بی‌بهره نبوده بلکه مورد تعرض زیاد واقع شده است.

خطیب بغدادی از حسین بن علی نیشابوری نقل می‌کند که گفت:

اول ما سألنی ابن خزیمه قال: کتبت عن محمد بن جریر الطبری؟ قلت: لا. قال: و لِمَ؟ قلت: لانه کان لایظهر، و کانت الحنابله تمنع من

الدخول علیه. قال: بئس ما فعلت، لیتک لم تکتب عن کل من کتبت عنهم و سمعت من أبي جعفر. (۱)

اول چیزی که ابن خزیمه از من سؤال کرد این بود که گفت: از محمد بن جریر طبری روایت نوشته‌ای؟ گفتم: ننوشته‌ام. گفت:

ص: ۱۰۰

چرا؟ گفتم: زیرا در ملاءعام حاضر نمی‌شد و حنابله مانع می‌شدند از اینکه کسی نزد او برود. گفتم: بد کاری می‌کردی. ای کاش از هیچ کس از کسانی که روایت از آنها نوشته‌ای نمی‌نوشتی و تنها از ابوجعفر سماع می‌کردی. ابوبکر بن بالویه می‌گوید:

سمعت امام الأئمة ابن خزيمة يقول: ما اعلم علی ادیم الأرض اعلم من محمد بن جریر، و لقد ظلمته الحنابله. (۱)

از امام امامان ابن خزیمه شنیدم که می‌گفت: در روی زمین کسی داناتر از محمد بن جریر نمی‌دانم، در حالی که حنابله به او ظلم کرده‌اند.

ذهبی درباره طبری می‌نویسد:

ولما بلغه انّ أبابکر بن داود تکلم فی حدیث غدیر خم، حمل کتاب الفضائل، فبدأ بفضل الخلفاء الراشدين، و تکلم علی تصحیح حدیث غدیر، و احتج لتصحیحه، و کانت الحنابله حزب أبی بکر بن أبی داود، فکثروا و شغبوا علی ابن جریر، و ناله اذی و لزم بیته. نعوذ بالله من الهوی. (۲)

چون به او خبر رسید که ابوبکر بن داود درباره حدیث غدیر خم سخن [انتقاد آمیز] گفته کتاب فضایل را برداشت و شروع به [نقل] فضایل خلفای راشدین نمود و به تصحیح حدیث غدیر خم پرداخت، و برای تصحیح آن احتجاج نمود، و حنابله از حزب ابوبکر بن ابی‌داود جمع شده و بر ابن جریر حمله بردند و به او آزار رسانده و او را خانه نشین نمودند. پناه بر خدا از هوای نفس.

۱- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷؛ تاریخ الاسلام ۳۱۱ - ۳۲۰ ه. ق، ص ۲۸۳.

ص: ۱۰۱

ابن اثیر درباره طبری می‌گوید:

انّ بعض الحنابلة تعصّبوا و وقعوا فيه، و تبعهم غيرهم، فمنعوا من دفنه نهراً، و دفن ليلا بداره. (۱)

همانا برخی از حنابله تعصب به خرج داده و متعرض او شدند و دیگران از آنان پیروی نمودند، و او را از دفن در روز منع کردند. لذا او را شبانه در خانه‌اش دفن نمودند.

این در حالی است که خطیب بغدادی در ترجمه او می‌گوید:

احد ائمة العلماء، يحكم بقوله، و يرجع إلى رأيه لمعرفة و فضله، و كان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه أحد من اهل عصره. (۲)
او یکی از امامان علما است که به قولش حکم می‌شود و رجوع به رأیش به جهت معرفت و فضیلتش می‌گردد، او علومی را جمع کرده که احدی از اهل عصرش با او مشارکت ننموده است.

ذهبی در ترجمه او می‌گوید:

و كان ثقة، صادقاً حافظاً، رأساً في التفسير، اماماً في الفقه و الإجماع و الإختلاف، علامة في التاريخ و أيام الناس، عارفاً بالقرآن و باللغة و غير ذلك. (۳)

او فردی مورد وثوق، حافظ، سردمدار در تفسیر، امام در فقه و اجماع و اختلاف، علامه در تاریخ و سرگذشت مردم، عارف به قرآن و به لغت و دیگر امور بود.

۱- الکامل فی التاريخ، ج ۸، ص ۱۳۴.

۲- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۶۳.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۰.

ص: ۱۰۲

ابن اثیر در حوادث سال ۴۴۷ه. ق می‌نویسد:

فی هذه وقعت الفتنة بين الفقهاء الشافعية و الحنابلة ببغداد، و مقدم الحنابلة أبوعلی بن الفراء و ابن التمیمی، و تبعهم من العامة الجهم الغفیر، و انكروا الجهر بسم الله الرحمن الرحيم، و منعوا من الترجیع فی الأذان، و القنوت فی الفجر... و أتى الحنابلة إلى مسجد باب الشعیر، فنهوا امامه عن الجهر بالبسملة، فاخرج مصحفاً، و قال: ازیلوها من المصحف حتی لا اتلوها. (۱)

و در این سال بین فقهای شافعی و حنابله در بغداد فتنه‌ای روی داد و پیشتاز حنابله ابوعلی بن فراء و ابن تمیمی بود، که از عوام مردم نیز جماعت بسیاری از آن دو پیروی نمودند، و آنان جهر به بسم الله الرحمن الرحیم را انکار کرده و از گفتن اذان با آواز و قنوت در نماز صبح منع کردند... حنابله به مسجد باب الشعیر آمده و امام آن را از جهر به بسم الله نهی کردند. او قرآنی آورد و گفت: بسم الله را از قرآن پاک کنید تا من آن را تلاوت نکنم.

و نیز در حوادث سال ۴۶۹ه. ق می‌نویسد:

فی هذه السنة ورد بغداد أبو نصر بن الأستاذ أبو القاسم القشیری حاجاً، و جلس فی المدرسة النظامية يعظ الناس، و فی رباط شیخ الشیوخ، و جرى له مع الحنابلة فتن؛ لأنه تكلم على مذهب الأشعری، و نصره و كثر اتباعه و المتعصبون له، و قصد خصومه من الحنابلة و من تبعهم، سوق المدرسة النظامية، و قتلوا جماعة. (۲)

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۶۱۴.

۲- همان، ج ۱۰، ص ۱۰۴.

ص: ۱۰۳

در این سال ابونصر بن استاد ابوالقاسم قشیری در حالی که حاجی شده بود وارد بغداد شد و در مدرسه نظامیه و کاروانسرای شیخ الشیوخ شروع به موعظه مردم کرد، و با حنابله درگیر شد؛ چرا که او بر مذهب اشعری سخن می‌گفت و او را یاری می‌نمود، و پیروان و متعصبان به او زیاد شدند، و [در مقابل] دشمنان او از حنابله و پیروانشان در بازار مدرسه نظامیه قصد او را کرده و جماعتی را به قتل رساندند.

ابن اثیر در حوادث سال ۳۲۳هـ. ق در موضوع فتنه حنابله در بغداد می‌نویسد:

وفیها عظم امر الحنابله و قویت شوکتهم، و صاروا یکبسون من دور القواد و العامه، و ان وجدوا نیباً اراقوه، و ان وجدوا مغنیة ضربوها و کسروا آله الغناء، و اعترضوا فی البیع و الشراء، و مشی الرجال مع النساء و الصبیان، فإذا رأوا ذلك سألوه عن الذی معه من هو، فاخبرهم، و إلا ضربوه و حملوه إلى صاحب الشرطه، و شهدوا علیه بالفاحشه، فارهجوا بغداد.

فرکب بدر الخرشنی و هو صاحب الشرطه، عاشر جمادی الآخرة، و نادى فی جانبی بغداد فی اصحاب أبی محمد البر بهاری الحنابله إلا یجتمع منهم اثنان ولا یتناظروا فی مذهبهم ولا یصلی منهم امام إلا إذا جهر بیسم الله الرحمن الرحیم فی صلاة الصبح و العشاءین، فلم یفد فیهم، و زاد شرهم و فتنتهم، و استظفروا بالعمیان الذین كانوا یأوون المساجد، و كانوا إذا مرّ بهم شافعی المذهب اعزوا به العمیان، فیضربونه بعصیهم حتی یکاد یموت.

ص: ۱۰۴

فخرج توفیع الراضی بما یقرأ علی الحنابلۃ ینکر علیهم فعلهم، و یوبخهم باعتقاد التشبیه و غیره، فمنه تارة انکم تزعمون ان صورة وجوهکم القبیحة السمجة علی مثال رب العالمین، و هیئتکم الرذلة علی هیئته، و تذکرون الکف و الأصابع و الرجلین و النعلین و المذهبین، و الشعر القطط و الصعود إلى السماء و النزول إلى الدنیا، تبارک الله عمّا یقول الظالمون و الجاحدون علواً کبیراً. ثم طعنکم علی خیار الأئمة و نسبتکم شیعة آل محمد (ص) إلى الکفر و الضلال، ثم استدعواکم المسلمین إلى الدین بالبدع الظاهرة و المذاهب الفاجرة التي لا تشهد بها القرآن، و انکارکم زیارة قبور الأئمة، و تشنیعکم علی زوارها بالابتداع، و انتم مع ذلك تجتمعون علی زیارة قبر رجل من العوام لیس بذی شرف ولا نسب ولا سبب برسول الله (ص)، و تأمرون بزیارته و تدعون له معجزات الأنبیاء و کرامات الأولیاء، فلعن الله شیطاناً زین لکم هذه المنکرات و ما اغواه. (۱)

و در این سال امر حنابله بالا- گرفت و شوکتشان تقویت شد و شروع به هجوم آوردن به خانه‌های نیروهای انتظامی و عموم مردم نمودند و اگر نبیدی پیدا می‌کردند آن را بر زمین می‌ریختند، و اگر آوازه خوانی پیدا می‌کردند او را کتک زده و وسیله آوازخوانی او را می‌شکستند، و مانع کسب و کار مردم و حرکت کردن مردان با زنان و بچه‌ها می‌شدند، و اگر مشاهده می‌کردند که زن و مرد با هم راه می‌روند از مرد سؤال می‌کردند که زنی که همراه توست کیست، و اگر جواب صحیح می‌داد با او کاری نداشتند و گرنه او را کتک زده و

۱- الکامل، ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۰۸ حوادث سال ۳۲۳.

ص: ۱۰۵

دستگیر نموده و به نزد رئیس پلیس می‌بردند و بر او گواهی به فاحشه‌گری می‌دادند. لذا بدین جهت در بغداد آشوب به پا شد. «بدر خرنشنی» رئیس پلیس بغداد در روز دهم جمادی الثانی سوار بر مرکب شد و در دو طرف بغداد خبر داد که هیچ‌کس حتی دو نفر از اصحاب ابومحمّد بر بهاری از حنابله حق اجتماع ندارند و نمی‌توانند در مذهبشان مناظره نمایند، و از آنان امامی نمی‌تواند نماز گذارد مگر آنکه (بسم الله الرحمن الرحیم) را با جهر در نماز صبح و مغرب و عشا تلاوت نماید. ولی این تهدید در آنان تأثیری نداشت و شرّ و فتنه آنان بیشتر شد و از کورانی که به مسجد پناه برده بودند کمک گرفتند، و چون شخصی شافعی مذهب بر آنان گذر می‌کرد کوران را بر او تحریک کرده و تا سر حدّ مرگ او را با عصایشان کتک می‌زدند.

توقیعی از جانب «راضی بالله» خلیفه عباسی صادر شد و در آن به حنابله خطاب کرده و از عملکرد آنان اظهار نارضایتی نموده و به جهت اعتقاد به تشبیه و دیگر عقاید توبیخ شدند؛ و از آن جمله اینکه شما گمان می‌کنید که صورت‌های قبیح و زشت شما همانند پروردگار عالمیان است، و هیئت پست شما همانند هیئت خداست، و اینکه شما برای خدا کف دست و انگشتان و پاها و دو نعل طلاکوب و موهای فروری و رفتن به آسمان و آمدن از آن به دنیا را قائل هستید، خداوند از آنچه ظالمین و منکران می‌گویند بسیار بلندتر و بالاتر است. سپس طعن شما بر بهترین امامان و نسبت شما شیعه آل محمّد (ص) را به کفر و ضلال، و دعوت شما مسلمانان را به دین با بدعت‌های ظاهر و مذاهب پستی که قرآن به آن گواهی

ص: ۱۰۶

نداده است، و انکار شما زیارت قبور ائمه و نسبت ناروا دادن به زائرین آنها به بدعت‌گذاری، در حالی که شما بر زیارت قبر مردی از عوام که هیچ‌گونه شرف و نسبت و سببی با رسول خدا (ص) ندارد اجتماع کرده و مردم را به زیارت او دعوت نموده و برای او ادعای معجزات و کرامات انبیا را دارید، پس لعنت خدا بر شیطانی که این منکرات را برای شما زینت داده و گمراهتان نموده است.

ص: ۱۰۷

ابن تیمیه، تکفیری قرن هشتم**اشاره**

مرحله چهارم فکر تکفیری افراطی مربوط به قرن هشتم هجری و شخص ابن تیمیه حرانی است. وی یکی از کسانی است که مورد توجه خاص وهابیان قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائلند؛ او کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می‌گیرد. وهابیان برای او کنگره‌های علمی گرفته و کتاب‌هایی در مدح و منزلت و شخصیت علمی‌اش تألیف نموده‌اند. و در حقیقت او را مؤسس مذهب خود می‌دانند؛ اگرچه آنان در ظاهر این مطلب را اظهار نکرده و خود را سلفی می‌نامند.

نسب ابن تیمیه

صاحبان کتب تراجم درباره نسب او چنین گفته‌اند: وی احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن خضر، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الحرانی، الحنبلی، است.

ص: ۱۰۸

در شهر حرّان در سال ۶۶۱ه. ق متولد شد و در سال ۷۲۸ه. ق در دمشق وفات یافت. در خانه‌ای پرورش یافت که اعضای آن بیش از یک قرن پرچم‌دار مذهب حنبلی بوده‌اند.^(۱)

او بعد از شش سال با سایر خانواده‌اش از شهر خود - به جهت هجوم تاتار - هجرت کرده وارد دمشق شد. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم گشت و به تربیت دانش‌پژوهان پرداخت.

شروع تحصیل

ابتدا نزد پدرش مشغول به تحصیل شد. و سپس اساتیدی را برای خود انتخاب نموده و از آنان بهره‌مند شد. برخی از اساتید او عبارتند از:

۱. احمد بن عبدالدائم مقدسی.
 ۲. ابو زکریّا سیف الدین یحیی بن عبدالرحمان حنبلی.
 ۳. ابن ابی‌الیسر تنوخی.
 ۴. عبدالله بن محمّد بن عطاء حنفی.
 ۵. ابو زکریّا کمال الدین یحیی بن ابی منصور بن ابی‌الفتح حرّانی.
 ۶. عبدالرحمان بن ابی عمر، ابن قدامه مقدسی حنبلی.
- و نزد جماعتی از زنان هم درس فرا گرفت که عبارتند از:
۱. امّ العرب، فاطمه، بنت ابی‌القاسم بن قاسم بن علی معروف به ابن عساکر.

۱- تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۸۰.

ص: ۱۰۹

۲. امّ الخیر، سّت العرب، بنت یحیی بن قایماز.

۳. زینب، بنت احمد مقدسیّه.

۴. زینب بنت مکی حرانیه.

آخرین استاد او شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی (م ۶۴۹هـ. ق) بود که اجازه فتوا را به ابن تیمیه داد. (۱)

جرأت و جسارت

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد و نشستن بر کرسی درس آماده کرد. تا آنکه بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست و درسش را در زمینه‌های مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج سلیقگی و انحرافی که داشت در صدد مخالفت با عقاید رایج مسلمانان برآمد و با تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتوا و نظرات اعتقادی و فقهی‌اش برای او مشکل ساز شد. در جواب نامه‌ها و سخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمانان سازگاری نداشت - از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و... - ابراز می‌کرد.

وقتی افکار و عقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت کردند.

ابن کثیر - یکی از شاگردان ابن تیمیه - می‌گوید:

در روز هفتم شعبان مجلسی در قصر حاکم دمشق برگزار شد. در آنجا

۱- ابن تیمیه حیات و عقاید، ص ۵۷.

ص: ۱۱۰

همه متفق شدند که اگر ابن تیمیه دست از افکار باطلش بردارد او را زندانی کنند، لذا با حضور قضات او را به قلعه‌ای در مصر فرستادند. شمس‌الدین عدنان با او به مباحثه پرداخت. در آن جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی حبس نموده و سپس او را به زندان معروفی به نام «جَبّ» منتقل ساختند. . (۱)

وی می‌گوید:

در شب عید فطر همان سال، امیر سیف‌الدین سالار نائب مصر، قضات سه مذهب را با جماعتی از فقها دعوت نمود، به پیشنهاد آنان قرار شد که ابن تیمیه از زندان آزاد گردد؛ البته به شرطی که از عقاید خود برگردد. کسی را نزد او فرستادند و با او در این زمینه صحبت نمودند ولی او حاضر به پذیرش شروط نگشت. سال بعد نیز ابن تیمیه هم چنان در «قلعه الجبل» مصر زندانی بود، تا آنکه او را در روز جمعه ۲۳ ربیع‌الاول از زندان آزاد کرده و مخیر به اقامت در مصر یا رفتن به موطن خود، شام نمودند. او اقامت در مصر را برگزید، ولی دست از افکار خود برداشت.

در سال ۷۰۷هـ. ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد. در مجلسی ابن عطا بر ضد او اقامه دعوا کرد، قاضی بدرالدین بن جماعه متوجه شد که ابن تیمیه نسبت به ساحت پیامبر (ص) گستاخی می‌کند، لذا نامه‌ای به قاضی شهر نوشت تا مطابق دستور شرع با او رفتار شود. با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. در قاهره باقی ماند تا آنکه سال ۷۰۹هـ. ق او را به

ص: ۱۱۱

اسکندریه تبعید کردند. در آنجا هشت ماه توقف کرد و بعد از تغییر اوضاع، روز عید فطر سال ۷۰۹هـ. ق به قاهره بازگشت و تا سال ۷۱۲هـ. ق در آنجا اقامت داشت تا آنکه به شام بازگشت. (۱)

ابن تیمیه در سال ۷۱۸هـ. ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید، او را خواستند و در قلعه‌ای به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشورای سال ۷۲۱هـ. ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال ۷۲۶هـ. ق بر کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع کتاب، قلم و دواتی که نزد او بود، از او گرفته شد. (۲)

یافعی می‌گوید: ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ درحالی که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و کاغذ محروم شده بود. (۳)

عصر ظهور ابن تیمیه

پیشرفت اسلام در اروپا و شکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ و ناگوار بود. لذا آنان را به فکر و اندیشه انتقام واداشت و در سال‌های پایانی قرن پنجم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام) از سوی پاپ رم، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیب بر

۱- البدایة والنهایة، ج ۱۴، ص ۵۲.

۲- المنهل الصافی والمستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰.

۳- مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.

ص: ۱۱۲

ضد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگ‌های مشهور صلیبی که حدود ۲۰۰ سال (۴۸۹ - ۶۹۰) به طول انجامید، میلیون‌ها کشته و زخمی بر جای ماند. در همان زمانی که مصر و شام سخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفانی مهیب‌تر؛ یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند.

و پنجاه سال بعد از آن (۶۵۶ ه. ق) توسط هلاکو نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی در هم پیچید. و سپس بر حلب و موصل (۶۵۷ - ۶۶۰ ه. ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود.

ابن اثیر مورخ مشهور اهل سنت می‌نویسد: «مصائب وارده بر مسلمانان از سوی مغول آن‌چنان سهمگین بود که مرا یارای نوشتن آنها نیست وای کاش مادر مرا نمی‌زائید» (۱).

گفتنی است که در طول سلطه مغول، فرستادگان سلاطین همواره می‌کوشیدند با جلب نظر مغولان و همدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار و مار کنند.

افزون بر اینکه مادر و همسر هلاکو و سردار بزرگش در شامات (کیتو بوقا) مسیحی بودند.

و همچنین اباقاخان (۶۶۳ - ۶۸۰ ه. ق) فرزند هلاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمانان متحد شدند و به مصر و شام لشکر کشیدند.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۳۵۸.

ص: ۱۱۳

و از همه بدتر (ارغون) نوه هلاکو (۶۸۳ - ۶۹۰ ه. ق) به وسوسه وزیر یهودی اش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل آن به بت‌خانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوشبختانه با بیماری ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد. الحمد لله.

در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب این درگیری‌های ویرانگر می‌سوخت و مسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته بودند، ابن تیمیه مؤسس اندیشه‌های وهابیت دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد.

شوکانی از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید:

صرح محمد بن محمد البخاری الحنفی المتوفی سنه ۸۴۱ بتبديعه ثم تكفيره، ثم صار يصرح في مجلسه: أن من أطلق القول على ابن تیمیه أنه شيخ الإسلام فهو بهذا الإطلاق كافر. (۱)

محمد بن محمد بخاری حنفی متوفای سال ۸۴۱ در بدعت‌گذاری و تکفیر ابن تیمیه بی‌پرده سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح نموده که اگر کسی به ابن تیمیه «شیخ الاسلام» اطلاق کند، کافر است.

نمونه‌هایی از تکفیر ابن تیمیه

اشاره

ابن تیمیه افراد و گروه‌ها و مذاهب بسیاری را تکفیر کرده و از دین خارج نموده است. ما در این موارد درصدد نقد و بررسی سخنان وی نیستیم بلکه تنها برای اثبات افراطگری وی در تکفیر به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم.

۱- البدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰.

۱. تکفیر کسی که بین خود و خدا واسطه قرار داده و او را بخواند

ابن تیمیه می گوید:

از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، مرا بر دشمنم یاری نما، وامثال این درخواست‌ها که تنها خداوند بر آن قادر است. (۱)

۲. تکفیر کسی که یکی از ارکان اسلام را به کلی ترک کند

ابن تیمیه مدعی تکفیر تارک نماز است هر چند منکر آن نباشد وی می گوید:

والمشهور المأثور عن جمهور السلف من الصحابة والتابعين تكفير تارك الصلاة. (۲)

آنچه به طور مشهور از جمهور سلف از صحابه و تابعین رسیده تکفیر ترک کننده نماز است.

او می گوید:

ان هذه المسألة مبنية على ارتباط الظاهر بالباطن، وهو كون الإيمان قولاً وعملاً واعتقاداً، والأدلة على هذا الأصل كثيرة... (۳)

این مسأله مبتنی بر ارتباط ظاهر به باطن است و آن اینکه ایمان قول و عمل و اعتقاد می باشد و ادله بر این اصل بسیار است. . .

او درباره آیه:

(فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ نُفُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (توبه: ۱۱)

۱- الهدية السنية، ص ۴۰.

۲- مجموع الفتاوى، ج ۲۰، ص ۹۷؛ ج ۲۸، ص ۳۰۸.

۳- همان، ج ۷، ص ۶۱۱.

ص: ۱۱۵

ولی اگر توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را پردازند برادر دینی شما هستند و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند (و می‌اندیشند) شرح می‌دهیم.

می‌گوید:

عَلَّقَ الْأَخُوَّةُ فِي الدِّينِ عَلَى نَفْسِ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، كَمَا عُلِقَ ذَلِكَ عَلَى التَّوْبَةِ مِنَ الْكُفْرِ، فَإِذَا انْتَفَى ذَلِكَ انْتَفَتِ الْأَخُوَّةُ. (۱)

برادری در دین را بر نفس اقامه نماز و پرداخت زکات معلق نموده، همان‌گونه که آن را بر توبه از کفر معلق داشته است. لذا هرگاه اینها منتفی شود برادری نیز منتفی می‌گردد.

۳. تکفیر مخالف متواتر واجماع

ابن تیمیه می‌گوید:

وَالْكَفْرُ أَمَّا يَكُونُ بَانْكَارَ مَا عَلِمَ مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةً أَوْ بَانْكَارِ الْأَحْكَامِ الْمُتَوَاتِرَةِ وَالْمَجْمَعِ عَلَيْهَا وَنَحْوِ ذَلِكَ. (۲)

کفر با انکار چیزی که ضروری بودنش معلوم است و نیز با انکار احکام متواتر واجماعی و امثال آنها حاصل می‌شود. او در تعریف اجماع می‌گوید:

بِأَنَّهُ إِنْ يَجْتَمِعُ عُلَمَاءُ الْمُسْلِمِينَ فِي عَصْرِ مِنَ الْعَصُورِ عَلَى حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ. (۳)

اجماع آن است که علمای مسلمانان در عصری از عصرها بر حکمی از احکام اجتماع کنند.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۶۱۳.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۰۶.

۳- همان، ج ۲۰، ص ۱۰.

ص: ۱۱۶

او در جایی دیگر می‌گوید:

والتحقیق انّ الاجماع المعلوم یکفر مخالفه، كما یکفر مخالف النص بترکه، لکن هذا لا یکون إلا فیما علم ثبوت النص به. واما العلم بثبوت الاجماع فی مسأله لا- نصّ فیها فهذا لا یقع. واما غیر المعلوم فیمتنع تکفیره. وحينئذ فالإجماع مع النص دلیلان کالکتاب والسنة. (۱)

تحقیق آن است که مخالفت با حکمی که اجماع بر آن معلوم است موجب کفر می‌شود همان‌گونه که مخالف با نصّ به ترک آن کافر می‌گردد، ولی این در صورتی است که ثبوت نصّ به اجماع معلوم باشد ولی علم به ثبوت اجماع در مسأله‌ای که در آن نصی نیست، واقع نمی‌شود و در مورد غیر معلوم تکفیر ممتنع است. لذا اجماع همراه با نصّ همچون کتاب و سنت، دو دلیلند. او در استدلال بر این مدعا به این آیه استدلال می‌کند:

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا) (نساء: ۱۱۵)

کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم؛ و به دوزخ داخل می‌کنیم؛ و (جهنم) جایگاه بدی است.

۴. تکفیر متشبه به کفار

ابن تیمیه بعد از نقل حدیث «من تشبه بقوم فهو منهم» (۲)؛ «هر کس خودش را به قومی شبیه کند از آن قوم خواهد بود»، می‌گوید:

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱۹، ص ۲۷۰.

۲- سنن ابی داود، ح ۴۰۳۱.

ص: ۱۱۷

وهذا الحديث أقلّ احواله ان يقتضى تحريم التشبه بهم، وان كان ظاهره يقتضى كفر المتشبه بهم، كما فى قوله: (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ) ، (مانده: ۵۱). (۱).

این حدیث کمترین دلالتش تحريم تشبه به کفار است گرچه ظاهر آن مقتضى کفر کسانی است که خود را به کفار شبیه می کنند همان گونه که در قول خداوند به آن اشاره شده آنجا که می فرماید: (و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند). و در جایی دیگر می گوید:

... اما العید و توابعه فانه من الدین الباطل، الملعون اهلہ، والموافقہ فیہ موافقہ فیما یتمیزون به من اسباب سخط اللہ و عقابہ. (۲)
 ... اما عید و توابع آن از دین باطل است که اهل آن ملعون می باشد، و موافقت با آن از اسباب غضب و عقاب الهی است.

۵. تکفیر کسی که یهود و نصارا را تکفیر نکند

ابن تیمیہ می گوید:

فمن لم یکفر الیہود والنصارى أو شکّ فی کفرهم أو سوغ اتباع دینهم أو صحّ ما هم علیہ من اعتقادات باطله فهو کافر. (۳)
 کسی که یهود و نصارا را تکفیر نکند یا در کفر آنان شک نماید یا پیروی از دین آنها را جایز دانسته یا اعتقادات باطل آنها را تصحیح نماید، کافر است.

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۲۳۷ و ۲۳۸.

۲- همان، صص ۴۷۱ و ۴۷۲.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۲، ص ۳۶۷؛ ج ۱۲، صص ۳۳۷ و ۳۳۸.

ص: ۱۱۸

۶. تکفیر دوستان کفار

ابن تیمیه می گوید:

وَمَنْ تَوَلَّى أَمْوَاتِهِمْ وَأَحْيَائِهِمْ بِالْمَحَبَّةِ وَالتَّعْظِيمِ وَالْمُوَافَقَةَ فَهُوَ مِنْهُمْ... (۱)

هر کس به مردگان و زندگان از کفار محبت ورزد و آنان را تعظیم کرده و موافقت نماید از جمله آنان است. . .

او در این حکم به این آیه تمسک کرده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (مائده: ۵۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه گاه خود)، انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند؛ خداوند، جمعیت ستمکاران را هدایت نمی کند.

۷. تکفیر فلاسفه

ابن تیمیه می گوید:

القسم الثالث - من مذاهب الفلاسفة - وهم الإلهيون، وهم المتأخرون، مثل سقراط وافلاطون وأرسطاطاليس، وهم القائلون بقدم العالم وصدوره عن علة قديمة، وهؤلاء وان كانوا مقرّين بمبدع هذا العالم، إلا أنّ حقيقة قولهم هو تعطيل

۱- مجموع الفتاوى، ج ۲۸، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

ص: ۱۱۹

صانع هذا العالم، وقد اشتمل مذهبهم على كثير من الكفریات، وهؤلاء هم الذين اخذ عنهم المتفلسفة الذين وجدوا بعد الإسلام، كابن سينا والفارابی وامثالهما. (۱)

قسم سوم از مذاهب فلاسفه همان الهیون متأخر همچون سقراط وافلاطون وارسطاطالیس است که معتقد به قدیم بودم عالم وصادر شدن آن از علت قدیم می‌باشد. این افراد گرچه به خالق این عالم اقرار دارند ولی حقیقت قول آنان تعطیل صانع این عالم است، لذا مذهب آنان مشتمل بر بسیاری از کفریات می‌باشد. و آنان همان کسانی هستند که فلاسفه اسلامی همچون ابن سينا و فارابی و امثال آن دو، مطالب را از آنها گرفته‌اند.

همچنین می‌گوید:

ان هؤلاء المتفلسفة كفار يجب قتلهم باتفاق أهل الإيمان (۲)

این مدعیان فلسفه کافرند و کشتن آنها به اتفاق اهل ایمان واجب است.

او در توجیه حکم به کفر فلاسفه می‌گوید:

وتُنكر الفلاسفة معاد الابدان، فيقولون: انّ النعيم والعذاب لا يكون إلاّ على الروح وانّ البدن لا ينعم ولا يعذب، ويدعون انّ ما ورد في المعاد البدني من نصوص القرآن والسنة أنّما هي

۱- مجموع الفتاوى، ج ۱۲، ص ۵۱۶، منهج ابن تیمیه فی مسألة التکفیر، صص ۳۵۱ و ۳۵۲.

۲- مجموع الفتاوى، ج ۴، ص ۲۸۳؛ ج ۹، ص ۳۹، منهج ابن تیمیه فی مسألة التکفیر، ص ۳۵۲.

ص: ۱۲۰

امثال ضربت لئفهم المعاد الروحانی، وهذا كفر ومن يقول بذلك كافر؛ فانّ النبی (ص) قد بین ذلك بیاناً شافياً قاطعاً للعذر، وتواتر ذلك عند أمتّه خاصها وعامها. (۱)

فلاسفه منکر معاد جسمانی اند و می گویند: نعمت و عذاب تنها روحانی است و بدن، نعمت و عذاب داده نمی شود و ادعا می کنند آنچه از نصوص قرآن و سنت در مورد معاد جسمانی وارد شده همگی ضرب المثلی برای فهم معاد روحانی است. و این حرف، کفر است و هر کس قائل به آن باشد کافر می باشد؛ زیرا پیامبر (ص) آن را به طور روشن و کافی به نحوی که انسان عذر نداشته باشد بیان نموده و نزد خاص و عام امت اسلامی متواتر است.

و نیز در این زمینه می گوید:

ادّعوا أنّ الملائکة هی العقول العشرة وأنها قديمة ازلیّة، وأنّ العقل ربّ ما سواه وأنّ هذا العقل قديم صدر عن علّة موجبة بذاته، وأنّه صدر عنه عقل ثمّ عقل ثمّ عقل، إلى تمام عشرة عقول وتسعة انفس، واثبتوا جواهر قائمه بنفسها ازلیّة مع الربّ لم تزل ولا تزال معه لم تكن مسبوقة بعدم. . . وهذا كفر باتفاق اهل الملل کلهم. (۲)

آنان مدعی اند که ملائکه همان عقول عشره اند که قدیم و ازلی می باشند و اینکه عقل، پروردگار ماسوی الله است، و این عقل، قدیم بوده و از علت واجب بالذات صادر شده است. و از این عقل عقول دیگر تا ده عقل و نه نفس به وجود آمده است. آنان جواهر قائم به

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴، صص ۳۱۴ و ۳۱۵.

۲- همان، ج ۹، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.

ص: ۱۲۱

ذات وازلی همراه با پروردگار همیشگی را ثابت کرده‌اند که مسبوق به عدم نیست. . . و این حرف به اتفاق اهل ملل کفر است.

۸. تکفیر قائلین به وحدت وجود و صوفیه

ابن تیمیه با فهمی که خود از وحدت وجود دارد و آن را معنا می‌کند درباره قائلین به آن می‌گوید:

ان أصحاب وحدة الوجود فرقة امتدت وکملت الحاد الجهمیة الأولى أتباع الجهم بن صفوان؛ إذ ان الأولین قالوا بان الله مخالط المخلوقات وهؤلاء جاءوا بما هو اعظم فقالوا: ان الله هو عين المخلوقات، فكان هذا الکفر والإلحاد مکملا للتجهم الأول. . . ان هذه الطائفة هي القائلة: إن وجود الكائنات هي عين وجود الله تعالى ليس وجودها غيره ولا شيء سواه البتة. . . (۱)

قائلین به وحدت وجود فرقه‌ای هستند که حرف‌هایشان امتداد الحاد و کفر فرقه جهمیة یعنی پیروان جهم بن صفوان است؛ زیرا آنان معتقد بودند که خداوند با مخلوقاتش مخلوط است، ولی اینها حرفی بالاتر می‌زنند و می‌گویند: خداوند عین مخلوقات می‌باشد، و این کفر والحاد مکمل عقاید جهمیة اول است. . . این طایفه همان کسانی هستند که می‌گویند: وجود مخلوقات عین وجود خداوند متعال است و وجودی غیر از او ندارند و چیزی به جز او نیست. . .

او ابن عربی، تلمسانی، ابن فارض، صدر الدین قونوی و عده‌ای دیگر را از سران صوفیه دانسته و درباره آنها می‌گوید:

ص: ۱۲۲

... ان هؤلاء ملاحده کفار، یستتابون فان تابوا و إلا ضربت اعناقهم. (۱)
 ... همانا این افراد ملحد و کافرند که باید توبه نمایند، و اگر توبه نکردند باید گردن آنها زده شود.

۹. تکفیر استغاثه کننده به اولیا

ابن تیمیه می گوید:

از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد. (۲)
 در جایی دیگر این درخواست را شرک صریح دانسته و می گوید: «کسی که این گونه بگوید، باید توبه کند، اگر توبه نکرد کشتنش واجب می گردد». (۳)

نصیحت ذهبی به ابن تیمیه

شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، متوفای ۷۴۸هـ. ق از بزرگان رجالی اهل سنت است. او که شاگرد ابن تیمیه بوده هنگامی که مشاهده می‌کند استادش در صدد تکفیر و تفسیق مسلمانان است، در صدد نصیحت او برآمده و نکاتی را به او تذکر می‌دهد. این نصیحت نامه که به نام

۱- مجموع الفتاوی، ص ۴۹۰؛ ج ۳، ص ۳۹۴، منهج ابن تیمیه فی مسألة التکفیر، صص ۳۹۹ و ۴۰۰.

۲- الهدیة الستیة، ص ۴۰.

۳- زیارة القبور، صص ۱۷ و ۱۸.

ص: ۱۲۳

«النصیحة الذهبیة الی ابن تیمیة» معروف است جداگانه با تحقیق چاپ شده است. اینک متن آن با ترجمه و تحقیق در اینجا آورده می شود؛

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله علی ذلتی، یا ربّ ارحمنی و اقلنی عثرتی و احفظ علی ایمانی، و احزنه علی قلّة حزنی، و اأسفاه علی السنّة و ذهاب اهلها، و اشوقاه الی اخوان مؤمنین یعاونوننی علی البکاء، و احزنه علی فقد اناس کانوا مصابیح العلم و اهل التقوی و کنوز الخیرات. آه علی وجود درهم حلال و أخ مؤنس.

طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس، و تباً لمن شغله عیوب الناس عن عیبه، الی کم ترى القذاة فی عین اخیک و تنسی الجذع فی عینک؟ الی کم تمدح نفسک و شقاشکک و عباراتک و تدم العلماء و تتبع عورات الناس مع علمک بنهی الرسول (ص): (لاتذکروا موتاکم الاّ بخیر؛ فانهم قد افضوا الی ما قدموا) (۱)، بلی اعرف أنّک تقول لی لتنصر نفسک، أنّما الوقیعة فی هؤلاء الذین ماشمّوا رائحة الإسلام ولا عرفوا ما جاء به محمّد (ص) و هو جهاد، بلی والله عرفوا خیراً ممّا إذا عمل به العبد فقد فاز و جهلوا شیئاً کثیراً ممّا لا یعنیهم. و: (من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه). (۲)

یا رجل! بالله علیک کفّ عنّا؛ فانّک محجاجّ علیم اللسان لاتقرّ و لاتنام، ایاکم و الأغلوطات فی الدین. کره نبیک (ص) المسائل و عابها و نهی عن کثرة السؤال و قال: (انّ اخوف ما اخاف علی

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب ما ینهی من سبّ الأموات و... .

۲- صحیح ترمذی، کتاب الزهد، باب ۱۱.

ص: ١٢٤

امتى كل منافق عليم اللسان). (١) وكثره الكلام بغير دليل تقسى القلب إذا كان فى الحلال والحرام فكيف إذا كان فى العبارات اليونسيه والفلاسفه و تلك الكفريات التى تعمى القلوب! والله قد صرنا ضحكه فى الوجود. فإلى كم تنبش دقائق الكفريات الفلسفيه لترد عليها بعقولنا. يا رجل! قد بلغت سموم الفلاسفه ومصنفاتهم مرات، و بكثرة استعمال السموم يُدمن عليها الجسم و تكمن والله فى البدن. و اشوقاه إلى مجلس فيه تلاوه بتدبر، و خشيه بتذكر، و صمت بتفكر. وهاها لمجلس يذكر فيه الأبرار. فعند ذكر الصالحين تنزل الرحمه، لا عند ذكر الصالحين يُذكرون بالإزدراء و اللعنه. كان سيف الحجاج و لسان ابن حزم شقيقين واخيتهما. بالله خلونا من ذكر بدعه الخميس و اكل الحبوب، وجدوا فى ذكر بدع كنا نعداها رأساً من الضلال قد صارت هى محض السنه و اساس التوحيد، و من لم يعرفها فهو كافر أو حمار، و من لم يكفر فهو اكفر من فرعون. و تعد النصارى مثلنا. والله فى القلوب شكوك ان سلم لك ايمانك بالشهادتين فانت سعيد.

يا خبيه من اتبعك فانه معرض للزندقه و الانحلال، و لاسيما إذا كان قليل العلم و الدين باطولياً شهوانياً، لكته ينفعك و يجاهد عنك بيده و لسانه و فى الباطن عدو لك بحاله و قلبه. فهل معظم أتباعك إلا قعيد مربوط خفيف العقل، او ناشف صالح عديم الفهم، فان لم تصدقنى ففتشهم وزنهم بالعدل.

ص: ١٢٥

يامسلم! اقدم حمار شهوتك لمدح نفسك، إلى كم تصادقها و تعادى الأخيار؟ إلى كم تصدقها و تزدري بالأبرار، إلى كم تعظمها و تصغر العباد، إلى متى تخاللها و تمقت الزهاد، إلى متى تمدح كلامك بكيفية لاتمدح بها والله احاديث الصحيحين. يا ليت احاديث الصحيحين تسلم منك بل فى كل وقت تغير عليها بالتضعيف و الإهدار او بالتأويل و الإنكار.

أما آن لك ان ترعوى؟ أما حان لك ان تتوب و تنيب؟ أما انت فى عشر السبعين و قد قرب الرحيل. بلى والله ما أذكر أنك تذكر الموت، بل تزدري بمن يذكر الموت، فما اظنك تقبل على قولى و لاتصغى إلى وعظى، بل لك همّة كبيرة فى نقض هذه الورقة بمجلدات و تقطع لى أذنان الكلام، ولا تزال تنتصر حتى اقول لك و البتة سكتت.

فإذا كان هذا حالك عندى و أنا الشفوق المحبّ الوادّ، فكيف يكون حالك عند أعدائك، و أعدائك والله فيهم صلحاء و عقلاء و فضلاء، كما أنّ اوليائك فيهم فجرة و كذبة و جهلة و بطله و عور و بقر.

قد رضيت منك بأن تسبني علانية و تنتفع بمقالتي سراً: (رحم الله امراً اهدى إلى عيوبى) ، فأتى كثير العيوب، عزيز الذنوب، الويل لى ان أنا لا- أتوب، و وافضيحتى من علام الغيوب، و دوائى عفوالله و مسامحته و توفيقه و هدايته، و الحمد لله رب العالمين، و صلّى الله على سيدنا محمد خاتم النبيين و على إله و صحبه اجمعين.

ص: ۱۲۶

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر. ستایش مخصوص خداوند است بر ذلت من، ای پروردگار من! به من رحم کن و لغزشم را بپوشان و ایمان را برایم حفظ کن. وای از کمی حزنم، و تأسف بر سنت و رفتن اهلش. و چه قدر مشتاق برادران مؤمن هستم تا مرا بر گریستن یاری دهند، و چه قدر بر از دست دادن مردانی که چراغ‌های علم و اهل تقوا و گنج‌های خیرات بوده‌اند محزونم. آه که چه قدر حسرت وجود درهم حلال و برادر همدم می‌خورم. خوشا به حال کسی که عیب خودش او را از عیوب مردم بازدارد، و بدا به حال کسی که عیوب مردم او را از عیوب خودش بازدارد. تا به کی خاشاک را در چشم برادرت می‌بینی ولی تنه درخت را در چشم خودت مشاهده نمی‌کنی؟ تا به کی خود و گفتار و عبارات خود را مدح می‌کنی و علما را مذمت می‌نمایی و به دنبال لغزش‌های مردم می‌باشی در حالی که می‌دانی پیامبر (ص) از این کار نهی کرده است آن جا که می‌فرماید: (مردگان خود را جز به خیر یاد نکنید؛ زیرا آنان به آنچه که پیش فرستاده بودند رسیدند).

آری، می‌دانم که جواب مرا می‌دهی تا خودت را یاری کنی، که مصیبت در مورد کسانی است که بویی از اسلام نبرده و از شریعت محمّد (ص) اطلاعی ندارند، در حالی که این امر جهاد است. آری، به خدا سوگند! مقداری از خیر را شناختند که اگر بنده به آن عمل می‌کرد پیروز می‌شد ولی نسبت به بسیاری از امور که خداوند از آنها نخواستہ جاهل شدند. و در حدیث است: (از خوبی اسلام انسان این است که چیزی را که بی‌معناست ترک کند)

ص: ۱۲۷

ای مرد! تو را به خدا سوگند! دست از ما بردار؛ زیرا تو اهل محاجه می‌باشی با زبانی گویا که قرار نداشته و آرام ندارد، و پرهیز از غلط کاری در دین. پیامبر (ص) از ورود در مسائلی کراهت داشت و عیب گرفت و از زیاد سؤال کردن نهی کرد و فرمود: (بیشترین خوفم بر امتم از منافقی است که زبان گویا دارد). و زیاد حرف زدن بدون دلیل، قلب را می‌میراند اگر در حلال و حرام باشد تا چه رسد به عبارات یونسیه و فلاسفه و این کفریاتی که قلب را کور می‌کند.

به خدا سوگند که ما در عالم وجود مضحکه شده‌ایم. پس تا به کی دقایق کفر یا فلسفی را نبش می‌کنی تا با عقولمان آنها را رد کنیم. ای مرد! تو سم‌های فلاسفه و مصنفات آنها را چندین مرتبه بلعیده‌ای و با زیاد استعمال کردن سم، جسم با آن فربه شده و به خدا سوگند که در بدن جای می‌گیرد. چه قدر مشتاق مجلسی هستم که در آن قرآن با تدبر و خشیت با تذکر و سکوت با تفکر باشد. و چه مقدار مشتاق مجلسی هستم که در آن ذکر نیکان باشد؛ چرا که هنگام یاد صالحان برکت نازل می‌شود، نه اینکه هنگام ذکر صالحان آنها را با خواری و لعن یاد کنیم. در سابق شمشیر حجاج و زبان ابن حزم مثل دو برادر بودند که هر دو را با هم جمع کردی.

به خدا سوگند! ما را از ذکر بدعت خمیس و خوردن حبوب رها کن. آنان را در ذکر بدعت‌هایی یافتند که از اصل ضلالت بود، ولی الآن به عنوان سنت اصیل و اساس توحید مطرح شده که هر کس آن را نشناسد کافر یا الاغ است، و کسی که تکفیر نکند از فرعون کافرتر می‌باشد و مسیحیان مثل ما به حساب می‌آیند. به خدا سوگند! در قلب‌ها شک‌هایی است که اگر ایمانت با شهادتین برای

ص: ۱۲۸

تو سالم بماند تو به سعادت رسیده‌ای. ای خسران بر کسی که از تو پیروی کرده و در معرض کفر و از هم پاشیدن قرار گرفته است، خصوصاً در صورتی که دارای علم و ایمان اندک با آرزوهای دراز و شهوانی باشد، ولی چنین شخصی تو را نفع می‌دهد و می‌تواند از تو با دست و زبانش دفاع کند در حالی که در باطن با حال و قلبش دشمن توست. آیا بیشتر پیروان افراد زمین گیر و غیرمستقل و کم‌خرد یا افراد صالح بی‌فهم و شعور نیستند؟! اگر مرا تصدیق نمی‌کنی تفتیش کن و آنها را با ترازوی عدالت وزن نما.

ای مسلمان! الاغ شهوت را برای مدح خود پیش انداز، تا به کی با او به صداقت رفتار می‌کنی و با نیکان دشمنی می‌نمایی؟ و تا به کی او را تصدیق می‌کنی و به نیکان عیب وارد می‌نمایی؟! و تا به کی او را تعظیم کرده و بندگان خدا را کوچک می‌کنی، تا به کی با او دوستی می‌کنی ولی با افراد زاهد دشمنی می‌نمایی؟! و تا به کی کلام و گفتار خود را می‌ستایی به حدی که - به خدا سوگند - احادیث صحیحین را ستایش نمی‌کنی؟! ای کاش احادیث صحیحین از زبان تو در امان می‌ماند، بلکه در هر وقتی بر آنها با تضعیف کردن و ضربه زدن به آنها و با تأویل و انکار غضب می‌کنی. آیا وقت آن نرسیده که از این کارها دست برداری؟! آیا وقت آن نشده که توبه کرده و بازگردی؟! آیا تو در دهه هفتاد خود نیستی که وقت رفتنت نزدیک است؟! آری به یاد ندارم که تو یاد مرگ کرده باشی، بلکه هرکس که یاد مرگ می‌کرد تو او را سرزنش می‌نمودی. گمان نمی‌کنم که حرف مرا بپذیری و به موعظه‌ام گوش فرا دهی؛ زیرا تو همت بلندی در نقض این ورقه به چند جلد کتاب

ص: ۱۲۹

داری و مرا از پیگیری سخنانم بازمی‌داری و دائماً از خود دفاع می‌کنی تا به تو بگویم من دیگر ساکت شدم. اگر وضعیت و حال تو نزد من که برادر و دوست صمیمی من هستی این است چه رسد به حال تو نزد کسی که از دشمنان تو به حساب می‌آید. و به خدا سوگند که در میان دشمنان تو افرادی صالح و عاقل و فاضل وجود دارند، همان‌گونه که در میان دوستانت افراد فاجر و دروغ‌گو و جاهل و باطل و کور و گاو [نفهم] هستند. من از تو راضی هستم که مرا در ملاء-عام ناسزاگویی ولی از گفتار من در خفا نفع ببری، همان‌گونه که در روایت آمده: (خدا رحمت کند کسی را که عیب‌هایم را به من هدیه دهد). من دارای عیوب بسیاری هستم، وای بر من اگر توبه نکنم، وای از مفتضح شدنم از جانب خدایی که علم غیب بسیار دارد، دواي من عفو و بخشش و گذشت و توفیق و هدایت خداست. و ستایش مخصوص خدایی است که پروردگار عالمیان است و درود خدا بر آقای ما محمد خاتم پیامبران و بر آل و تمام صحابه او.

بررسی نسخه خطی نصیحت‌نامه

اشاره

نسخه خطی این نصیحت‌نامه در «دارالکتب المصریة» قاهره، با شماره (۱۸۸۲۳ ب) به خط فقیه ابن قاضی شهبه، و به نقل از خط قاضی القضاة برهان الدین معروف به ابن جماعه، از خط حافظ ابوسعید علائی که از خط ذهبی استنساخ کرده موجود است. ابن قاضی شهبه، فقیه، مورخ همان ابوبکر بن احمد بن محمد بن عمر اسدی دمشقی شافعی است که در سال ۵۷۷۹ ه. ق در دمشق متولد

ص: ۱۳۰

شد. او متصدی فتوی و تدریس شده و در شهر خود و نیز بیت المقدس حدیث می گفت. او دارای آثاری است از قبیل: «طبقات الفقهاء الشافعیة»، «شرح منهاج الطالبین» نووی و... (۱).

و ابن جماعه، همان قاضی القضاة، مفسر، برهان الدین ابراهیم بن عبدالرحیم بن محمد بن سعدالله بن جماعه است که در مصر، سال ۷۲۵هـ. ق متولد شده است. او در سفر به شام ملازم مزنی و ذهبی بوده و از آن دو بسیار نقل کرده است، و سپس ریاست علما به او منتقل شده و متولّی قضاوت در مصر و شام می گردد. لذا در ترجمه اش او را فقیه محدث مفید... معرفی کرده اند. (۲)

و حافظ ابوسعید علائی همان فقیه اصولی ابوسعید صلاح الدین خلیل بن کیکلوی علائی دمشقی شافعی است که در سال ۶۹۴هـ. ق در دمشق متولد و از بسیاری از علما استفاده نموده است. او متولّی تدریس در مدارس مختلف دمشق و قدس می شود، و علم حدیث را در شام و مصر و حجاز فرا گرفته و اهل فتوا و تصنیف بوده است. (۳)

از این نصیحت نامه نسخه‌ای دیگر در «دار المكتبة الظاهرية» دمشق با شماره (۱۳۴۷) وجود دارد.

شبهه

برخی می گویند: این نصیحت نامه از ناحیه ذهبی به ابن تیمیه صحت

۱- ر. ک: شذرات الذهب، ج ۷، ص ۲۶۹.

۲- الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۳۸..

۳- همان، ج ۲، صص ۹۰ - ۹۲؛ شذرات الذهب، ج ۶، صص ۱۹۰ - ۱۹۱؛ طبقات الشافعیة، ج ۶، ص ۱۰۴.

ص: ۱۳۱

ندارد؛ زیرا ذهبی در کتاب‌های خود استادش ابن تیمیه را مدح و ستایش کرده است. وانگهی ابن قاضی شبهه از دشمنان او بوده است. لذا شهادت و گواهی او به وجود این نصیحت‌نامه پذیرفتنی نیست.

پاسخ

اولاً: بعید به نظر نمی‌رسد که شخصی در ابتدای امر کسی را مدح کند ولی با کارهای خلافی که از او مشاهده می‌کند نظرش تغییر کرده و او را در آخر امر سرزنش نماید. و مورد ذهبی نیز از این قبیل است.

ثانیاً: از دیگر عبارات ذهبی درباره ابن تیمیه به دست می‌آید که او درباره ابن تیمیه تجدید نظر کرده و رأیش برگشته است.

ذهبی در رساله «بیان زغل العلم و الطلب» خطاب به شخصی می‌نویسد:

فان برعت فی الأصول و توابعها من المنطق و الحکمة و الفلسفة و آراء الأوائل و محاورات العقول و اعتصمت مع ذلك بالكتاب و السنة و اصول السلف، و لفقت بین العقل و النقل، فما اظنک فی ذلك تبلغ رتبة ابن تیمیه ولا والله تقاربها. و قد رأیت ما آل أمره الیه من الحطّ علیهِ و الهجر و التضلیل و التکفیر و التکذیب بحقّ و بباطل. فقد کان قبل ان یدخل فی هذه الصنعة منوراً مضيئاً علی مَحیاه سیماء السلف، ثم صار مظلماً مکسوفاً علیهِ قتمه عند خلائق من الناس، و دجالاً أفاکاً کافراً عند اعدائه. . . (۱)

اگر تو در اصول و توابع آن از منطق و حکمت و فلسفه و آرای

ص: ۱۳۲

پیشینیان و بحث‌های عقلی تخصص پیدا کردی و با اینها به قرآن و سنت و اصل سلف تمسک و اعتماد کردی و بین عقل و نقل تلفیق و جمع نمودی گمان نمی‌کنم که در این امور به رتبه ابن تیمیه برسی یا به علم او نزدیک شوی، و تو دیدی که کار او به کجا کشید و چگونه خوار شد و مطرود گشت و او را به حق و باطل به گمراهی و کفر و دروغ نسبت دادند. او قبل از آنکه در این کار وارد شود مردی نورانی و روشن بود و سیمای سلف را در چهره داشت، ولی او نزد مردم تاریک و گرفته و بسته شد و نزد دشمنانش دجال و تهمت زننده و کافر شناخته گشت. . .

حافظ ابن حجر عسقلانی از ذهبی نقل کرده که درباره ابن تیمیه گفته است:

وأنا لا اعتقد فيه عصمة، بل أنا مخالف له في مسائل أصلية و فرعية. (۱)

من در حق او اعتقاد به عصمت ندارم، بلکه من مخالف او در مسائل اصلی و فرعی می‌باشم.

۱- الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۱.

ص: ۱۳۳

محمد بن عبدالوهاب، تکفیری قرن دوازدهم

اشاره

مرحله پنجم فکر تکفیری افراطی در جهان اسلام مربوط به قرن دوازدهم است. یکی از فرقه‌هایی که در مقابل اکثر مسلمانان قرار گرفته، فرقه‌ای موسوم به «وهابیت» است. این فرقه منسوب به مؤسس آن، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است. او کسی است که با ادعای احیای توحید و سلفی‌گری، همان عقاید و افکار ابن تیمیه را در شبه جزیره عربستان پیاده کرده، آل سعود نیز مجری افکار آنها گشت. این فرقه از قرن دوازده تاکنون بر جای مانده است و به تکفیر عموم مسلمانان پرداخته است.

شرح حال محمد بن عبدالوهاب

اشاره

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۱ ه. ق متولد شد و در سال ۱۲۰۶ ه. ق از دنیا رفت. دوران کودکی را در شهر خود «عیینه» نجد سپری کرد. بعد از مدتی وارد حوزه علمیه حنبلی‌ها شد و نزد علمای

ص: ۱۳۴

«عیینه» به فراگیری علوم پرداخت. برای تکمیل دروس خود، وارد مدینه منوره شد. بعد از آن شروع به مسافرت به کشورهای اسلامی نمود؛ چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد اقامت نمود.

او با پدرش به شهر «حریمله» هجرت کرد، و تا وفات پدر در آنجا ماند؛ در حالی که پدرش از او راضی نبود.

از آنجا که محمّد بن عبدالوهاب، عقاید خرافی خود را که بر خلاف عامه مسلمانان بود و در حقیقت همان عقاید ابن تیمیه بود منتشر می‌ساخت، بعد از فوت پدرش خواستند او را بکشند که به شهر خود «عیینه» فرار کرد.

قرار شد امیر شهر، عثمان بن معمر، او را یاری کند تا بتواند افکار و عقایدش را در جزیره العرب منتشر سازد. و برای تأکید این میثاق، امیر عیینه خواهرش جوهره را به نکاح محمّد بن عبدالوهاب درآورد. لکن این میثاق و ازدواج دوام نیاورد. به همین دلیل از ترس اینکه امیر او را ترور کند به «درعیه» شهر مسیلمه کذاب، فرار کرد.

از همان موقع که در «عیینه» بود به کمک امیر شهر درصدد اجرای عقاید و افکار خود برآمد و قبر زید بن خطاب را خراب نمود و این امر منجر به فتنه و آشوب شد. در «درعیه» نیز با محمّد بن سعود -جد آل سعود- که امیر آن شهر بود، ملاقات کرد. قرار شد محمّد بن سعود او را یاری کند و در عوض، او نیز حکومتش را تأیید نماید.

محمّد بن سعود نیز به جهت تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به نکاح او درآورد. اولین کار او این بود که حکم به کفر و شرک و ترور امیر «عیینه» داد و سپس آل سعود را برای حمله به «عیینه» تشویق کرد. در اثر آن

ص: ۱۳۵

حمله تعداد زیادی کشته، خانه‌هایشان غارت و ویران شد و به نوامیس‌شان هم تجاوز نمودند. این گونه بود که وهابیان حرکت خود را به اسم نصرت و یاری توحید و محاربه با بدعت و شرک و مظاهر آن شروع کردند.

محمّد بن عبدالوهاب همه مسلمانان را، بدون استثنا، تکفیر می نمود؛ به اتهام اینکه آنان متوسل به پیامبر اسلام (ص) می شوند و بر قبور اولیای خود گنبد و بارگاه می سازند و به قصد زیارت قبور سفر می کنند و از اولیا طلب شفاعت می کنند و... (۱).

پس از پیروزی بر «عیینه» به سرزمین‌های دیگر لشکرکشی کرده و به بهانه گسترش توحید و نفی بدعت، شرک و مظاهر آن، از میان مسلمانان به سرزمین نجد و اطراف آن؛ مثل یمن و حجاز و نواحی سوریه و عراق، حمله‌ور و هر شهری که عقاید آنان را قبول نمی کرد غارت کرده، افرادش را به خاک و خون می کشیدند. (۲).

پس از ورود به قریه «فصول» از حوالی أحاء و عرضه کردن عقاید خود، مردم با آنان بیعت نکردند، در نتیجه سیصد نفر از مردان قریه را کشته، اموال و ثروت آنان را به غارت بردند. (۳).

وهابیان با این افکار خشن، باعث ایجاد اختلاف و تشّت و درگیری میان مسلمانان شدند و استعمار را خشنود نمودند. تا جایی که «لورد کورزون» در توصیف شریعت وهابیت می گوید: «این عالی‌ترین و پربهاترین دینی است که برای مردم به ارمغان آورده شده است». (۴).

۱- ر. ک: تاریخ نجد، آلوسی؛ الصواعق الالهیه، سلیمان بن عبدالوهاب؛ فتنه الوهابیه.

۲- جزیره العرب فی القرن العشرين، ص ۳۴۱.

۳- تاریخ المملکه العربیه السعودیه، ج ۱، ص ۵۱.

۴- المخططات الاستعماریه لمکافحه الاسلام، ص ۷۸.

ص: ۱۳۶

با اینکه محمّد بن عبدالوهاب از دنیا رفته است ولی مستشرقین واستعمارگران دائماً درصدد دفاع از افکار او هستند، تا جایی که مستشرق یهودی «جولد تسهیر» او را پیامبر حجاز خوانده و مردم را به متابعت از افکار او تحریک می نماید. (۱)

افراط محمّد بن عبدالوهاب در تکفیر از جمله خصوصیات وهابیان و در رأسشان رئیس آنان محمّد بن عبدالوهاب، غلو و افراطگری در تکفیر است. کسی که به کتب و رساله‌های شیخ مراجعه کند، به جز رساله‌اش به اهل قصیم پی می برد که او در تکفیر مسلمانان غلو داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب‌ها و رساله‌ها غالباً در کتاب «الدرر السنیة» از عبدالرحمان بن محمّد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است.

۱. تکفیر علمای عارض

محمّد بن عبدالوهاب می گوید:

... وأنا فی ذلك الوقت لا أعرف معنى لا إله إلا الله، ولا أعرف دين الإسلام قبل هذا الخیر الّهدی منّ الله به، وكذلك مشایخی ما منهم رجل عرف ذلك، فمن زعم من علماء العارض أنّه عرف معنى لا إله إلا الله أو معنى الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشایخه أنّ أحداً عرف ذلكم، فقد كذب وافتري ولبس على الناس ومدح نفسه بما ليس فيه. (۲)

۱- المخططات الاستعمارية لمكافحة الاسلام، ص ۱۰۵.

۲- الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱.

ص: ۱۳۷

... من در آن وقت معنای لا اله الا الله را نمی‌دانستم و نیز دین اسلام را نمی‌فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای منطقه "عارض" گمان کند که معنای لا-اله الا الله را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده‌اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی مدح کرده که در او نیست. از این عبارت محمد بن عبدالوهاب استفاده می‌شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خود و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است. محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می‌نویسد: (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ)؛ (توبه: ۳۱) «آنها دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند» سپس می‌گوید:

فَسَرَّهَا رَسُولُ اللَّهِ وَالْأئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ بِهَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ (الْفَقْه) وَهُوَ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ شُرْكَاً وَاتَّخَذَهُمْ أَرْبَاباً لَا أَعْلَمُ بَيْنَ الْمَفْسَرِينَ خِلَافاً فِي ذَلِكَ... (۱)

این آیه را رسول خدا و پیشوایان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را "فقه" گذاشته‌اید، تفسیر کرده‌اند. و این فقه است که

ص: ۱۳۸

خداوند آن را شرک نامیده و برگزیدن معبودی غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافی در این معنا بین مفسرین نمی‌دانم. . .

۲. نسبت شرک به علمای اسلام و اشخاص

او در جایی دیگر درباره علمای اسلام و مشایخ و اساتید خود می‌گوید:

... و لم یتمیزوا بین دین محمد (ص) و دین عمرو بن لحي الذی وضعه للعرب، بل دین عمرو عندهم دین صحیح. (۱)

آنان بین دین محمد (ص) و دین عمرو بن لحي که برای عرب آن را وضع کرد، تمییز نداده‌اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.

و اما اینکه عمرو بن لحي کیست، به قصه‌ای که ابن هشام نقل می‌کند گوش فرا دهید. او می‌گوید:

اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد، عمرو بن لحي بود. او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت‌ها را عبادت می‌کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت‌هایی است که آنها را عبادت می‌کنیم و هر گاه از آنان باران و نصرت می‌خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می‌کنند.

عمرو بن لحي به آنان گفت: آیا از این بتان به ما نمی‌دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آنها را عبادت کنیم؟ او با خود بت بزرگی به نام

ص: ۱۳۹

«هبل» برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد. (۱)

عبارت محمد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمانان و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لُحی بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمایشان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از علمای حنابله بوده می‌گوید:

نذکر لک انک أنت وأباک مصرحون بالكفر والشرك والنفاق!!... أنت وأبوک مجتهدان فی عداوة هذا الدین لیلا ونهاراً!!...!

إنک رجل معاند ضالّ علی علم، مختار الکفر علی الإسلام!!... وهذا کتابکم فیہ کفرکم!!... (۲)

من به تو تذکر می‌دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر و شرک و نفاق کرده‌اید!!... تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید!!... همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می‌باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده‌ای!!... و این است کتاب شما که کفر شما را ثابت می‌کند!!

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

۲- الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۳۱.

ص: ۱۴۰

او نیز می گوید:

فأما ابن عبداللطيف وابن عفالق وابن مطلق فسبابه للتوحيد! . . . وابن فيروز هو أقربهم إلى الإسلام. (۱)

اما ابن عبداللطيف وابن عفالق وابن مطلق اينان دشنام دهنده توحيدند! . . . وابن فيروز از همه آنان به اسلام نزديك تر است. اين در حالي است كه خود محمّد بن عبدالوهاب اعتراف كرده كه ابن فيروز شخصي از حنابله بوده و از پيروان ابن تيميه و ابن قيم جوزيه بوده است.

و در جايي ديگر درباره او مي گويد: «كافر كفوّاً أكبر مخرج من الملة» (۲)؛ «او كفر عظيمي دارد كه او را از ملت اسلام خارج كرده است».

حال اگر وضعيت او كه از پيروان ابن تيميه و ابن قيم جوزيه است اين چنين مي باشد، حال و وضع علمای ديگر از شيعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا مي داند.

او در جايي ديگر غالب مردم را منكر بعث و قيامت معرفي كرده است. (۳)

چون احمد بن عبدالكريم با شيخ محمّد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شيخ بر او نامه‌اي فرستاد و در آن چنين نوشت:

. . . طحت علي ابن غنام وغيره وتبرأت من ملّة إبراهيم وأشهدتهم علي نفسك باتباع المشركين. . . (۴)

۱- الدرر السنية، ص ۷۸.

۲- همان، ج ۱۰، ص ۶۳.

۳- همان، ص ۴۳.

۴- همان، ص ۶۴.

ص: ۱۴۱

... تو این غنام و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم تبری جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی...
اعتقاد محمّد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می‌آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است. (۱)

محمّد بن عبد الوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافرتر از فرعون معرفی کرده است و می‌گوید: هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است. بلکه او می‌گوید: هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است. (۲)
محمّد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آنها، تکفیر کرده است. (۳)

او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده‌اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می‌کنند. (۴)

او فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الکبیر» را تکفیر کرده و می‌گوید:
إنّ الرازی هذا ألف کتاباً یحسن فیہ عبادة الكواكب. (۵)

۱- الدرر السنیة، ج ۱۰، صص ۱۲ و ۶۴ و ۷۵ و ۷۷ و ۸۶.

۲- همان، ص ۲۵.

۳- همان، ص ۸.

۴- همان، ج ۱، ص ۶۳.

۵- همان، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

ص: ۱۴۲

فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است.

این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آنها بر زراعت‌ها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

محمد بن عبدالوهاب، ادعای اجماع بر تکفیر متکلمان کرده است. (۱) واز ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می‌شود، نه متکلمان از کفار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده‌اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می‌برد که او چه بساری از متکلمین اسلامی را ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آنکه به کفر یکی از آنها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه‌های کلامی، خطا و لغزش‌هایی دیده شده، ولی نمی‌توان همه آنان را به کفر متهم کرد.

۳. تکفیر اهالی برخی مناطق

محمد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله:

الف) تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می‌گوید:

إِنَّ دِينَهُمْ هُوَ الَّذِي بَعَثَ رَسُولَ اللَّهِ بِالْإِنذَارِ عَنْهُ. (۲)

۱- الدرر السنیة، ج ۱، ص ۵۳.

۲- همان، ج ۱۰، ص ۸۶؛ ج ۹، ص ۲۹۱.

ص: ۱۴۳

همانا دین اهالی مکه - یعنی معاصرین او تا زمان رسول خدا (ص) - همان دینی است که رسول خدا (ص) مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.

ب) اهالی «بدو»

وی می گوید: آنان کافرتر از یهود و نصارا هستند و به اندازه مویی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند. (۱)

ج) اهالی «وشم»

او تمام اهالی «وشم»؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است. (۲)

د) اهالی «سدیر»

او تمام اهالی «سدیر» را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است. (۳)

ه) اهالی «أحساء»

او می گوید: «إِنَّ الْأَحْسَاءَ فِي زَمَانِهِ يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ» (۴)؛ «همانا احساء در زمان خودش بت‌ها را می پرستند».

و) قبیله «عنیزه»

او درباره اهالی این قبیله می گوید: «إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْبَعْثِ» (۵)؛ «آنان به قیامت ایمان نمی آورند».

۱- الدرر السنیة، ج ۹، صص ۲ و ۲۳۸؛ ج ۱۰، صص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ ج ۸، صص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲- همان، ج ۲، ص ۷۷.

۳- همان.

۴- همان، ص ۵۴.

۵- همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

ص: ۱۴۴

(ز) قبیله «ظفیر»

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است. (۱)

(ح) قبیله «عیینه ودرعیه»

او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عیینه ودرعیه را که از معارضین او وافکارش بودند، تکفیر کرده است. (۲)

وی مدعی است که در هر منطقه‌ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می‌پرستند. (۳)

محمد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می‌گوید:

و كثير من أهل الزمان لا يعرف من الآلهة المعبودة إلا هبل ويغوث ويعوق ونسراً واللات والعزى ومناة! فإن جاد فهمه عرف أن

المقامات المعبودة اليوم من البشر والشجر والحجر ونحوها مثل شمسان وإدریس وأبوحدیده ونحوهم منها. (۴)

و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و یغوث و نسرولات و عزّی و منات را نمی‌شناسند! اگر فهم درستی

داشتند می‌فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می‌شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو اینها از خورشید و ماه و ادیس و ابوحدیده

و نحو اینها، از قبیل عبادت همان بت‌ها است.

۱- الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۲- همان، ج ۸، ص ۵۷.

۳- همان، ج ۱۰، ص ۱۹۳.

۴- همان، ج ۱، ص ۱۱۷.

ص: ۱۴۵

وی می گوید: «شرك كفار قريش دون شرك كثير من الناس اليوم»^(۱)؛ «درجه شرك كفار قريش، پايين تر از شرك مردم امروز است».

او همچنين می گوید:

فإذا علمت هذا وعلمت ما عليه أكثر الناس علمت أنهم أعظم كفراً وشركاً من المشركين الذين قاتلهم النبي (ص). ^(۲)
 هنگامی که این مطلب را دانستی ودانستی آنچه را که اکثر مردم برآند، می فهمی که کفر وشرك افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر (ص) با آنان به قتال پرداخت.

او در جایی دیگر می گوید:

لانكفر إلا من بلغته دعوتنا للحق ووضحت له المحجة وقامت عليه الحجة وأصرّ مستكبراً معانداً، كغالب ما نقاتلهم اليوم يصرون على ذلك الاشراك ويمتنعون من فعل الواجبات ويتظاهرون بأفعال الكبائر والمحرمات... ^(۳)

ما تکفیر نمی کنیم مگر کسی را که دعوت حقّ ما به او رسیده وبرهان ودلیل بر او واضح شده وحجت بر او قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار وعناد بر عقیده خود اصرار می ورزد؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می جنگیم. این افراد بر شرك ورزیدن خود اصرار دارند واز انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرمات کبیره تظاهر می نمایند... .

۱- الدرر السنیة، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲- همان، ص ۱۶۰.

۳- همان، ص ۲۳۴.

ص: ۱۴۶

مقصود وی از شرک ورزیدن، همان تبرک واستغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال او شرک به حساب می‌آیند.

بن باز مفتی تکفیری‌های معاصر

شیخ عبدالعزیز بن باز یکی از مفتیان اخیر عربستان که بسیار مورد توجه وهابیان بوده و مدتی است فوت نموده می‌گوید:
 فمن قال من الناس فی أی بقعة من بقاع الأرض: یا رسول الله! و یا نبی الله أو یا محمد اغثنی أو ادرکنی أو انصرنی أو اشفنی أو انصر
 امتک أو اشف مرض المسلمین أو اهد ضالتهم أو ما اشته ذلك فقد جعله شریکاً لله فی العبادة. (۱)
 هر کسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید: ای رسول خدا، ای نبی خدا، ای محمد! کمک کن مرا، دریاب مرا، یاری کن مرا،
 شفا ده مرا، یاری ده امت را، شفا ده مریضان مسلمانان را، هدایت کن گم‌شده مسلمانان را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت
 قرار داده است.

در جایی دیگر می‌گوید:

ولا- شك انّ المستغیثین بالنبی (ص) أو بغيره من الأولیاء والأنبیاء أو الجن انما فعلوا ذلك معتقدين انهم یسمعون دعاءهم ویقضون
 حاجتهم، وانهم یعلمون احوالهم، وهذه انواع من الشرك الأ-کبر؛ لانّ الغیب لا- یعلمه إلا- الله عزّوجلّ، ولانّ الأموات قد انقطعت
 أعمالهم و تصرفاتهم فی عالم الدنيا. (۲)

۱- مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.

۲- همان، ص ۵۵۲.

ص: ۱۴۷

شکی نیست که استغاثه کنندگان به پیامبر (ص)، اولیا، انبیا، ملائکه یا جن، این عمل را به این اعتقاد انجام می‌دهند که آنان دعایشان را شنیده و از احوالشان اطلاع دارند و حاجتشان را برآورده خواهند کرد، این امور انواعی از شرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی‌داند. و نیز اموات؛ چه انبیا و چه غیر انبیا اعمال و تصرفاتشان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است. همچنین می‌گوید:

وَمَا دَعَاءُ الْمَيِّتِ وَالِاسْتِغَاثَةُ بِهِ وَطَلْبُ الْمَدَدِ مِنْهُ، فَكُلُّ ذَلِكَ مِنَ الشَّرْكِ الْأَكْبَرِ، وَهُوَ مِنْ عَمَلِ عِبَادِ الْأَوْثَانِ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ (ص). . .
(۱).

و اما صدا زدن میت و استغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر و از عمل عبادت کنندگان بت‌ها در عهد پیامبر (ص) است. . .

مقایسه‌ای بین خوارج وهابیان

با مراجعه به تاریخ خوارج و بررسی حالات آنان روشن می‌شود که در موارد گوناگونی این دو فرقه شبیه یکدیگرند، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. همان‌گونه که خوارج آرای شاذ و خلاف مشهور داشتند؛ مثل قول به اینکه مرتکب گناه کبیره کافر است، وهابیون نیز چنینند.
۲. خوارج معتقدند می‌توان دار الاسلام را در صورتی که ساکنان آن مرتکب گناه کبیره شوند، دارالحرب نامید. وهابیان نیز این‌گونه‌اند.

ص: ۱۴۸

۳. در سخت‌گیری در دین و جمود و تحجر در فهم آن شبیه همدیگرند؛ خوارج به کلمه «لا- حکم إلا- الله» تمسک کرده و امام علی علیه السلام را از حکومت خلع کردند، وهابیان نیز با ملاحظه برخی از آیات و عدم توجه به بقیه، حکم به تکفیر مسلمانان می‌نمایند.
۴. همان‌گونه که خوارج از دین خارج شدند، وهابیان نیز با اعتقادات خرافی و باطل از دین خارج شدند. لذا در صحیح بخاری حدیثی آمده است که بر آنان قابل انطباق است:
- بخاری به سند خود از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود:
- مردانی از طرف مشرق زمین خروج می‌کنند، آنان قرآن می‌خوانند، ولی از گلوی آنان تجاوز نمی‌کنند، از دین خارج می‌شوند؛ همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود. علامت آنان تراشیدن سر است. (۱)
- قسطلانی در «ارشاد الساری» (۲) در شرح این حدیث می‌گوید: «من قبل المشرق» یعنی از طرف شرق مدینه؛ مثل نجد و مانند آن. می‌دانیم که نجد مرکز وهابیان و موطن اصلی آنان بوده که از آنجا به دیگر شهرها منتشر شدند. و همچنین تراشیدن موی سر و بلند گذاشتن ریش از شعارها و نشانه‌های آنان است.
۵. در احادیث وصف خوارج می‌خوانیم: «آنان اهل اسلام را می‌کشند و بت پرستان را رها می‌کنند». (۳) این عمل عیناً در وهابیان مشاهده می‌شود.
۶. عبدالله بن عمر در وصف خوارج می‌گوید: «اینان آیاتی را که در

۱- صحیح بخاری، ح ۷۱۲۳.

۲- ارشاد الساری، ج ۱۵، ص ۶۲۶.

۳- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۳، ص ۳۲.

ص: ۱۴۹

شأن کفار نازل گشته می گرفتند و بر مؤمنین حمل می نمودند. این عمل در وهابیان نیز هست.

تشبیه وهابیان به خوارج توسط علمای اهل سنت

صاوی در حاشیه خود بر تفسیر جلالین سیوطی در ذیل آیه شریفه (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا) (زمر: ۴۴) مقصود این آیه را خوارجی می داند که قرآن و سنت را تحریف کرده و خون‌ها و اموال مسلمانان را حلال شمرده‌اند.

او می گوید:

أَنَّهُمْ نَزَلَتْ فِي الْخَوَارِجِ الَّذِينَ يَحْرِفُونَ تَأْوِيلَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَيَسْتَحِلُّونَ بِذَلِكَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالَهُمْ، كَمَا هُوَ مُشَاهِدٌ فِي نِظَائِهِمْ

و هم فرقه‌ای می‌گویند که فرقه‌ای است که فرقه‌ای به نام وهابیه هستند مشاهده می‌شود. . . (۱)

این آیه درباره خوارجی نازل شده که قرآن و سنت را تأویل کرده و به آن خون‌ها و اموال مسلمانان را حلال می‌دانند، همان گونه که در نظایر آنان که فرقه‌ای به نام وهابیه هستند مشاهده می‌شود. . .

او همچنین درباره علمای وهابی می‌گوید:

أَنَّهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا أَنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ. (۲)

آنان گمان می‌کنند که کسی هستند، آگاه باشید که آنان دروغ می‌گویند.

ابن عابدین از فقیهان حنفی مذهب نیز معتقد است که پیروان محمد بن عبدالوهاب داخل در خوارج‌اند. (۳)

۱- حاشیه‌ی صاوی علی‌الجلالین، ج ۳، صص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۲- همان.

۳- الدر المختار ابن عابدین، ج ۴، ص ۲۶۲.

ص: ۱۵۰

محمد ابوزهره رئیس دانشکده حقوق الأزهر مصر درباره وهابیان می‌گوید: «کانوا یشبهون الخوارج الذین کانوا یکفرون مرتکب الذنب» (۱)؛ «آنان شبیه خوارجی هستند که مرتکبان گناه را تکفیر می‌نمودند».

وهابیان تکفیری از دیدگاه اهل سنت

اشاره

اهل سنت نیز به تکفیری بودن وهابیان اعتراف دارند. اینک به کلماتی از آنها اشاره و شرح احوالشان می‌کنیم.

۱. شیخ احمد زینی دحلان

او می‌گوید:

وكان كثير من مشايخ ابن عبد الوهاب بالمدينة يقولون: سيضلّ هذا او يضلّ الله به من ابعده و اشقاه، و كان الأمر كذلك. و زعم محمّد بن عبد الوهاب أنّ مراده بهذا المذهب الذي ابتدعه اخلاص التوحيد و التبري من الشرك، و أنّ الناس كانوا على الشرك منذ ستمائة سنة، و أنّه جدّد للناس دينهم، و حمل الآيات القرآنية التي نزلت في المشركين على اهل التوحيد. . . (۲)

بسیاری از اساتید محمّد بن عبد الوهاب در مدینه می‌گفتند: زود است که این مرد گمراه شود و خداوند به واسطه او کسانی را که از خودش دور کرده و شقی نموده گمراه سازد، و پیش‌بینی آنها به وقوع پیوست. محمّد بن عبد الوهاب گمان کرده بود که مقصودش از این مذهبی که اختراع کرده توحید خالص و بیزاری و دوری از

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲- الدرر السنیة، ص ۶۷.

ص: ۱۵۱

شُرک است و اینکه مردم از ششصد سال پیش مشرک بوده‌اند و او بوده که دیشان را تجدید کرده است. او کسی بود که آیات قرآن را که درباره مشرکان نازل شده بود بر اهل توحید حمل نمود. . .

وی که معاصر محمد بن عبدالوهاب بوده درباره او و پیروانش می‌گوید:

ويمنعون من الصلاة على النبي (ص) على المنابر بعد الأذان حتى ان رجلا صالحاً كان اعمى و كان مؤذناً و صَلَّى على النبي (ص) بعد الأذان بعد ان كان المنع منهم، فاتوا به إلى محمد بن عبدالوهاب فأمر به ان يُقتل فقتل. ولو تتبعْتُ لك ما كانوا يفعلونه من امثال ذلك لمألت الدفاتر و الأوراق، و في هذا القدر الكفاية. (۱)

آنان مردم را از درود فرستادن بر پیامبر (ص) بر بالای منابر بعد از اذان منع می‌نمودند، حتی مردی صالح که کور و مؤذن بود بعد از منع مردم از آن، بعد از اذان بر پیامبر (ص) درود فرستاده بود، او را نزد محمد بن عبدالوهاب آوردند و دستور داد تا او را به قتل برسانند، سپس او را به قتل رساندند. اگر من برای تو کارهایی را که از این قبیل انجام داده‌اند بازگو کنم دفترها و ورق‌ها از آنها پر خواهد شد، ولی همین مقدار برای تو کفایت می‌کند.

۲. شیخ محمد بن عبدالله نجدی

مفتی حنابله در مکه در سال ۱۲۹۵ ه. ق، کتاب «السحب الوابله على ضرائح الحنابله» درباره پدر محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

ص: ١٥٢

وهو والد محمد، صاحب الدعوة التي انتشر شررها في الآفاق، و لكن بينهما تباين، مع ان محمدًا لم يتظاهر بالدعوة إلا بعد موت والده، و اخبرني بعض من لقيته، عن بعض أهل العلم، عن عاصر الشيخ عبدالوهاب هذا أنه كان غضبان على ولده محمد؛ لكونه لم يرض ان يشتغل بالفقه كأسلافه و أهل جهته، و يتفرس فيه ان يحدث منه أمر، فكان يقول للناس: يا ما ترون من محمد من الشر. فقدّر الله ان صار ما صار. و كذلك ابنه سليمان اخو الشيخ محمد كان منافياً له في دعوته و ردّ عليه ردّاً جيّداً بالآيات و الآثار، لكون المردود عليه لا يقبل سواهما و لا يلتفت إلى كلام عالم متقدماً او متأخراً كائناً من كان، غير الشيخ تقي الدين بن تيمية و تلميذه ابن القيم؛ فإنه يرى كلامهما نصاً لا يقبل التأويل، و يصول به على الناس و ان كان كلامهما على غير ما يفهم. و سمى الشيخ سليمان ردّه على اخيه (فصل الخطاب في الردّ على محمد بن عبدالوهاب) و سلّمه الله من شرّه و مكره مع تلك الصولة الهائلة التي أرعبت الأبعاد، فإنه كان إذا باينه احد و ردّ عليه و لم يقدر على قتله مجاهرة يرسل إليه من يعتاله في فراشه أو في السوق ليلاً، لقوله بتكفير من خالفه و استحلاله قتله. و قيل: انّ مجنوناً كان في بلدة و من عاداته ان يضرب من واجهه ولو بالسلاح، فأمر محمد ان يعطى سيفاً و يدخل على أخيه الشيخ سليمان و هو في المسجد وحده، فادخل عليه، فلما رآه الشيخ سليمان خاف منه فرمى المجنون السيف من يده و صار يقول: يا سليمان! لاتخف انك من الآمنين، و يكررها مراراً، و لاشك انّ هذه من الكرامات. (١)

١- السحب الوايلة على ضرائح الحنابلة، ص ٢٧٥.

ص: ۱۵۳

او پدر محمد صاحب دعوتی است که شعله‌های شرارت آن تمام عالم را فراگرفت، ولی بین پدر و پسر ضدیت بود، با اینکه محمد بعد از مرگ پدرش تظاهر به دعوت خود نمود. خبر داد مرا برخی از کسانی که او را دیده‌اند، از برخی از اهل علم، از کسی که معاصر شیخ عبدالوهاب پدر محمد بوده که او بر فرزندش محمد غضبناک بود؛ زیرا راضی نبود که او همانند پیشینیان و اقوامش مشغول به درس فقه شود، و به زیرکی در مورد وی فهمیده بود که بدعت و انحرافی از او سرزند. لذا به مردم می‌گفت: زود است شری از او مشاهده کنید، و خداوند آنچه را که باید بشود مقدر ساخت. و نیز فرزندش سلیمان برادر شیخ محمد با دعوتش مخالف بود و ردیه خوبی را که از آیات و روایات استفاده کرده بود بر او نوشت؛ زیرا او تنها آیات و روایات را قبول می‌کرد و به کلام متقدمین یا متأخرین هر که باشد التفات نمی‌کرد، و تنها برای کلام تقی الدین بن تیمیه و شاگردش ابن قیم ارزش قائل بود؛ زیرا کلام آن دو را نص می‌دانست که هرگز تأویل نمی‌پذیرد، و با کلام آن دو بر مردم حمله می‌کرد، گرچه کلام آن دو بر خلاف آن چیزی باشد که فهمیده می‌شود. شیخ سلیمان ردیه‌اش که بر ضد برادرش نوشته بود را (فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب) نام نهاد، و خداوند او را از شرّ و حيله برادرش با آن هیبت ترسناکی که داشت و حتی افراد اجنبی را هم ترسانده بود، سالم نگاه داشت. او کسی بود که هرگاه شخصی با او به مخالفت می‌پرداخت یا بر او ردیه‌ای می‌نوشت و قدرت نداشت که به طور علنی او را به قتل برساند، کسی را می‌فرستاد تا در رختخوابش او را به قتل رساند یا شبانه او را در بازار ترور کند؛ زیرا که او مخالفانش را

ص: ۱۵۴

تکفیر کرده و کشتن آنان را حلال می‌دانست. و گفته شده که دیوانه‌ای در شهری بود و از عادت او این بود که با هر که روبرو می‌شد به صورتش می‌کوبید گرچه با اسلحه باشد. محمد روزی به دست او شمشیری داده و دستور داد تا بر برادرش سلیمان که در مسجد تنها بود وارد شود. او را داخل مسجد کرد، و چون شیخ سلیمان آن مرد دیوانه را دید و از او ترسید در آن هنگام دیوانه شمشیر را از دستش انداخت و شروع به سخن کرد که ای سلیمان! نترس، تو در امانی، و این کلام را تکرار می‌نمود. و شکی نیست که این قصه از کرامات او به حساب می‌آید.

۳. ابن عابدین حنفی

ابن عابدین حنفی می‌نویسد:

مطلب فی اتباع ابن عبدالوهاب، الخوارج فی زماننا. قوله: (و یكفرون اصحاب نبینا (ص)) علمت ان هذا غیر شرط فی مسمی الخوارج، بل هو بیان لمن خرجوا علی سیدنا علی [علیه السلام] و إلا فیکفی فیهم اعتقادهم کفر من خرجوا علیه، كما وقع فی زماننا فی اتباع محمّد بن عبدالوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین، و كانوا ینتحلون مذهب الحنابلہ، لكنهم اعتقدوا أنهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون، و استباحوا بذلك قتل اهل السنه و قتل علمائهم حتی کسر الله شوکتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساكر المسلمين عام ثلاث و ثلاثین و مائتین و الف. (۱)

۱- ردّ المختار علی الدر المختار، ج ۴، ص ۲۶۲.

ص: ۱۵۵

مطلبی در مورد خوارج زمان ما پیروان محمد بن عبدالوهاب، گفته او در تعریف خوارج: (اصحاب پیامبر (ص) ما را تکفیر می‌کنند) دانستی که این (تکفیر اصحاب)، در نامگذاری به خوارج شرط نیست، بلکه خارجی کسی است که بر آقای ما علی [علیه السلام] خروج کرده است، و گرنه در مورد آنان کافی است اعتقادشان به کفر کسانی که بر او خروج کرده‌اند، همان‌گونه که در زمان ما درباره پیروان محمد بن عبدالوهاب اتفاق افتاد، کسانی که از نجد خروج کرده و بر حرمین غالب شدند و مذهب خنابله را به خود منتسب نمودند، ولی معتقد بودند که تنها خودشان مسلمانند و هرکس که مخالف اعتقادشان باشد مشرک است، و از این راه کشتن اهل سنت و علمای آنان را مباح دانستند، تا اینکه خداوند شوکت و ابهت آنان را خورد کرده و شهرهای آنان را خراب نمود و در سال ۱۲۳۳ لشکر مسلمانان را بر آنان پیروز گردانید.

۴. شیخ احمد صاوی

شیخ احمد صاوی مالکی درباره محمد بن عبدالوهاب در حاشیه خود بر تفسیر جلالین می‌نویسد:

وقیل: هذه الآية نزلت في الخوارج الذين يحرفون تأويل الكتاب و السنة و يستحلون بذلك دماء المسلمين و أموالهم، كما هو مشاهد الآن في نظائرهم، و هم فرقة بأرض الحجاز يقال لهم الوهابية يحسبون أنهم على شيء، (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ * اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ) نسأل الله الكريم ان يقطع دابرهم. (۱)

۱- حاشیه الصاری علی الجلالین، ج ۳، صص ۳۰۷ و ۳۰۸.

ص: ۱۵۶

و گفته شده که این آیات در مورد خوارجی نازل شده که تأویل قرآن و سنت را تحریف نموده و از این طریق خون‌ها و اموال مسلمانان را حلال شمردند، همان‌گونه که الآن در نظیر آنان مشاهده می‌کنیم، و آنان فرقه‌ای هستند در سرزمین حجاز به نام وهابیت که گمان می‌کنند کسی هستند، آگاه باشید که آنان همان دروغ‌گویانند که شیطان بر آنان غلبه کرده و یاد خدا را از یادشان برده و آنها حزب شیطان‌اند. آگاه باشید که حزب شیطان همان زیان‌کارانند. از خدای کریم می‌خواهیم که ریشه آنان را قطع کند.

۵. شاه فضل رسول قادری

او درباره وهابیان می‌گوید:

فقد ورد ضحوة الجمعة سابع شهر المحرم سنة ۱۲۲۱ بحرم الله المحترم و بيت الله المكرم، و جند شياطين النجد إليها قاصدة، على نيات خبيثة، و عزائم فاسدة و الأخبار موحشة غير راشدة، و مافعلوا بالطائف من القتل و النهب والسبي... (۱)

ظهر جمعه هفتم محرم سال ۱۲۲۱ وارد حرم محترم خدا و خانه مکرم او شدند، و لشکر شیاطین نجد آنجا را با نیت‌های خبیث و قصدهای فاسد خود هدف گرفتند و خبرهایی از آنجا رسید که همگی را به وحشت می‌انداخت و خوش نبود، از آنچه که در طائف از کشتن و غارت و اسارت انجام دادند...

۶. ابوحامد بن مرزوق

او درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

۱- سيف الجبار المسلول على أعداء الأبرار، ص ۲.

ص: ۱۵۷

... و قد ردّ بعض الأئمة الأربعة عليه و على مقلّديه بتآليف كثيرة جيّدة. و ممّن ردّ عليه من الحنابلة: اخوه سليمان بن عبد الوهاب. و من حنابلة الشام: آل الشطّی و الشيخ عبدالقدّومی النابلسی فی رحلته، و كلّها مطبوعه فی ناحيتين: زیارة النبی (ص) و التوسل به و بالصالحين من امّته، و قالوا: أنّه مع مقلّديه من الخوارج. و ممّن نصّ على هذا: العلامة المحقق السيد محمّد امين بن عابدین فی حاشيته: (ردّ المختار فی الدر المختار) فی باب البغاة، و الشيخ الصاوی المصری فی حاشيته على الجلالين؛ لتكفيره اهل لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله، برأيه. ولا شك انّ التكفير سمة الخوارج و كلّ المبتدعة الذين يكفرون مخالفی رأيهم من اهل القبلة. .

(۱).

... برخی از پیروان امامان چهارگانه بر او و مقلّدانش با تألیفات زیاد و کامل ردّ نوشته‌اند که از جمله آنها از حنابلة: برادرش سلیمان بن عبد الوهاب، و از حنابلة شام: آل شطّی و شیخ عبدالقدّومی نابلسی در رحله‌اش می‌باشد، و تمام آنها در دو موضوع به طبع رسیده است؛ یکی زیارت پیامبر (ص) و دیگری توسل به او و صالحان از امتش. آنان گفته‌اند: او (محمّد بن عبد الوهاب) با مقلّدانش از خوارج‌اند. و نیز از جمله کسانی که بر این مطلب - که وهابیان از خوارج‌اند - تصریح کرده علامه محقق سید محمّد امین بن عابدین در حاشیه (ردّ المختار فی الدر المختار) در باب بغات، و نیز شیخ صاوی مصری در حاشیه‌اش بر (جلالین) است؛ زیرا محمّد بن عبد الوهاب اهل (لا اله

۱- التوسل بالنبي و بالصالحين، ص ۱.

ص: ۱۵۸

الّا الله و محمّد رسول الله (ص)) را به رأیش تکفیر کرده است، و شکی نیست که تکفیر نشانه خوارج و هر بدعت گذاری است که مخالفان رأی خود از اهل قبله را تکفیر می کنند. . .

۷. خلیل احمد سهارنپوری حنفی

او درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

... اتباع محمّد بن عبدالوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین و كانوا ینتحلون مذهب الحنابلّه، لكنهم اعتقدوا أنّهم هم المسلمون و أنّ من خالف اعتقادهم مشرکون و استباحوا بذلك قتل اهل السنّه و قتل علماءهم حتّى کسر الله شوکتهم... (۱)

... پیروان محمّد بن عبدالوهاب که از نجد خروج کرده و بر حرمین غلبه پیدا نمودند کسانی هستند که مذهب حنابله را به خود نسبت دادند، ولی معتقدند که تنها خودشان مسلمانند و هر کسی که مخالف اعتقادشان است مشرک می باشد، و از این طریق کشتن اهل سنت و علمای اسلامی را جایز دانسته اند، تا اینکه خداوند شوکت آنان را خورد کرد. . .

۸. جمیل صدقی زهاوی حنفی

او نیز می گوید:

قاتل الله الوهابیّه، أنّها تحزّی فی کلّ امر تکفیر المسلمین ممّا یثبت أنّ همّها الأكبر هو تکفیرهم لا غیر، فتراها تکفّر من یتوسّل إلی الله تعالی بنبیّه و یتعین باستشفاعه إلی الله تعالی علی قضاء

ص: ۱۵۹

حوادثه، و هی لاتخجل إذ تستعین بدوله الكفر علی قضاء حاجتها التی هی قهرالمسلمین و حربهم و شق عصاهم. (۱)

خداوند وهابیان را بکشد که در هرکاری شروع به تکفیر مسلمانان می کنند، گویا بزرگ ترین همتشان فقط تکفیر مسلمانان است. و لذا آنان را می بینی که افرادی را که به پیامبر خدا (ص) توسل کرده و از شفاعت او در حاجاتشان نزد خداوند کمک می گیرند را تکفیر می نماید. آنان خجالت نمی کشند که چگونه از دولت کفر در بر آورده شدن حاجاتشان کمک می خواهند، دولتی که با مسلمانان دشمن بوده و با آنان در جنگ است و درصدد پراکنده کردن آنان می باشد.

۹. خواجه حافظ محمد حسن حنفی

او می گوید:

إني رأيت في هذا الزمان اختلافاً كثيراً بين الحنفية و الوهابية في العقائد، حتى في الإلهيات و الرسائل و مسائل الشريعة المتعلقة بالعقائد، و انجز اختلافهم إلى تكفير البعض بعضاً، و افترت الأمة افتراقاً فاحشاً. . . (۲)

من در این زمان اختلاف زیادی بین حنفیه و وهابیت در عقاید حتی در الهیات و رسالت و مسایل شریعت که مربوط به عقاید است می بینم. اختلاف با آنها به حدی رسیده که برخی دیگر را تکفیر کرده و در بین امت جدایی آشکار پیدا شده است. . .

۱- التوسل بالنبي و بالصالحين، ص ۷۳.

۲- العقائد الصحيحة في ترديد الوهابية النجدية، ص ۵.

۱۰. شیخ محمد بن سلیمان کردی، از اساتید محمد بن عبدالوهاب

مفتی مکه سید احمد بن زینی دحلان از او نقل کرده که در ردّ محمد بن عبدالوهاب خطاب به او می‌گوید:

یا بن عبدالوهاب! سلام علی من اتبع الهدی، فإني انصحك لله ان تكفّ لسانك عن المسلمین... ولا سبیل لك إلی تكفیر السواد الأعظم من المسلمین و أنت شاذّ عن السواد الأعظم، فنسبهُ الكفر إلی من شدّ عن السواد الأعظم اقرب؛ لآنه اتبع غیر سبیل المؤمنین. قال الله تعالی: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا)، وآنما يأكل الذئب من الغنم القاصية. (۱)

ای فرزند عبدالوهاب! درود بر هر کسی که از هدایت پیروی کرده است. من به خاطر خدا تو را نصیحت می‌کنم که زبانت را از مسلمانان بازداری...

و تو نمی‌توانی و حق نداری عموم مسلمانان را تکفیر کنی؛ زیرا تو یک فرد از این امتی و نسبت کفر به کسی که از عموم مسلمانان خارج شده به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا که او از غیر راه مومنین پیروی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: (کسی که بعد از آشکار شدن حق از پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ما او را به همان راهی که می‌رود می‌بریم و او را به دوزخ داخل می‌کنیم و سرانجام بدی است). و همانا گرگ گوسفند و امانده را می‌خورد.

۱۱. سید ابراهیم راوی رفاعی حنفی عراقی

او در ردّ وهابیان می گوید:

... و مما یوجب الأسف أنّهم و من خالفهم من أهل البلاد الإسلامیة علی طرفی نقیض، و قد ارتكبوا فی غزواتهم المسلمین منکرات عظیمة من قتل الأنفس و سلب الأموال حتّی قتلوا الأطفال، و یقولون عند ذلك: هولاء کفار و (وَلَا یَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا کَفَّارًا) .
وقد اشتهر عنهم أنّهم یکفرون من عداهم من المسلمین الذین ینصدق علیهم قوله: (أمرت ان اقاتل الناس حتّی یشهدوا ان لا إله إلا الله و انّ محمّداً عبده و رسوله و یقیموا الصلاة و یؤتوا الزکاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا منّی دماؤهم و أموالهم إلا بحق الإسلام، و حسابهم علی الله) .

رواه البخاری، و کذا مسلم إلا قوله: إلا بحق الإسلام.

وروی الطبرانی عن أنس: (أمرت ان اقاتل الناس حتّی یقولوا لا إله إلا الله) . . .

و من اعظم ما ارتكبه عند احتلالهم الطائف، الفعلة التي فعلوها بأهل تلك البلدة التي اهتر لها العالم الإسلامی من قتلهم المئات من المسلمین و فیهم عدد من علماء الدین، كالسید عبدالله الزواوی مفتی الشافعیة بمكة المكرمة، و الشیخ عبدالله ابوالخیر قاضی مكة و الشیخ جعفر الشیبی و غیرهم، ذبحوهم بعد ما امنوهم عند ابواب بیوتهم. و قد قیل أنّه لم یکن مع المهاجمین أحد من العرفاء و الأمراء. و اما ما فعلوه من النهب و السلب و تعذیب كثير من الرجال لإظهار مخبثات الأموال،

ص: ۱۶۲

فحدّث عنه و لاجر. ولو ارضی ابن سعود لهم العنان لعاثوا ببقیة القرى و البلدان. . . (۱)

. . . و از جمله اموری که مایه تأسف است اینکه وهابیان و مخالفانشان از اهل کشورهای اسلامی در دو طرف نقیض قرار دارند. وهابیان کسانی هستند که در جنگ‌هایشان با مسلمانان منکرات بزرگی از قبیل کشتن مردم و غارت اموال و حتی کشتن اطفال را انجام دادند. آنان هنگام ارتکاب این اعمال می‌گویند: اینان کافرند و نیز فرزندان‌شان که به دنیا می‌آید کافرند. از آنها مشهور است که غیر از خودشان از مسلمانان را تکفیر می‌کنند، مسلمانانی که درباره آنها پیامبر (ص) فرمود: (من مأمورم با مردم بجنگم تا به وحدانیت خدا شهادت داده و معتقد به رسالت و عبودیت محمّد (ص) شوند و نماز به پا داشته و زکات بپردازند، و چون چنین کردند از جانب من خونها و اموالشان مگر در راه حق و اسلام، مصون است و حسابشان بر خداوند می‌باشد). این روایت را بخاری نقل کرده و نیز مسلم آن را بدون جمله (الأ بحق الاسلام) آورده است. و نیز طبرانی از انس نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: (من مأمورم تا با مردم به جهت گفتن لا اله الا الله بجنگم). . . آنان از بزرگ‌ترین کاری که هنگام اشغال شهر طائف انجام دادند، جنایتی که عالم اسلام را به لرزه درآورد، و آن کشتن صدها نفر از مسلمانان بود که در بین آنها تعدادی از علمای دین همچون سید عبدالله زاوی مفتی شافعی‌ها در مکه مکرمه و شیخ عبدالله ابوالخیر قاضی مکه و شیخ جعفر شیبی و

۱- الأوراق البغدادیة فی الحوادث النجدیة، صص ۲ - ۴.

ص: ۱۶۳

دیگران بودند. وهابیان بعد از آنکه آنان را جلو درب خانه‌هایشان امان دادند، همگی را سربریدند. و گفته شده که همراه مهاجمان هیچ یک از بزرگان قبائل و امیران نبود. و اما آنچه از غارت و دزدی و آزار بسیاری از مردم انجام دادند تا از آنها نسبت به اموال مخفی شده اعتراف بگیرند، هر چه می‌خواهی بگو و بر تو حرجی نیست. و اگر ابن سعود جلوی آنها را نگرفته بود بقیه شهرها و قریه‌ها را نیز غارت و قتل عام می‌کردند. . .

۱۲. محمد فقیه بن عبدالجبار جاوی

او درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

. . . و كان في أول أمره مولعاً بمطالعة أخبار من ادعى النبوة كاذباً كمسيلمة الكذاب و سجاح و الأسود العنسي و طلحة الأسيدي و اضرابهم، فكان يضم في نفسه دعوى النبوة، و لو امكنه اظهار هذه الدعوى لأظهرها. و إذا تبعه أحد و كان قد حج حجة الإسلام يقول له: حجّ ثانياً فإنّ حجّتك الأولى فعلتها و أنت مشرك فلا تقبل، ولا تسقط عنك الفرض. و إذا أراد أحد أن يدخل في دينه يقول له بعد الاثيان بالشهادتين: اشهد على نفسك أنّك كنت كافراً و اشهد على والديك أنّهما ماتا كافرين، و اشهد على فلان و فلان - و يسمي له جماعة من اكابر العلماء الماضين - أنّهم كانوا كفاراً، فان شهدوا قبلهم و إلا امر بقتلهم. و كان يصرح بتكفير الأمة من منذ ستمائة سنة. و كان يكفر كل من لا يتبعه و ان كان من اتقى المتقين، فيسميهم مشركين و يستحلّ دماءهم و اموالهم، و يثبت الإيمان لمن اتبعه و ان كان من افسق

ص: ۱۶۴

الفاسقین، و كان ينتقص النبي (ص) كثيراً بعبارات مختلفه و يزعم ان قصده المحافظه على التوحيد. (۱)

... او در ابتدای عمرش حرص فراوانی به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل: مسیلمه کذاب، سجاح، اسود عنسی، طلحه اسدی و امثال آنها داشت. لذا در ذهنش ادعای نبوت را می‌پروراند و اگر می‌توانست که چنین ادعایی کند آن را اظهار می‌داشت و هرگاه کسی پیرو او می‌شد در حالی که حج واجب را انجام داده بود به او می‌گفت: دوباره حج به جای آور؛ چرا که حج اول را که انجام دادی در حال شرک بودی، لذا قبول نمی‌باشد و واجب را از گردنت ساقط نکرده است. و چون کسی می‌خواست وارد دینش شود بعد از ذکر شهادتین به او می‌گفت: بر خودت گواهی بده که قبلاً کافر بودی و نیز بر پدر و مادرت گواهی بده که با کفر از دنیا رفته‌اند. و نیز بر فلان شخص و فلان شخص گواهی بده که کافر بوده‌اند، و اسم آنان که جماعتی از بزرگان علمای پیشین بود را به زبان جاری می‌کرد. و اگر او چنین گواهی می‌داد او را می‌پذیرفت و گرنه دستور می‌داد تا او را به قتل برسانند. او تصریح می‌کرد که امت اسلام ششصد سال کافر بوده است. و نیز هر کسی را که از او پیروی نمی‌کرد تکفیر می‌نمود گرچه از بهترین پرهیزکاران به حساب می‌آمد و آنها را مشرک می‌نامید و خون‌ها و اموالشان را مباح می‌کرد، و تنها ایمان را برای کسانی ثابت می‌دانست که از او پیروی کنند گرچه از بدترین افراد به حساب می‌آمدند. او در بسیاری از موارد با عبارات گوناگون به

۱- النصوص الاسلامیه فی الرد علی مذهب الوهابیه، صص ۴۰ و ۴۱.

ص: ۱۶۵

پیامبر (ص) نقص وارد می‌کرد و گمان می‌کرد که قصد و هدفش محافظت از توحید است.

۱۳. شیخ عبدالمتعال صعیدی مصری

او درباره وهابیان می‌گوید:

ولا شك ان الدعوة الوهابية تخرج بهذا على سماحة الإسلام؛ لأن الدعوة الاسلامية سليمة محضة و لا تلجأ إلى القتال إلا عند الضرورة.

..

وإذا كان الإسلام قد عامل مخالفيه هذه المعاملة السمحة و هم يكفرون به كفراً صريحاً، فإنه كان على الدعوة الوهابية ان تعامل مخالفيها بمثل ما عامل الإسلام به مخالفيه، و هم ليسوا في الكفر مثلهم قطعاً؛ لأنهم يؤمنون بالله و رسوله و ان كانوا مع هذا يدعون الموتى و يستغيثون بهم و يسألونهم قضاء الحاجات و تفريج الكربات؛ لأن هذا لو سلم أنه شرك فإنه لا يبلغ شرك من لا يؤمن بالله و رسوله. . . (۱)

شکی نیست که دعوت وهابیت با این خشونتی که دارد از تسامح اسلام خارج است؛ زیرا دعوت اسلامی مسالمت‌جویانه صرف می‌باشد و هرگز به جنگ به جز هنگام ضرورت پناه نمی‌برد. . . و اگر اسلام با مخالفانش که کفر صریح دارند این‌گونه با سازش معامله می‌کند، پس وظیفه دعوت وهابیان است که با مخالفینشان این‌گونه رفتار کنند، در حالی که آنان به طور قطع مثل کافرانی نیستند که کفرشان علنی است؛ زیرا آنان به خدا و رسولش ایمان دارند، گرچه همراه با این اعتقاد

ص: ۱۶۶

مردگان را صدا زده و از آنها کمک می‌خواهند و از آنها تقاضا می‌کنند تا در قضای حاجات و برطرف شدن گرفتاری‌ها به آنان کمک کنند؛ زیرا بر فرض که این کارها شرک باشد، ولی به حدّ شرک کسانی نمی‌رسد که به خدا و رسولش ایمان ندارند. . .

اظهار ندامت و پشیمانی وهابیان

اشاره

علمای پیشین وهابی گرچه در ابتدا تندروی کرده و مخالفان خود را تکفیر نمودند، ولی در آخر عمر، از عملکرد خود پشیمان شده و به اشتباهی که کرده بودند پی بردند. اینک به نمونه‌هایی از این اعترافات اشاره می‌کنیم:

۱. اعتراف ابن تیمیه

وی که سردمدار تکفیر بود و وهابیان او را پیشوای خود می‌دانند در آخر عمر از اشتباه خود بازگشت. ذهبی می‌گوید:
 ورأیت للأشعری کلمة اعجبتنی وهی ثابتة رواها البیهقی، سمعت ابا حزم العبدری، سمعت زاهر بن احمد السرخسی یقول: لَمَّا قَرَبَ حَضُورَ اجْلِ أَبِي الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ فِي دَارِي بَغْدَادِ دَعَانِي فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ: اشْهَد عَلَيَّ أَنِّي لَا أَكْفُرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ؛ لِأَنَّ الْكُلَّ يَشِيرُونَ إِلَى مَعْبُودٍ وَاحِدٍ، وَأَمَّا هَذَا كُلُّهُ اخْتِلَافُ الْعِبَارَاتِ. قُلْتُ: وَبِنَحْوِ هَذَا أَدِينُ، وَكَذَا كَانَ شَيْخُنَا ابْنَ تَيْمِيَّةَ فِي أَوَاخِرِ أَيَّامِهِ يَقُولُ: أَنَا لَا أَكْفُرُ أَحَدًا مِنَ الْأُمَّةِ وَيَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ (ص): (لَا يَحَافِظُ عَلَى الْوُضُوءِ إِلَّا مُؤْمِنٌ)، فَمَنْ لَازَمَ الصَّلَاةَ بِوُضُوءٍ فَهُوَ مُسْلِمٌ. . . (۱)

ص: ۱۶۷

از اشعری جمله عجیبی دیدم که ثابت است و آن را بیهقی روایت نموده که از ابو حزم عبدری شنیدم که گفت از زاهر بن احمد سرخسی شنیدم که می‌گفت: چون هنگام مرگ ابوالحسن اشعری در خانه‌ام در بغداد فرا رسید مرا خواست، من به نزد او رفتم، او گفت: بر من گواهی بده که هرگز شخصی از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا همه اشاره به یک معبود دارند و اینها همه اختلاف عبارات است.

من می‌گویم: رأی من نیز همین است، و همچنین استاد ما ابن تیمیه در اواخر عمر خود می‌گفت: من هیچ یک از افراد این امت را تکفیر نمی‌کنم، زیرا پیامبر (ص) فرمود: (مؤمن کسی است که بر وضوی خود محافظت دارد) پس هر کس که ملازم نمازهای خود با وضو باشد مسلمان است. . .

۲. اعتراف محمد بن عبد الوهاب

محمد بن عبد الوهاب با آن همه اتهامات و نسبت‌های ناروا به مخالفان خود در عقیده و نسبت کفر و شرک به آنان سرانجام در آخر عمر، از کرده خود پشیمان شده و در نامه‌هایی که به افراد و مناطق مختلف می‌نویسد، به اشتباهات خود اعتراف می‌کند، و این درس بزرگی برای پیروان او از وهابیان و سلفی‌هاست، که در گزافه‌گویی کاری نکنند که از کرده خود پشیمان شوند. اینک به برخی از نامه‌های او در این باره اشاره می‌کنیم:

محمد بن عبد الوهاب در نامه خود به سویدی از علمای عراق که از او درباره آنچه مردم نسبت به او می‌دهند سؤال کرده، می‌نویسد:

ص: ۱۶۸

انّ اشاعة البهتان ممّا يستحقى العاقل ان يحكيه فضلا عن ان يفتريه ممّا قلت: اننى اكفر جميع الناس إلا من اتبعنى، ويا عجباً كيف يدخل هذا فى عقل عاقل، وهل يقول هذا مسلم؟ . . . وما قلت: اننى اكفر من توسل بالصالحين، واكفر البوصيرى لقوله: يا اكرم الخلق، وانكر زيارة قبر النبى (ص) ، وانكر زيارة قبور الوالدين وغيرهم، واكفر من حلف بغير الله. جوابى على ذلك اقول: (سُبْحَانَكَ هذا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ). (۱)

همانا اشاعه تهمت از چیزهایی است که عاقل حیا می کند که آن را حکایت کند تا چه رسد به اینکه آنچه را شما گفتید افترا زند؛ که من تمام مردم را کافر می دانم جز کسی که مرا پیروی کند. چه عجب، چگونه این مطلب در عقل عاقلی می گنجد، و آیا مسلمانی این گونه حرف می زند. . . واینکه شما گفتید: من تکفیر می کنم هر کسی را که به صالحان توسل نماید، واینکه من بوصیرى را به جهت خطاب کردن پیامبر (ص) به (یا اكرم الخلق) تکفیر می کنم، و زیارت قبر پیامبر (ص) و قبور پدر و مادر و دیگران را انکار می کنم، و نیز هر کس به غیر خدا قسم یاد کند او را تکفیر می نمایم. جواب این حرف ها این است که می گویم: (منزه است خداوند، اینها تهمتی بزرگ است).

و او همین اعتراف و اقرار را نیز در نامه خود به اهل قصیم کرده است. (۲)

۱- الرسائل الشخصية، از مجموعه مؤلفات شیخ محمد بن عبد الوهاب، ص ۳۷.

۲- رساله اول از رسائل شخصی محمد بن عبد الوهاب، ضمن مجموعه مؤلفات او که به همت دانشگاه محمد بن سعود چاپ شده است. قسم خاص، ص ۳۷.

ص: ۱۶۹

از نامه‌های محمد بن عبدالوهاب استفاده می‌شود که او در آخر عمرش همانند ابن تیمیه از تکفیر مسلمانان پشیمان بوده است؛ او در نامه خود به اهالی قضیم می‌نویسد:

... و الله يعلم ان الرجل افتري على اموراً لم اقلها و لم يأت اكثرها على بالي، ... فمنها: قوله: اني اكفر من توسل بالصالحين، و اني اكفر البوصيري لقوله: يا اكرم الخلق و اني اقول: لو اقدر على هدم قبۀ رسول الله (ص) لهدمتها، و لو اقدر على الكعبۀ لأخذت ميزابها و جعلت لها ميزاباً من خشب، و اني احرم زيارة قبر النبي (ص) و اني انكر زيارة قبر الوالدين و غيرهما و اني اكفر من حلف بغير الله، و اني اكفر ابن الفارض و ابن عربي... جوابي عن هذه المسائل ان اقول: (سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ) ... (۱)

... و خدا می‌داند که این مرد به من اموری را تهمت زده که قائل به آن نبوده و بیشتر آنها بر خاطر من نیامده است... از جمله آنها اینکه من کسی را که به صالحان توسل کند تکفیر می‌کنم و نیز بوصیری را به جهت اینکه خطاب به پیامبر (ص) گفته (یا اكرم الخلق) تکفیر می‌نمایم، و اینکه می‌گویم: اگر قدرت بر خراب کردن گنبد رسول خدا (ص) پیدا کنم آن را خراب می‌نمایم. و اگر بر کعبه دست یابم ناودان آن را برداشته و به جای آن ناودانی از چوب قرار می‌دهم، و من زیارت قبر پیامبر (ص) را حرام می‌دانم و نیز زیارت قبر پدر و مادر و دیگران را انکار می‌کنم، و کسی را که به غیر خدا قسم بخورد تکفیر می‌کنم و نیز ابن فارض و ابن عربي را کافر

۱- رساله اول از رسائل شخصی محمد بن عبدالوهاب، ضمن مجموعه مؤلفات او که به همت دانشگاه محمد بن سعود چاپ شده است، قسم پنجم.

ص: ۱۷۰

می‌دانم... جواب من از این مسائل این است که می‌گویم: (منزهی تو این تهمتی بزرگ است)...
او همچنین می‌گوید:

... فكون بعض یرخص بالتوسل بالصالحین و بعضهم یخصه بالنبی (ص)، و اکثر العلماء ینهی عن ذلك و یکرهه، فهذا المسأله من مسائل الفقه و ان كان الصواب عندنا قول الجمهور من أنه مکروه، فلانکر علی من فعله و لانکار فی مسائل الاجتهاد، و لکن انکارنا علی من دعا لمخلوق اعظم ممّا يدعو الله تعالی و یقصد القبر یتضرّع عند ضریح الشیخ عبدالقادر أو غیره یرغب فی تفریح الکربات و اغاثه اللهفات و اعطاء الرغبات، فاین هذا ممّن يدعو الله مخلصاً له الدین لایدعو مع الله أحداً و لکن یقول فی دعائه: أسألك بنییک أو بالمرسلین أو بعبادک الصالحین أو یقصد قبراً معروفاً أو غیره یدعو عنده، لکن لایدعو إلا الله مخلصاً له الدین، فاین هذا ممّا نحن فیه. (۱)

... اینکه برخی توسل به صالحان را رخصت داده و برخی آن را مختص به پیامبر (ص) دانسته، و اکثر علما از آن نهی کرده و مکروه می‌دانند این از مسایل فقه است، گرچه صواب نزد ما همان قول جمهور است که مکروه می‌باشد. لذا ما بر کسی که متوسل به اولیا شود انکار نمی‌کنیم؛ چرا که این مسأله از مسائل اجتهادی است. ولی انکار ما بر کسی است که مخلوقی را بیشتر از خدا بخواند، و قصد قبر کند و کنار ضریح عبدالقادر و یا دیگران

ص: ۱۷۱

تضرع نماید و از او بخواهد تا گرفتاری‌هایش را برطرف نماید و در مصائب او را نجات دهد و آنچه می‌خواهد به او عطا نماید. این کجا و کسی که خدا را خالصانه می‌خواند و همراه او هیچ کسی را شریک در دعای خود نمی‌داند، ولی در دعایش می‌گوید: از تو می‌خواهم به پیامبرت یا به انبیای مرسلین یا به بندگان صالحت، یا قصد قبر معروف و یا غیر معروفی کند تا در کنار آن دعا نماید ولی دعا را خالصانه برای خدا انجام می‌دهد، این کجا با آنچه ما در آن هستیم کجا؟

با در نظر گرفتن این کلمات از محمد بن عبدالوهاب رئیس فرقه وهابیان پی می‌بریم که پیروان او که امروزه مسلمانان غیروهابی را تکفیر می‌کنند حتی حرف‌های رئیس خود را هم نفهمیده‌اند و یا اینکه فهمیده ولی پا را از او فراتر نهاده و به جهت تحجری که دارند دست به تکفیر مسلمانان زده‌اند.

۳. اعتراف بزرگان علمای حجاز

روز پنجشنبه، سی‌ام ذی قعدة سال ۱۴۱۹ه. ق بیانیه‌ای از سوی بزرگان علمای حجاز صادر شد که تمام روزنامه‌های وقت آن دیار، آن بیانیه را به چاپ رساندند، و در آن از تکفیر مسلمانان منع شده بود. در آن بیانیه چنین آمده است:

ولما كان مردّ حكم التكفير إلى الله ورسوله لم يجز ان نكفر إلا من دلّ الكتاب والسنة على كفره دلالة واضحة، فلا يكفى في ذلك مجرد الشبهة والظنّ لما يترتب على ذلك من الأحكام الخطيرة...

ص: ۱۷۲

آنه قد یرد فی الکتاب والسنة ما يفهم منه انّ هذا القول أو العمل أو الإعتقاد كفر، ولا یکفر من اتصف به لوجود مانع يمنع من كفره. .

وقد ینطق المسلم بالكفر، لغلبة فرح أو غضب أو نحوهما، فلا یکفر بها، لعدم القصد، كما فی قصة الذی قال: (اللّهم أنت عبدی وأنا ربّیک) اخطأ من شدّة الفرح. والتسرّع فی التکفیر یتربّ علیه امور خطيرة من استحلال الدم والمال ومنع التوارث وفسخ النکاح وغیرهما ممّا یتربّ علی الردّة. فکیف یسوغ للمؤمن ان یقدم علیه لأدنی شبهة؟ ... (۱)

چون بازگشت حکم تکفیر به خدا ورسولش می‌باشد، لذا جایز نیست کسی را تکفیر کرد، مگر آنکه کتاب وسنت بر کفر او دلالت واضح داشته باشد، زیرا به جهت آثار بزرگی که بر تکفیر بار است بدین جهت به مجرد شبهه و گمان درباره کسی نمی‌توان او را به کفر متهم نمود.

گاهی در کتاب وسنت چیزی وارد می‌شود که از آن فهمیده می‌شود این قول یا عمل یا اعتقاد، کفر است، ولی نمی‌توان او را متصف به کفر کرد به جهت مانعی که از کفر او جلوگیری می‌کند. . .

وگاهی نیز مسلمانی به کفر نطق می‌کند به جهت غلبه شادی یا غضب یا نحو این دو، ولذا نمی‌توان او را تکفیر نمود؛ چرا که قصد ندارد، همان‌گونه که در قصه کسی که گفت: (بارخدا یا! تو بنده من

ص: ۱۷۳

ومن پروردگار توأم) ، او از شدت شادی خطا کرده است. وعجله کردن در تکفیر موجب می‌شود که امور خطرناکی از قبیل: حلال شمردن خون، مال، منع توارث، فسخ نکاح و... بر آن مترتب شود، اموری که بر مرتدان حمل می‌گردد. پس چگونه مؤمن به خود اجازه می‌دهد تا با کمترین شبهه بر ضدّ برادر مؤمنش اقدام نماید. . .

۴. اعتراف دکتر طه جابر فیاض علوانی

او که استاد فقه و اصول دانشگاه محمد بن سعود در عربستان بوده خطاب به جوانان تندرو وهابی می‌گوید:
 وكثير منهم من ينسب لنفسه العلم بالرجال ومعرفة مراتب الجرح والتعديل وتاريخ الرجال، وهو في ذلك لا يعدو ان يكون قد درس كتاباً من كتب القوم في هذا الموضوع او ذاك، فأباح لنفسه ان يعتلي منبر الاجتهاد... (۱)
 بسیاری از آنان کسانی هستند که خود را به علم رجال وشناخت مراتب جرح و تعدیل و تاریخ رجال، نسبت می‌دهند در حالی که حتی یک کتاب را در این زمینه فرا نگرفته است، ولی به خود اجازه می‌دهد که بر منبر اجتهاد صعود نماید. . .

۵. اعتراف شیخ صالح بن عبدالله بن حمید

او که امام و خطیب مسجد الحرام بوده در کتاب خود می‌نویسد:
 يجب الجدّ في السعي من اجل احياء الأخوة الاسلامية الحققة لتلتقى الأمة بفنائها وجماعاتها على نصره دين الله حياً فيه

۱- التحذير من المجازفة بالتكفير، صص ۷ و ۸.

ص: ١٧٤

وولاءً لله ولرسوله (ص) انتماء يستعلى على كل انتماء، والخطاب فى هذا اللقاء أيها الإخوة موجهٌ إلى اهل العلم والفكر. . . علماء وطلبه علم. . . طرح القضايا والمسائل على بساط البحث، ويبذل الجهد فى تمييز الصواب من الخطأ، يحترم رأى كل مجتهد؛ سواء كان مخطئاً أو مصيباً، والتحامل على المجتهد أو تجريحه مسلك فى العلم منكور، وخطأه لا يبيح النيل من عرضه، ولا يسوغ تلمس المعاييب للبرآء والتشهى بالصاق التهم بالناس.

انّ على اهل العلم والدعوة ان يستبينوا قيمة ما يدعون اليه، فليس الحق حكراً على مسلك، والخلاف فى الرأى لا يجوز أن يكون مصدر لجاجة أو غضب. انّ من شأن المجتهدين أن يختلفوا، ونتائج هذا الاختلاف مقبولة من غير تشنج ولا تعصب، ومن غير ان يبنى على هذا شقاق، أو تتنامى بسببه احقاد. انّ حقّ النقد لا يجعل الحق حكراً على الناقد.

من المؤسف ومن القصور ان يتحول الخلاف فى وجهات النظر إلى عناد شخصى وانتصار ذاتى إلى عداة ما حقّ، ومن المبكى ان يبدأ الخلاف فى فرعية صغيرة فيرقى إلى الإتهام فى أصول الإسلام وقواعد الديانة.

انّ سوء الأدب فى الجدل والمناظرة يسوغ لأصحابه استحلال اعراض المسلمين ولاسيما العلماء والدعاة، فيتحول الاهتمام إلى تتبع الزلات وتلمس العثرات. . . (١)

١- ادب الخلاف، شيخ صالح بن عبدالله بن حميد، صص ٦ - ٨.

ص: ۱۷۵

واجب است که کوشش فراوان در جهت احیای برادری اسلامی حقّ نمود تا عموم امت، بر یاری دین خدا یکپارچه شده و با محبت و پذیرش سلطه خدا و رسولش (ص) خود را به اسلام نسبت دهد. سخنان من در اینجا - ای برادران - متوجه اهل علم و فکر است. . . اعم از علما و طالبان علم. . . باید قضایا و مسائل مورد بحث قرار گیرد، و نهایت کوشش در جدا کردن صواب از خطا به کار رود و رأی هر مجتهدی مورد احترام واقع گردد؛ چه خطا کرده یا به واقع رسیده باشد. و حمله کردن بر مجتهد یا اهانت به او روشی ناخوشایند در علم است، و خطای او باعث نمی‌شود که آبروی او ریخته شود، و مجوز آن نمی‌گردد که عیب‌ها را بر افراد بی‌گناه بار کرده و تهمت‌ها به مردم نسبت داده شود.

بر اهل علم و دعوت واجب است که ارزش آنچه را به او دعوت می‌کنند روشن کنند، که حق مخصوص یک عقیده و مسلک نیست، و اختلاف در رأی مجوّز لجاجت یا غضب نیست. از شأن مجتهدان این است که اختلاف کنند، و نتایج آن نیز بدون تشنج و تعصب مورد قبول است، بدون آنکه باعث تفرقه و رشد کینه‌ها گردد. از حقوق انتقاد آن است که حقّ، تنها مخصوص نقد کننده نباشد.

متأسفانه از کوتاهی افراد اینکه اختلاف نظر منجر به دشمنی شخصی و عناد گردد. و چیزی که انسان را به گریه در می‌آورد اینکه اختلاف از یک مسأله فرعی کوچک شروع می‌شود و بالا رفته و به حدّ اتهام در اصول اسلام و قواعد دیانت می‌رسد. بی‌ادبی در مجادله و مناظره، باعث می‌شود که افرادی آبروی مسلمانان، و علی‌الخصوص علما

ص: ۱۷۶

وداعیان دین را ببرند، ولذا تمام هم و غم آنان پیگیری لغزش‌ها و رسیدن به خطاهای افراد است. . .

۷. اعتراف شیخ محمد بن صالح عثیمین

او در وصیت خود به دانشجویان و طلاب دانشکده شریعت و اصول دین و علوم عربی و اجتماعی در شهر «قصیم» بعد از سفارش به تقوای الهی در طلب علم، آنان را از ورود در وادی تکفیر مخالفان باز می‌دارد و برای اثبات این مطلب به قرآن و سنت تمسک می‌کند و اینکه هر کس حکم به کفر انسانی کند که در حقیقت او کافر نیست، خودش کافر می‌باشد. او شدیداً طلاب را از تکفیر حاکمان و عالمان باز می‌دارد؛ زیرا که تجاوز و تعدی بر آنان به مثل این گونه اتهامات، به ضرر تمام امت اسلامی است. . . . (۱)

ضوابط تکفیر

اشاره

تکفیر افراد، شرایط و ضوابطی دارد که نمی‌توان بدون آنها کسی را به کفر نسبت داد.

۱. تحقیق و تفحص

قبل از نسبت دادن کفر به کسی باید در کلام و رفتار و اعتقاد او تحقیق و تفحص کرد و در نقل کلمات و عقاید و کردار او جانب عدالت و امانت را مراعات نمود.

ص: ۱۷۷

شوکانی می‌نویسد:

اعلم انّ الحکم علی رجل مسلم بخروجه عن دین الإسلام و دخوله فی دین الکفر لا ینبغی لمسلم یؤمن بالله و الیوم الآخر أن یقدم علیه إلاّ برهان اوضح من شمس النهار... (۱)

بدان که حکم کردن بر مرد مسلمانی به خروج از دین اسلام و داخل شدن او در دین کفر، برای مسلمانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، چنین اقدامی صحیح نیست، مگر با برهانی واضح‌تر از خورشید روز. . .

ابن حجر هیتمی می‌نویسد:

ینبغی للمفتی ان یحتاط فی التکفیر ما امکنه لعظیم اثره و غلبه عدم قصده سیما من العوام، ولا زال ائمتنا -یعنی الشافعیه- علی ذلک قدیماً و حدیثاً. (۲)

بر فتوادهنده سزاوار است که تا حدی که می‌تواند در تکفیر احتیاط کند، به جهت مهمی اثر آن، و غلبه عدم قصد او خصوصاً از عوام. و همیشه امامان ما از شافعی‌ها در قدیم و جدید بر این روش عمل می‌کردند.

۲. تعمد

قبل از حکم کردن بر فردی به کفر باید اسباب کفر را دانسته و نیز دانست که آن اسباب از روی عمد از او صادر شده است.

ابن تیمیه می‌گوید:

... و كذلك بلال لما باع الصاعین بالصاع امره النبی (ص) برّده، و

۱- السیل الجرار، ج ۴، ص ۵۷۸.

۲- تحفة المحتاج فی شرح المنهاج، ج ۹، ص ۸۸.

ص: ۱۷۸

لم یرتّب علی ذلك حکم آکل الربا من التفسیق و اللعن و التغلیظ؛ لعدم علمه بالتحريم. (۱)

... و همچنین بود در مورد بلال که چون دو صاع را به یک صاع فروخت پیامبر (ص) او را دستور به رد داد و بر آن حکم خورنده ربا از قبیل نسبت به فسق، و لعن، و شدت مترتب نکرد؛ چرا که او از تحريم ربا آگاهی نداشت.

خداوند متعال می‌فرماید:

(وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ) (احزاب: ۵)

و گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سر می‌زند [و بی‌توجه آنها را به نام دیگران صدا می‌زنید]، ولی آنچه را از روی عمد می‌گویید [مورد حساب قرار خواهد داد].

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

ان الله تجاوز لی عن امتی الخطأ و النسیان. (۲)

همانا خداوند برای خاطر من از امتم [حکم] خطا و فراموشی را برداشته است.

ابن تیمیه در شرح آن می‌گوید:

وذلك یعم الخطأ فی المسائل الخبریة القولیة و المسائل العملیة. و ما زال السلف یتنازعون فی کثیر من هذه المسائل، ولم یشهد أحد منهم علی أحد لا بکفر ولا بفسق ولا بمعصیة. (۳)

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۰، ص ۲۵۳.

۲- سنن ابن ماجه، ح ۲۰۴۳.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۲۲۹.

ص: ۱۷۹

و این شامل خطا در مسایل خبری قولی و مسایل عملی می‌شود، و همیشه قدما در بسیاری از این مسایل نزاع می‌کردند و هیچ‌یک از آنان بر دیگری گواهی به کفر و فسق و معصیت نمی‌داد.

۳. قصد و اختیار

کسی را می‌توان به کفر نسبت داد که کاری کفرآمیز را از روی قصد و اختیار انجام داده یا آن را بر زبان جاری ساخته است و به اضطرار نرسیده است.

ابن حجر هیثمی می‌گوید:

الذی صرّح به ائمتنا انّ من تکلم بمحتمل للكفر لا یحکم علیه حتّی یستفسر. (۱)

آنچه که امامان ما بر آن تصریح نموده‌اند اینکه هر کس به کلامی که در آن احتمال کفر است تکلم کند بر او حکم به کفر نمی‌شود تا از او درخواست شود که سخنش را توضیح داده و تفسیر کند.

ملا علی قاری می‌گوید:

الصواب عند الأكثرین من علماء السلف و الخلف ان لا نکفر أهل البدع و الأهواء إلا ان أتوا بکفر صریح لا استلزامی؛ لان الاصح انّ لازم المذهب لیس بمذهب. (۲)

صواب نزد اکثر علما از قدما و متأخرین این است که ما اهل بدعت و هوای نفسانی را تکفیر نمی‌کنیم مگر در صورتی که کفر صریح انجام داشته باشند نه کفر استلزامی؛ زیرا صحیح‌تر آن است که لازم مذهب، مذهب به حساب نمی‌آید. . .

۱- الفتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۳۹.

۲- شرح سنن الترمذی، مبارک‌فوری، ج ۶، ص ۳۶۲، به نقل از «شرح المشکاة» ملا علی قاری.

ص: ۱۸۰

او همچنین در کتاب «شرح الفقه الأكبر» می‌نویسد:

ذکروا انَّ المسأله المتعلقه بالكفر إذا كان لها تسعه و تسعون احتمالاً للكفر و احتمال واحد في نفيه، فالأولى للمفتي و القاضي ان يعمل بالإحتمال النافي؛ لأنَّ الخطأ في ابقاء الف كافر أهون من الخطأ في افناء مسلم واحد. (۱)

ذکر کرده‌اند که مسأله متعلق به کفر، اگر برای آن نود و نه احتمال کفر باشد و یک احتمال در نفی کفر، سزاوار برای مفتی و قاضی آن است که به احتمال نافی عمل کند؛ زیرا خطا در باقی گذاشتن هزار کافر آسان‌تر است از خطا در نابود کردن یک مسلمان.

۴. نفی اکراه

از شروط تکفیر نفی اکراه و بودن آزادی در عمل و گفتن چیزی است.

خداوند متعال می‌فرماید:

(مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (نحل: ۱۰۶)

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند -به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است- آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان است.

۱- شرح الفقه الأكبر، ص ۱۶۲.

ص: ۱۸۱

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

انّ الله وضع عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرها علیہ (۱)

همانا خداوند از امتم خطا و نسیان و آنچه را که بر آن اکراه شده‌اند [حکمش] را برداشته است.

۵. عدم حکم به لازم قول

ابن تیمیه می گوید:

... فلازم المذهب لیس بمذهب إلا أن یستلزمه صاحب المذهب... (۲)

... لازم مذهب جزء عقائد مذهب به حساب نمی آید، مگر آنکه صاحب آن مذهب ملتزم به آن باشد... .

و نیز می گوید:

فالصواب انّ مذهب الإنسان لیس بمذهب له إذا لم یلتزمه، فأنّه إذا کان قد انکره ونفاه کانت اضافته إلیه کذباً علیہ... (۳)

صحيح آن است که مذهب انسان آن وقتی مذهب اوست که ملتزم به آن باشد، ولی اگر آن را انکار کرده و نفی کند انتساب آن به

او دروغ بر اوست... .

محمدخلیل هراس در شرح نونیه ابن قیم جوزیه می گوید:

والذی یتظهر من کلام الأئمة أنّهم لا یفرقون فی الحکم بین اللوازم البینة الظاهرة واللوازم الخفية؛ فإنّ الإنسان قد ینهل عن اللوازم

القريب، بل غالب کلامهم عن اللوازم البینة التي ثبت لزومها؛ فإذا ثبت عدم المؤاخذه بها وعدم لزومها فالخفية من باب أولى... (۴)

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۳۰۶.

۳- همان، ج ۲۰، صص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۴- شرح نونیه ابن قیم، ج ۲، ص ۲۳۵.

ص: ۱۸۲

آنچه از کلام امامان به دست می‌آید اینکه آنان بین لوازم آشکار و ظاهر و لوازم مخفی - در عدم جواز انتساب به افراد - فرق نمی‌گذارند؛ زیرا انسان گاهی از لوازم قریب غافل است، بلکه غالب کلام انسان از لوازم آشکار است که لزومش ثابت می‌باشد. حال اگر نمی‌توان کسی را به لوازم آشکار مؤاخذه کرد پس در لوازم خفی به طریق اولی نمی‌توان انسان را مؤاخذه نمود.

وهابیت و مسلمانان

وهابیان جامعه‌ای را که در آن کارهایی می‌شود که با افکار آنها سازگاری ندارد، جامعه جاهلی دانسته و صفات آن را که از آن جمله شرک و کفر باشد بر آن مترتب می‌کنند، با آنکه افراد در عصر جاهلیت و نیز محیط در آن عصر و زمان، دارای حالات و خصوصیات بوده که هرگز آن خصوصیات در جامعه مسلمان کنونی یافت نمی‌شود. لذا نمی‌توان آیاتی که در مذمت قوم جاهلی وارد و نازل شده را بر جامعه اسلامی و مسلمانان منطبق نمود.

مطابق روایات بسیاری که از پیامبر (ص) رسیده واجب است که حکم به اسلام کسی کنیم که شهادتین را بر زبان جاری می‌سازد گرچه در واقع و باطن اعتقاد دیگری دارد.

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

امرت ان اقاتل الناس حتی يشهدوا أن لا إله إلا الله، و أن محمداً رسول الله (ص)، فإذا قالوها فقد عصموا دماءهم و أموالهم... (۱)

ص: ۱۸۳

به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا به وحدانیت خداوند و رسالت محمد (ص) گواهی دهند، و چون چنین گفتند خون‌ها و اموالشان محفوظ خواهد شد. . .

و نیز در حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. (۱)

هر کس که کلمه توحید را بر زبان جاری ساخته از آتش دوزخ خارج می‌شود.

بر اساس شریعت اسلامی صحیح نیست فرقه‌ای از فرق اسلامی را بی‌دلیل و مدارک متقن داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نمی‌کند.

این مطلب از اموری است که هر کسی کوچک‌ترین توجهی به شریعت اسلامی داشته باشد از آن اطلاع دارد، هر چند معاشرت زیادی با مسلمانان نداشته باشد. لکن وهابیان مسلمانان را تکفیر کرده و به جان آنان می‌افتند. کاری که مورد خشنودی استکبار و استعمار شده و از این راه استیلای خود را بر مسلمانان ادامه می‌دهند.

جمهور فقیهان و متکلمان بر این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به طرف آن نماز می‌خواند، با اقرار به شهادتین و عدم انکار ضرورتی از ضروریات دین، تکفیر نماید:

۱. قاضی سبکی می‌گوید:

اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. و هر کسی که در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هوا و بدعت را دشوار می‌شمارد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار و خطیر است. (۲)

۱- صحیح بخاری، ح ۴۴.

۲- الیواقیت والجواهر، ص ۵۸.

ص: ۱۸۴

۲. قاضی ایجی می گوید: «جمهور متکلمین و فقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی‌توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود. . .» (۱).
۳. تفتازانی می گوید: «مخالف حق از اهل قبله کافر نیست؛ مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشر اجساد» (۲).
۴. ابن عابدین می گوید:
- در کلمات صاحبان مذاهب، تکفیر دیگران بسیار مشاهده می‌شود، ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. و معلوم است که اعتباری به غیرفقهها نیست (۳).
- تکفیر گرایان وهابی در فهم حقیقت عوامل و اسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می‌کند و موجب می‌شود که متصف به کفر گردد، به اشتباه و بی‌راهه رفته‌اند. لذا بی‌جهت افرادی را متهم به کفر می‌نمایند. آنان به حدی در این امر افراط دارند که در نتیجه قضاوتشان به جز اندکی از مسلمانان، کسی بر اسلام باقی نمی‌ماند، که مصداق بارز آنان در این عصر و زمان وهابیان می‌باشند. آنان گرچه به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر چنین نسبتی را به مسلمانان می‌دهند، ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت و موعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید:
- (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (نحل: ۱۲۵)
- با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.

۱-المواقف، ص ۳۹۲.

۲- شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷.

۳- ردّ المحتار علی الدر المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

ص: ۱۸۵

این طریق و روش در برخورد، به پذیرش طرف مقابل نزدیک‌تر است. لذا اگر کسی مسلمانی را که نماز می‌خواند و فرایض دینی را به جای می‌آورد و از محارم الهی اجتناب می‌کند، به اموری که نزد او بر حق است دعوت کند در حالی که طرف مقابل برخلاف عقیده اوست، در صورت نپذیرفتن نباید او را متهم به کفر و شرک نماید؛ زیرا از قدیم الأيام آرای علما و مردم مختلف بوده و هنگام دعوت، بعضاً عقاید یکدیگر را نمی‌پذیرفتند. لذا نمی‌توان به مجرد نپذیرفتن عقایدی را که نزد جماعتی بر حق است، یک مسلمان را به کفر و زندقه متهم کرد.

علامه امام سید احمد مشهور الحداد می‌گوید:

وقد انعقد الإجماع علی منع تکفیر أحد من أهل القبلة إلاّ بما فيه نفی الصانع القادر جلّ وعلا أو شرک جلی لا یحتمل التأویل أو إنکار النبوة أو إنکار ما علم من الدین بالضرورة أو إنکار متواتر أو مجمع علیه ضرورة من الدین. (۱)

به طور حتم اجماع منعقد شده بر اینکه هیچ‌یک از اهل قبله را نمی‌توان تکفیر کرد مگر در عقیده‌ای که منجر به نفی خداوند قادر جلّ وعلا شده یا در آن شرک آشکاری باشد که احتمال تأویل در آن نباشد. یا انکار نبوت بوده یا چیزی از ضروریات دین انکار گردد، یا خبر متواتر یا امری که اجماع بر ضروری بودن آن است انکار شود.

در غیر این موارد حکم به کفر مسلمان امر خطیری است. پیامبر (ص) فرمود:

إذا قال الرجل لأخيه یا کافر فقد بآء بها أحدهما. (۲)

۱- مفاهیم يجب أن تصحح، ص ۷۲ به نقل از او .

۲- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۹۷.

ص: ۱۸۶

هرگاه شخصی به برادر دینی‌اش بگوید ای کافر، یکی از آن دو به کفر بازگشته است. یعنی اگر آن شخص واقعاً کافر بود که هیچ و گرنه خود شخصی که این نسبت را داده به کفر سزاوارتر است.

مراعات مدارا در دعوت به حق

رفق و مدارا و لطف و دوری از غلظت و تندروی اصل بزرگی است در پذیرش حق و پیروی و اطاعت مردم از آن. لذا هرکس که می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند باید از این راه وارد شود، همان‌گونه که از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود:

ان الرفق ما كان في شيء إلا زانه، ولا نزع من شيء إلا شانه. (۱)

همانا مدارات در هیچ چیزی نمی‌باشد جز آنکه آن را زینت می‌بخشد، و از هیچ چیزی گرفته نمی‌شود جز آنکه آن را زشت می‌کند.

خداوند متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ) (آل عمران: ۱۵۹)

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند.

ص: ۱۸۷

کتابنامه

*قرآن کریم.

۱. ابن تیمیه (حیاته و عقائده)، صائب عبدالحمید، قم، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیة.
۲. الاوراق البغدادیة فی الحوادث النجدیة، سید ابراهیم راوی رفاعی حنفی عراقی، بغداد، چاپ النجاح.
۳. التحذیر من المجازفة بالتکفیر، محمد بن علوی مالکی، دار القاضی عیاض للتراث.
۴. التوسل بالنبی و الصالحین، ابو حامد بن مرزوق، چاپ استانبول، ۱۹۸۴م.
۵. خلاصة الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، شیخ محمد بن سلیمان کردی، چاپ مصر.
۶. درء تعارض العقل و النقل، ابن تیمیه، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۷. الدرر الكامنة، ابن حجر عسقلانی، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۸. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، چاپ دار الفکر.
۹. سیف الجبار المسلول علی اعداء الابرار، شاه فضل رسول قادری، چاپ استانبول.

ص: ۱۸۸

۱۰. العقائد الصحيحة فی ترید الوهابیة النجدیة، خواجه حافظ محمد حسن حنفی، هند، چاپ فقیه، ۱۳۶۰ ه. ق.
۱۱. فیصل التفرقة بین الإسلام و الزندقه، ابو حامد غزالی، بیروت، دار الحکمة، ۱۴۰۷ ه. ق.
۱۲. المتطرفون خوارج العصر، عمر عبدالله گل، بیروت، بیسان للنشر و التوزیع و الاعلام.
۱۳. المجددون فی الإسلام، عبدالمتعال صعیدی، چاپ مصر.
۱۴. مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، مکتبه ابن تیمیه.
۱۵. مجموع فتاوی بن باز، شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ریاض، دار الوطن.
۱۶. مختصر صحیح مسلم، حافظ منذری، وزارة اوقاف و شئون الاسلامی کویت، ۱۳۸۹ ه. ق.
۱۷. مفاهیم یجب ان تصحح، محمد بن علوی مالکی، چاپ دبی.
۱۸. منهج ابن تیمیه فی مسألة التكفیر، چاپ اول، ریاض، مکتبه اضواء السلف، ۱۴۱۸.
۱۹. النصوص الاسلامیة فی الرد علی مذهب الوهابیة، محمد فقیه بن عبدالجبار جاوی، چاپ مصر، ۱۹۲۲ م.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

